



فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۲ | سؤالات محوری |
| ۲ | سؤالات و نکات مربوط به رشته تحصیلی معارف اسلامی و |
| ۳ | سیاق اول ۱ تا ۱۰ |
| ۸ | سیاق دوم ۱۱ تا ۲۶ |
| ۱۶ | سیاق سوم ۲۷ تا ۳۴ |
| ۲۲ | سیاق چهارم ۳۵ تا ۴۵ |
| ۳۸ | سیاق پنجم ۴۶ تا ۵۷ |
| ۴۹ | سیاق ششم ۵۸ تا ۶۴ |
| ۵۶ | بحث روایی |
| ۶۹ | ارجاعات |

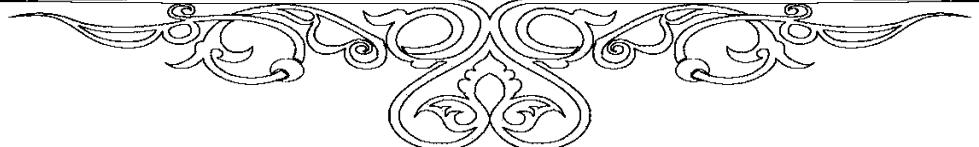


سؤالات محوری سوره

۱. هدف اصلی سوره چیست؟
۲. در این سوره آیات بیات کدام هستند و چه معارف حقه ای را دربردارند؟
۳. در آیاتی که حدود و احکام الهی را مطرح می کند و خطاب آنها عمومی است اجرای آن را بر عهده چه کسی قرار داده است؟ آیا همه مسلمانان مأمور اجرای آنها هستند؟
۴. قرآن دستور می فرماید که حدود تعیین شده به طور علني اعمال شود هدف از این نوع آموزش مردم چیست؟ به عبارت دیگر این نوع تربیت چه آثار سلبی و ايجابی دربردارد؟
۵. با توجه به تأکید و توجه قرآن و روایات به بحث توبه، این موضوع در احکام فقهی چه جایگاهی دارد؟
۶. چرا قرآن به عقوبت یک گناه اجتماعی-مانند نسبت نا روا دادن به به یک فرد-با محروم کردن همیشگی فردگناهکار از یک حق اجتماعی-مانند شهادت در محکمه- در صورت عدم توبه، حکم می کند؟
۷. جامعه صالح چه ویژگی هایی دارد؟ چه سعادت هایی پیش روی این جامعه است؟
۸. وظایف فرد مؤمن در برابر دیگر مؤمنان در چارچوب ایمانشان چیست؟ متصف شدن به وصف ایمان چه چیزهایی را اقتضا می کند؟
۹. با توجه به معارف قرآنی آیا قطع همیشگی احسان و دستگیری مالی از گناهکار و طرد او جایز است؟
۱۰. شهادت اعضای بدن نسبت به ارتکاب اعمال چگونه است؟
۱۱. مراد از علم و معرفت نسبت به خدای تعالی (خدا شناسی) چیست؟

سؤالات و نکات مربوط به رشته تحصیلی

.....
.....



غرض این سوره همان است که سوره با آن افتتاح شده و آن بیان پاره‌ای از احکام تشريع شده، و سپس پاره‌ای از معارف الهی مناسب با آن احکام است، معارفی که مایه تذکر مؤمنین می‌شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ أَنْزَلْنَاها وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا إِعْيَاتٍ بَيْنَتِ لَعْكَمَ تَذَكُّرُونَ ﴿١﴾ الْزَّانِيَةُ وَالْزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّا وَحِدَةٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذُوهُ بِمَا رَأَفَةٌ فِي دِينِ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشَهَدُ عَدَابَهُمَا طَالِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ الْزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً وَمُشْرِكَةً وَالْزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانِي أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوْنَ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءِ مُشْرِكٌ وَهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبِلُوا هُنْ شَهَدَةٌ أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَسِقُونَ ﴿٤﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوْا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ هُنْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَهُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَمِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَذِيْبِينَ ﴿٧﴾ وَيَدْرُؤُهُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَذِيْبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَمِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللّٰهَ تَوَابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

سُورَةُ أَنْزَلْنَاها وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا إِعْيَاتٍ بَيْنَتِ لَعْكَمَ تَذَكُّرُونَ ﴿١﴾

این سوره‌ای است که آن را فرو فرستادیم و عمل به احکامی را که در آن بیان شده است واجب کردیم و در آن آیاتی فرو فرستادیم که بیانگر معارف الهی است؛ باشد که شما آنها را فراگیرید و به خاطر داشته باشید (۱)

سوره:

- به معنای پاره‌ای از کلمات و جمله‌بندی‌هایی است که همه برای ایفای یک غرض ریخته شده باشد. به همین جهت در این آیه شریفه:
- یک بار مجموع آیات سوره به اعتبار معنایی که دارند یک سوره نامیده شده، و فرموده: "این سوره را نازل کردیم"
 - و بار دیگر ظرف برای بعضی آیاتش اعتبار شده، از باب ظرفیت مجموع برای بعض و فرموده: "در آن آیاتی روشن نازل کردیم".

و این کلمه از کلماتی است که قرآن کریم آن را وضع کرده و هر دسته از آیاتش را یک سوره نامیده، و استعمال آن در کلام خدای تعالی مکرر آمده، و مثل اینکه وجه این نامگذاری معنای لغوی آن است، که همان دیوار دور شهر باشد که بر شهر احاطه می‌کند، چون سوره قرآن نیز حصاری است که چند آیه و یا یک غرض معینی را که در مقام ایفای آن است در بر گرفته است.

فرض:

راغب می‌گوید:

- به معنای بریدن چیز محکم و تأثیر در آن می‌باشد، مانند، فرض آهن و...
 - همان معنای ایجاب را می‌دهد، با این تفاوت که:
- واجب کردن چیزی را:

- به اعتبار وقوع و ثباتش ایجاب می‌گویند،

- و به اعتبار بریده شدن، و یک طرفی شدن تکلیف در آن، فرض می‌گویند،

هم چنان که خدای تعالی فرموده: "سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا"، یعنی سوره‌ای که ما عمل به آن را برابر واجب کردیم.

- هر جا که در جمله "فرض اللہ علیه- خدا بر او فرض کرد" واقع شده باشد، معنای ایجابی را می‌دهد که خدای تعالی مکلف را بدان وادار و تکلیف کرده،

• و هر جا در جمله "فرض اللہ علیه" واقع شده باشد، معنای توسعه و رخصت را می‌دهد،

مانند: "ما کانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ- در آنچه خدا نصیب کرده برای پیغمبر حرجی بر او نیست".^۱
"سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا":

معناش این است که این سوره را ما نازل کردیم، و عمل به آن احکامی که در آن است را واجب نمودیم، پس اگر آن حکم، ایجابی باشد، عمل به آن این است که آن را بیاورند، و اگر تحریمی باشد عمل به آن این است که آن را ترک کنند و از آن اجتناب نمایند.

"وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ":

مراد از آن- به شهادت سیاق- آیه نور، و آیات بعد از آن است که حقیقت ایمان و کفر و توحید و شرک را ممثل می‌سازد، و این معارف الهی را تذکر می‌دهد.

الْزَانِيَةُ وَ الْزَانِيٌّ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلَدَةٍ وَ لَا تَأْخُذُ كُمْ بِهِمَا رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَيَشَهَدَ عَذَابَهُمَا طَالِفَةٌ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ

زن و مرد زناکنده راه، به هر یک از آنها صد تازیانه بزنند، و اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید ناید مهریانه و دلسوزی، به آن دو شمارا فراگیر و در کیفر شان سنتی، به خرچ دهید، که این سهل انگاری، در دین و بی اعتمایی به قانون خداست، و باید گروهی از مؤمنان در صحنه کیفر حضور داشته باشند و عقوبت آنان را نظاره کنند (۲)

زنا: به معنای جماع بدون عقد یا بدون شبه عقد یا بدون خرید کنیز

جلد: به معنای زدن تازیانه است

رأفت:

• به معنای دلسوزی و تحریک شدن عواطف است

• بعضی^۲ از لغویین گفته‌اند: به معنای رحمت آمیخته با دلسوزی است

طائفه

در اصل به معنای جماعت است وقتی که کوچ می‌کنند

•

بعضی^۳ گفته‌اند: این کلمه بر دو نفر و حتی بر یک نفر هم اطلاق می‌شود.

•

"الْزَانِيَةُ وَ الْزَانِي... جَلَدَةٌ":

مراد مرد و زنی است که این عمل شنیع از آن دو سر زده، که باید به هر یک از آن دو صد تازیانه بزنند، و صد تازیانه حد زنا است به نص این آیه شریفه، چیزی که هست در چند صورت تخصیص خورده:

۱. اینکه زناکاران محسن باشند، یعنی مرد زناکار دارای همسر باشد، و زن زناکار هم شوهر داشته باشد، یا یکی از این دو محسن

باشد که در این صورت هر کس که محسن است باید سنگسار شود

۲. دوم اینکه برده نباشند که اگر برده باشند حد زنای آنان نصف حد زنای آزاد می‌باشد.

بعضی^۴ از مفسرین گفته‌اند:

اگر زن زناکار را جلوتر از مرد زناکار ذکر کرده:

- برای این بوده که این عمل از زنان شنیع‌تر و زشت‌تر است

- و نیز برای این بوده که شهوت در زنان قویتر و بیشتر است.

و خطاب در آیه متوجه به عموم مسلمین است، در نتیجه زدن با تازیانه کار کسی است که متولی امور مسلمانان است، که یا پیغمبر است و یا امام، و یا نایب امام.

"وَ لَا تَأْخُذُكُم بِهِمَا رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ...":

۵ | این نهی که از رافت شده از قبیل نهی از مسبب است به نهی از سبب، چون رقت کردن به حال کسی که مستحق عذاب است باعث می‌شود که در عذاب کردن او تساهل شود، و در نتيجه نسبت به او تخفیف دهنده، و یا به کلی اجرای حدود را تعطیل کنند.

به همین جهت کلام را مقید کرد به قید "فی دین الله" تا:

جمله چنین معنا دهد که در حالتی که این سهل انگاری در دین خدا و شریعت او شده است

بعضی از مفسرین گفته‌اند:

مراد از "دین الله" همان حکم خدا است. یعنی رافت، شما را در اجرای حکم خدا و اقامه حد او نگیرد.^۵

"إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ":

یعنی اگر شما چنین و چنان هستید در اجرای حکم خدا دچار رافت نشوید و این خود تأکید در نهی است.

"وَ لَيُشَهِّدُ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ":

یعنی و باید جماعتی از مؤمنین ناظر و شاهد این اجرای حد باشند، تا آنان نیز عبرت گیرند و نزدیک عمل فحشاء نشوند.

آلَّا زَانِي لَا يَنِكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَآلَّا زَانِيَةً لَا يَنِكِحُهَا إِلَّا زَانِي أَوْ مُشْرِكٌ وَهُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

مرد زناکاره، که حد بر او جاری شده و توبه نکرده است، جن با زنی، زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند، و زن زناکاره، که حد خورده و توبه نکرده است، اورا جز مردی زناکار یا مشرک به همسری نمی‌گیرد، و این ازدواج بر مؤمنان حرام گردیده است (۳)

ظاهر آیه و مخصوصا با در نظر گرفتن سیاق ذیل آن، که مرتبط با صدر آن است، چنین می‌رساند که: آیه شریفه در مقام بیان حکمی تشریعی تحریمی است، هر چند که از ظاهر صدر آن بر می‌آید که از مسائلهای خبر می‌دهد، چون مراد از این خبر تأکید در نهی است، چون امر و نهی وقتی به صورت خبر بیان شود امر و نهی مؤکد می‌شود، و این گونه تعبیرها زیاد است، (مثال می‌گوییم فلانی این کار را می‌کند، و یا دیگر از این کارها نمی‌کند، یعنی به هیچ وجه نباید بکند).

حاصل معنای آیه با کمک روایات این است که:

- زناکار وقتی زنای او شهرت پیدا کرد، و حد بر او جاری شد، ولی خبری از توبه کردنش نشد، دیگر حرام است که با زن پاک و مسلمان ازدواج کند بلکه باید یا با زن زناکار ازدواج کند و یا با زن مشرک

- همچنین زن زناکار اگر زناش شهرت یافت، و حد هم بر او جاری شد ولی توبه‌اش آشکار نگشت، دیگر حرام می‌شود بر او ازدواج با مرد مسلمان و پاک، باید با مردی مشرک، یا زناکار ازدواج کند.

پس این آیه، آیه‌ای است محکم و باقی بر احکام خود که نسخ نشده و احتیاج به تأویل هم ندارد.

برداشت مقید شدن حکم به اقامه حد و توبه از سیاق آیات:

- حکم به تحریم نکاح، در آیه شریفه بعد از امر به اقامه حد است، و همین بعد واقع شدن ظهور در این دارد که مراد از زانی و زانیه، زانی و زانیه حد خورده است.

- همچنین اطلاق زانی و زانیه ظهور در کسانی دارد که هنوز به این عمل شنیع خود ادامه می‌دهند، و شمول این اطلاق به کسانی که توبه نصوح کرده‌اند، از دأب و ادب قرآن کریم بعید است^۶

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَّنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلَدًا وَلَا تَقْبِلُوا هُنَّ شَهَدَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و کسانی، که زنان یا کدامن را به زنا متهم می‌کنند، سیس چهار مرد را بر درستی گفته خویش شاهد نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هر گز شهادتشان را در هیچ امری نپذیرید که اینان فاسقدند (۴)

رمی:

• به انداختن معروف است

• استعاره در نسبت دادن امری ناپسند به انسان نیز استعمال می‌شود، مانند نسبت زنا و دزدی دادن، که آن را "قذف" هم می‌گویند.

و از سیاق آیه بر می‌آید که:

- مراد از رمی، نسبت زنا دادن به زن مخصوصه و عفیفه است

- مراد از آوردن چهار شاهد که ناظر و گواه زنا بوده‌اند، اقامه این شهود است برای اثبات نسبتی که داده است در این آیه خدای تعالیٰ دستور داده در صورتی که نسبت دهنده چهار شاهد نیاورد او را تازیانه بزنند و از آن به بعد شهادت او را نپذیرند و در ضمن حکم به فسق او نیز کرده است

معنای آیه این است که:

کسانی که به زنان عفیف نسبت زنا می‌دهند و چهار شاهد بر صدق ادعای خود نمی‌آورند، باید هشتاد تازیانه به ایشان بزنید و چون ایشان فاسق شده‌اند، دیگر تا ابد شهادتی از آنان قبول نکنید.

و این آیه به طوری که ملاحظه می‌فرمایید از نظر نسبت دهنده مطلق است، یعنی هم شامل مرد می‌شود و هم زن، هم حر و هم برد، روایات اهل بیت: هم آن را همین طور تفسیر کرده است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

مگر کسانی، که یس از اجراء، حد تویه کنند و کارهای خود را اصلاح نمایند، که اینان دیگر فاسق به شمار نمی‌آیند و شهادتشان پذیرفته می‌شود، چرا که خداوند آمر زنده گناهان و رحمت آور زنده بر تویه کنندگان است (۵)

این استثناء هر چند راجع به جمله اخیر یعنی حکم به فسق نامبرده‌گان است. ولیکن از آنجایی که به شهادت سیاق برای جمله "و هرگز شهادتی از ایشان نپذیرید" جنبه تعییل را دارد که لازمه‌اش ارتفاع حکم به ارتفاع فسق است، که حکم ابدی نپذیرفتن شهادت هم برداشته شود،

در نتیجه:

لازمه رفع دو حکم این می‌شود که استثناء به حسب معنا به هر دو جمله مربوط باشد معنا چنین باشد که "هرگز از آنان شهادت نپذیرید، چون فاسقند، مگر آنان که تویه نموده و عمل خود را اصلاح کنند، چرا که خداوند آمر زنده و مهربان است، و چون چنین است گناهشان را می‌آمرزد، و به ایشان رحم می‌کند، یعنی حکم به فسق و نپذیرفتن ابدی شهادت آنان را برمی‌دارد.

بعضی^۷ از مفسرین گفته‌اند که:

"استثناء مذبور تنها و تنها راجع به جمله اخیر است، در نتیجه اگر قذف کننده بعد از اقامه حد، تویه کند و اصلاح نماید، گناهش آمرزیده می‌شود، ولی باز هم شهادتش تا ابد پذیرفته نیست،

ولی بنا به گفته ابن عباس که استثناء را راجع به هر دو جمله می‌داند: هم گناهش آمرزیده می‌شود و هم شهادتش پذیرفته می‌گردد. و ظاهر امر چنین است که این اختلاف مفسرین از یک مسئله اصولی که در علم اصول عنوان شده است منشأ می‌گیرد، و آن این است که:

ایا استثنایی که بعد از چند جمله واقع می‌شود به همه آنها بر می‌گردد و یا تنها به جمله آخری؟ و حق مطلب این است که استثناء فی نفسه صلاحیت برای هر دو را دارد، و تعین یکی از آن دو وجه، محتاج قرینه است، تا بینی از قرائتی که در کلام است چه استفاده شود و در آیه مورد بحث آنچه از سیاق بر می‌آید این است که استثناء به جمله اخیر بر می‌گردد، ولی چون افاده تعییل می‌کند - همانطور که گفتیم - به ملازمه، جمله قبلی را هم به معنای خود مقید می‌کند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شَهَادَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْصَّادِقِينَ

و مردانه، که همسران خود را به زنا متهم می‌کنند، و بر درستی، دعوا ایشان گواهان، جز خوشنویسندارند، شهادت هر یک از آنان چهار مرتبه است که در هر مرتبه خدا را گواه می‌گیرد که در نسبتی، که به همسرش می‌دهد از راستگویان است (صلی الله عليه و آله وسلم) و پنجمین گواهی او این است که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد (۷)

يعنى کسانى که زنان خود را متهم می‌کنند و غير از خود شاهدى ندارند که شهادتشان را تأييد کند" فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ" چنين کسانى شهادتشان که يك شهادت از چهار شاهد است، چهار بار خواهد بود و شهادتش را متعلق به خدا کند که راست می‌گويد.

معنای مجموع اين دو آيه چنين است که:

کسانى که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند، و چهار شاهد ندارند- و طبع قضيه هم همين است، چون تا برود و چهار نفر را صدا بزنده بيايند و زنای همسر او را ببینند تا شهادت دهنده غرض فوت می‌شود و زناکار اثر جرم را از بين می‌برد- پس شهادت چنين کسانى که باید آن را اقامه کنند چهار بار شهادت دادن خود آنان است که پشت سر هم بگويند: خدا را گواه می‌گيرم که در اين نسبتي که می‌دهم صادقم و بار پنجم بعد از ادای همين شهادت اضافه کند که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگويان باشم.

وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَذِيبِينَ ﴿٤﴾ وَالْخَمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَوَابُ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

بدين طریق اتهام شوهر به همسر خود ثابت می‌شود. و کيف زنابر او مقرر می‌گردد؛ و اين کيف را از او برمی‌دارد اين که چهار مرتبه خدا را گواه گيرد که شوهرش از دروغگويان است (۸) و ينجمين بار گواه، دهد که خشم خدا بر او باد اگر شوهرش از راستگويان باشد (۹) و اگر نه اين بود که فضل و رحمت خدا در يرتو دين شامل حال شماست و خداوند توبه يزديز و کارهايش بر اساس حكمت است، قطعاً تيره يختي شمارا فرومي گرفت و گناه، شمار اتابه می‌ساخت و نظام زندگي تان از هم می‌گست (۱۰)

درآ: به معنای دفع است.

مراد از "عذاب" همان حد زنا است.

معنای آيه اين است که:

اگر زن همان پنج شهادتی را که مرد داد عليه او اداء کند، حد زنا از وی بر داشته می‌شود و شهادتهاي چهارگانه زن اين است که بگويد: خدا را شاهد می‌گيرم که اين مرد از دروغگويان است، و در نوبت پنجم اضافه کند که "لعنت خدا بر من باد اگر اين مرد از راستگويان باشد. و به اين سوگند دو طرفی در فقه اسلام لعان می‌گويند، که مانند طلاق مایه انفال زن و شوهر است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَوَابُ حَكِيمٌ

جواب کلمه لو لا در اين آيه حذف شده و قيودی که در فعل شرط اخذ شده آن جواب را می‌فهماند، چون معنای آيه اين است که اگر فضل خدا و رحمتش نبود و اگر توبه و حکمتش نمی‌بود، هر آينه بر سرتان می‌آمد آنچه که فضل و رحمت و حکمت و توبه خدا از شما دور کرد، پس به طوری که قيود مأخذ در شرط می‌فهماند.

تقدير آيه چنين است:

"لو لا ما انعم الله عليکم من نعمه الدين و توبه لمذنبکم و تشريعه الشرائع لنظم امور حياتکم، لزمتکم الشقوءة، و اهلکتکم المعصيۃ و الخطیئة و اختل نظام حياتکم بالجهالۃ" يعنى اگر نعمت دين و توبه بر گنهكارانتان و تشريع شرائع برای نظم امور زندگيتان را خدا بر شما ارزاني نمی‌داشت، هرگز از شقاوت رهایي نداشتید، و همیشه به معصیت و خطأ دچار بودید، و به خاطر جهالت، نظام امورتان مختل می‌گشت، (خدا دانادر است).

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُو بِالْأَفْكَرْ عَصَبَةُ مِنْكُمْ لَا تَحْسِبُوهُ شَرَّاً لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ أُمَّرِيِّ مِنْهُمْ مَا اَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّ كِبَرُهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ طَنَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْلُكُ مُبِينٌ ﴿٢﴾ لَوْلَا جَاءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءِ فَإِذْ لَمْ يَأْتُو بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ ﴿٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمْسَكُمْ فِي مَا أَفْضَتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتَّةِ مَرَّةٍ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسِبُونَهُ هَيْنَا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا هُنَّنَ عَظِيمٌ ﴿٦﴾ يَعْظُمُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٧﴾ وَيَبْيَسُنْ أَلْلَهُ لَكُمُ الْأَيَّتِ ﴿٨﴾ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ تُحِبُّونَ أَنْ تَشْيِعَ الْفَحْشَةَ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٠﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١﴾ يَأْتِيَهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَبَعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَنِ وَمَنْ يَتَّبِعَ خُطُواتِ الشَّيْطَنِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلِكُنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ وَلَا يَأْتِلُ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةُ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَيِّلِ اللَّهِ وَلَيَعْفُوا وَلَيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَسَّنَاتِ الْغَفِيلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ يَوْمَ تَشَهَّدُ عَلَيْهِمْ السِّتَّةُ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَوْمَئِذٍ يُوَفَّى إِلَيْهِمُ اللَّهُ دِينُهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ الْخَيْشَتُ لِلْخَيْشِينَ وَالْخَيْشُونَ لِلْخَيْشَتِ وَالْطَّيْبَتُ لِلْطَّيَّبِينَ وَالْطَّيَّبُونَ لِلْطَّيَّبَتِ أُولَئِكَ مُبَرَّوْنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

بيان آيات

این آیات به داستان افک اشاره می کند، که اهل سنت آن را مربوط به عایشه ام المؤمنین دانسته اند، ولی شیعه آن را درباره ماریه قبطیه مادر ابراهیم معتقد است، همان ماریه که "مقوقس" پادشاه مصر اورا به عنوان هدیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد، و هر دو حدیث - چه آن حدیثی که از سنی ها است و چه آن حدیثی که از شیعه ها رسیده - حالی از اشکال نیست، که هم خودش و هم اشکالش در بحث روایی خواهد آمد - ان شاء الله تعالى.

پس بهتر این است که به بحث پیرامون متن آیات پرداخته و به کلی فعلا از روایات صرف نظر کنیم، ولی در عین حال این نکته را باید مسلم بدانیم که افک مورد بحث مربوط به یکی از خانواده های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده، حالیا همسرش و یا کنین ام ولدش که شاید همین نکته هم به طور اشاره از جمله "وَتَحْسِبُونَهُ هَيْنَا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ" استفاده شود و همچنین از

آیات این داستان که می‌رساند مطلب در میان مسلمانان شهرت یافت، و سر و صدا به راه انداخت و از اشارات دیگری که در آیات هست این معنا فهمیده می‌شود. و از آیات برمی‌آید که به بعضی از خانواده رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم نسبت فحشاء دادند و نسبت دهنده‌گان چند نقر بوده و داستان را در میان مردم منتشر کرده و دست به دست گردانده‌اند، و نیز به دست می‌آید که بعضی از منافقین یا بیماردلان در اشاعه این داستان کمک کرده‌اند، چون به طور کلی اشاعه فحشاء در میان مؤمنین را دوست می‌داشتند، ولذا خدا این آیات را نازل کرده، و از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم دفاع فرمود.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسِبُوهُ شَرَّاً لَّكُمْ إِلَّكُلٌ أَمْرِيٍّ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنْ إِلَّا ثُمَّ وَالَّذِي تَوَلَّ كَبِيرٌ مِّنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

قطعان کسانی که آن بهتان را مطرح کردن، دسته‌ای توطئه گر از شما بودند. آنان با متهم ساختن یکی از زنان بیمار خواستند خانواده او را آلوده نشان دهند و بر او طعنه زنند. شما آن بهتان را شری، برای خود میندارید، بلکه آن در نهایت برای شما خیر است، زیرا برای هر یک از آنان، آثار ناهمجارتگانه را که مرتکب شده است خواهد بود. و شما بدین وسیله منحر فان جامعه خود را می‌شناسید، و آن کس از ایشان که سهم عمدہ‌ای در گسترش آن بهتان را بر عهده داشته است، عذابی بزرگ خواهد داشت (۱۱).

افک:

- به طوری که راغب گفته به معنای مطلق دروغ است
- و معنایش در اصل، هر چیزی است که از وجهه اصلی اش منحرف شود، وجهه‌ای که باید دارای آن باشد، مانند:
- اعتقاد منحرف از حق به سوی باطل
- عمل منحرف از صحت و پسندیدگی به سوی قباحت و زشتی،
- کلام برگشته از صدق به سوی کذب و در کلام خدای تعالی در همه این معانی و موارد استعمال شده است.^{۹۸}

عصیه:

- راغب می‌گوید به معنای جماعت دست به دست هم داده و متعصب است^{۹۹}
- و بعضی^{۱۰۰} دیگر گفته‌اند: در عدد ده تا چهل استعمال می‌شود.

خطاب در آیه شریفه و آیات بعدی اش به مؤمنین است، آن مؤمنینی که ظاهر ایمان را دارند، چه اینکه واقعاً هم ایمان داشته‌اند، یا منافق بوده‌اند و در دل مرض داشته‌اند.^{۱۰۱}

و معنای آیه این است که:

کسانی که این دروغ را تراشیدند - لام در کلمه "الافک" لام عهد است - جماعت معدودی از شما هستند، که با هم تبانی و ارتباط دارند. و این تعبیر خود اشاره است به اینکه در این تهمت توطئه‌ای در کار بوده، مبنی بر اینکه این دروغ را بتراشند، و آن را اشاعه هم بدھند، تا قداست و نزاهت رسول خدا (صل الله علیه و آلہ وسلم) را لکھدار ساخته، و او را در میان مردم رسوا سازند.^{۱۰۲} "لا تَحْسِبُوهُ شَرَّاً لَّكُمْ بَلْ هُوَ حَيْرٌ لَّكُمْ":

مقتضای اینکه گفتیم خطاب متوجه عموم مؤمنین است، و مراد از آن نفی شریت و اثبات خیریت این پیشامد است، این است که: یکی از سعادتها مجتماع صالح این است که اهل ضلالت و فساد در آن مجتمع شناخته شوند، تا جامعه نسبت به وضع آنها بصیرت پیدا کند، و برای اصلاح این اعضا فاسد دست به اقدام زند، مخصوصاً در مجتمع دینی که سر و کارش با وحی آسمانی است، و در هر پیشامدی وحیی بر آنان نازل می‌شود، و ایشان را موعظه و تذکر می‌دهد که چگونه از این پیشامد استفاده کنند، و دیگر نسبت به امور خود سهل‌انگاری و غفلت روا ندارند، بلکه در امر دین خود و هر مهم دیگر زندگی‌شان احتیاط کنند.

دلیل بر این معنا: جمله "لِكُلٌ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْأُثْمِ" است، چون اثم عبارت است از آثار سویی که بعد از گناه برای آدمی باقی می‌ماند

پس ظاهر جمله این است که:

آنها بی که این تهمت را زده بودند به آثار سوء عملشان شناخته می شوند، و از دیگران متمایز می گردند و در نتیجه به جای اینکه رسول خدا (صل الله عليه و آله وسلم) را رسوا کنند خود مقتضح می شوند.^{۱۴}

"وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَةٍ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ":

كبده: در مجمع البیان به معنای بخش معظم تهمت معنا کرده اند.

و ضمیر آن را به تهمت بر گردانده و گفته اند: معنایش این است: کسی که معظم این افک و مسئولیت بیشتر آن را گرفته باشد و از میان تهمت زندگان از همه بیشتر آن را در میان مردم اشاعه داده باشد عذابی عظیم خواهد داشت.

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ حَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْلَاقٌ مُّبِينٌ

چرا وقتی، آن بهتان را درباره همکیش خود شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق او که از خودشان به شمار می رفت گمان نیک نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است (۱۲)

این آیه توبیخ کسانی است که وقتی داستان افک را شنیدند آن را رد ننمودند، و متهمین را اجل از چنین اتهامی ندانسته و نگفتند که این صرفا افترایی است آشکار.

جمله "ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ" از باب به کار بردن اسم ظاهر در جای ضمیر است، و اصل آن "ولو لا ظننتم بانفسکم" بوده و اگر اینطور نفرمود و آن طور فرمود برای این بود که بر علت حکم دلالت کند و بفهماند که:

- صفت ایمان طبعاً مؤمن را از فحشاء و منکرات عملی و زبانی رادع و مانع است.

- کسی که متصف به ایمان است باید به افراد دیگری که چون او متصف به ایمان هستند ظن خیر داشته باشد، و درباره آنان بدون علم سخنی نگوید، زیرا همه اهل ایمان همچون شخص واحدی هستند که متصف به ایمان و لوازم و آثار آن است.

بنابراین، معنای آیه چنین می شود که:

چرا وقتی افک را شنیدید به جای اینکه نسبت به مؤمنین متهم، حسن ظن داشته باشید، به تراشیده افک، حسن ظن پیدا کردید و بدون علم درباره اهل ایمان سخنی گفتید؟

"قالُوا هذَا إِفْلَاقٌ مُّبِينٌ":

معنایش این است که شما مؤمنین و مؤمنات که شنونده افک بودید نگفید که این مطلب، افک و دروغی است آشکار، با اینکه بر حسب قاعده دینی خبری که مخبر آن علمی بدان ندارد، و ادعایی که مدعی آن شاهدی بر آن ندارد، محکوم به کذب است، چه اینکه در واقع هم دروغ باشد، یا آنکه در واقع راست باشد.

دلیل بر این معنایی که ما کردیم: جمله "فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأَوْلَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ" است، که می فرماید: وقتی مدعی، شاهد نیاورد، نزد خدا - شرعاً - محکوم است به دروغگویی.

لَوْلَا جَاءُ وَعَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذَا لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأَوْلَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ

چرا مدعیان بر آن بهتانی که زندگان چهار مرد را گواه نیاورند؟ پس چون گواهان را نیاورده اند، آنان نزد خدا قطعاً دروغگو به شمار می روند (۱۳)

یعنی اگر در آنچه می گویند و نسبت می دهند راستگو باشند، باید بر گفته خود شاهد بیاورند و شهود چهارگانه را که گفته شهود در زنا هستند حاضر سازند، پس وقتی شاهد نیاورند شرعاً محکومند به کذب، برای اینکه ادعای بدون شاهد کذب است و افک.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ لَمَسَكُمْ فِي مَا أَفْضَلْتُمْ فِيهِ عَدَابٌ عَظِيمٌ

و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبوده قطعاً به خاطر بهتانی که در آن وارد شدید، در هر دو جهان عذابی بزرگ دامنگیر تان می شد (۱۴)

افاضه: در حدیث به معنای سر و صدا راه انداختن و تعقیب کردن یک داستان است و اینکه فرمود: "اگر فضل خدا نبود..." عطف است بر جمله "لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ..." و در جمله مورد بحث بار دیگر به مؤمنین حمله شده است.

اگر فضل و رحمت خدا را مقييد به دنيا و آخرت کرده برای اين بوده که دلالت کند بر اينکه:
عذابي که در ذيل آيه می آيد عذاب دنيا و آخرت (هر دو) است.
و معنای آيه اين است که:

اگر فضل و رحمت خدا در دنيا و آخرت متوجه شما نمی شد، به خاطر اين خوض و تعقيبي که درباره داستان افک کردید، عذاب عظيمی در دنيا و آخرت به شما می رسيد.

إِذْ تَقَوَّنَهُ بِالسِّنَّتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسِبُونَهُ هَيْنَا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ

آرمه، هنگامي، شما وارد آن بهتان شدید که بـ، هيچ انديشه اـ، در درستـ، يا نادرستـ، آـ، زيان به زيان آـ را مـ، گـ فـتـيد و جـينـي رـ مـي گـفتـيدـ کـهـ اـزـ آـنـ هـيـچـ گـونـهـ آـگـاهـيـ نـداـشـتـيدـ وـ گـفتـ وـ شـنـوـدـ آـنـ رـاـ آـسانـ مـيـ پـنـداـشـتـيدـ درـ حـالـيـ کـهـ نـزـدـ خـداـ اـمـريـ بـزـرـگـ بـودـ (15)

اـذـ ظـرفـ مـتـلـقـ بـهـ جـملـهـ "ـافـضـتمـ"ـ استـ.

تلقـيـ قولـ: بهـ معـنـايـ گـرفـتنـ وـ پـذـيرـفتـنـ سـخـنـيـ استـ کـهـ بـهـ اـنسـانـ القـاءـ مـىـ کـنـنـدـ.

- اـگـرـ تـلـقـيـ رـاـ مـقـيـدـ بـهـ السـنـةـ کـرـدـ، بـرـايـ اـيـنـ بـودـ کـهـ دـلاـلتـ کـنـدـ بـرـ اـيـنـکـهـ:

دـاستـانـ اـفـکـ صـرـفـ اـنـتـقـالـ سـخـنـيـ اـزـ زـيـانـيـ بـهـ زـيـانـيـ دـيـگـرـ استـ، بـدـونـ اـيـنـکـهـ درـبارـهـ آـنـ سـخـنـ، تـدـبـرـ وـ تـحـقـيقـيـ بـهـ عـمـلـ آـورـنـدـ.
وـ بـنـابـاـيـنـ، اـيـنـکـهـ فـرمـودـ: "ـ وـ تـقـوـلـونـ بـأـفـوـاهـكـمـ مـاـ لـيـسـ لـكـمـ بـهـ عـلـمـ "ـ اـزـ قـبـيلـ عـطـفـ تـفـسيـرـيـ استـ کـهـ هـمـانـ تـلـقـيـ رـاـ تـفـسيـرـ مـىـ کـنـدـ.

- اـگـرـ گـفـتنـ رـاـ مـقـيـدـ بـهـ دـهـانـهاـ کـرـدـ بـرـايـ اـشـارـهـ بـهـ اـيـنـ بـودـ کـهـ:

قولـ عـبـارتـ اـسـتـ اـزـ گـفـتنـ بـدـونـ تـحـقـيقـ وـ تـبـيـنـ قـلـبـيـ، کـهـ جـزـ دـهـانـهاـ ظـرفـ وـ موـطـنـيـ نـدارـدـ وـ اـزـ فـكـ وـ اـنـديـشـهـ وـ تـحـقـيقـ سـرـ چـشمـهـ نـگـرفـتهـ استـ.

وـ معـنـايـ آـيـهـ اـيـنـ استـ کـهـ:

شـماـ بـدـونـ اـيـنـکـهـ درـبارـهـ آـنـچـهـ شـنـيدـهـاـيدـ تـحـقـيقـيـ کـنـيـدـ، وـ عـلـمـيـ بـهـ دـسـتـ آـورـيـدـ، آـنـ رـاـ پـذـيرـفتـيـدـ وـ درـ آـنـ خـوضـ کـرـدـ دـهـانـ بـهـ دـهـانـ گـرـدانـيـدـ وـ مـنـتـشـرـ سـاختـيـدـ.

"ـ وـ تـحـسـبـوـنـهـ هـيـنـاـ وـ هـوـ عـنـدـ اللـهـ عـظـيمـ "ـ:

معـناـيـشـ اـيـنـ استـ کـهـ شـماـ اـيـنـ رـفـتـاـ خـودـ رـاـ کـارـيـ سـادـهـ پـنـداـشـتـيـدـ وـ حـالـ آـنـکـهـ نـزـدـ خـداـ کـارـ بـسـ عـظـيمـيـ استـ، چـونـ بـهـتـانـ وـ اـفـتـراءـ استـ عـلـاـوهـ بـرـ اـيـنـ بـهـتـانـ بـهـ پـيـغمـبـرـ خـداـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ استـ، چـونـ شـيـوـعـ اـفـکـ چـونـ جـنـابـ درـ مـيـانـ مـرـدمـ باـعـثـ مـىـ شـودـ کـهـ آـنـ حـضـرـتـ درـ جـامـعـهـ رـسـواـ گـشـتـهـ وـ اـمـرـ دـعـوتـ دـيـنـيـ اـشـ تـبـاهـ شـودـ.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمْ هَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بِهَتَنْ عَظِيمٌ

وـ جـراـ وـقـتـ، آـنـ رـاـ شـنـيدـدـ نـگـفتـيـدـ: ماـ حقـ نـذـاريـمـ اـيـنـ شـايـعـهـ بــ، دـلـيلـ رـاـ بـرـ زـيـانـ آـورـيـمـ - خـداـونـدـ، توـ منـزـهـيـ وـ خـانـوـادـهـ پـيـامـبرـتـ اـزـ هـرـ آـلـوـدـگـيـ پـيـراـستـهـاـندـ. اـيـنـ سـخـنـ، اـفـتـرـايـيـ بـزـرـگـ وـ بـهـتـ آـورـ استـ (صلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ)

اـيـنـ آـيـهـ عـطـفـ اـسـتـ بـرـ آـيـهـ "ـلـوـ لـاـ إـذـ سـمـعـتـمـوـهـ...ـ"ـ وـ درـ آـنـ بـرـايـ بـارـ سـومـ بـهـ مـؤـمنـيـنـ حـمـلـهـ شـدـهـ، وـ اـيـشـانـ رـاـ تـوبـيـخـ مـىـ فـرمـاـيدـ کـهـ چـراـ چـنـينـ نـگـفتـيـدـ؟

سـبـحـانـكـ: کـلمـهـاـيـ استـ مـعـتـرـضـهـ، وـ اـيـنـ اـزـ اـدـبـ قـرـآنـ کـرـيمـ استـ کـهـ هـرـ جـاـ مـىـ خـواـهدـ کـسـيـ رـاـ مـنـزـهـ اـزـ عـيـبـ مـعـرـفـيـ کـنـدـ، بـرـايـ رـعـاـيتـ اـدـبـ نـخـسـتـ خـداـ رـاـ مـنـزـهـ مـىـ کـنـدـ.

بـهـتـانـ: بهـ معـنـايـ اـفـتـراءـ استـ.

- اـگـرـ آـنـ رـاـ بـهـتـانـ نـامـيـدـهـاـندـ، چـونـ شـخـصـ مـورـدـ اـفـتـراءـ رـاـ مـيـبهـوتـ مـىـ کـنـدـ کـهـ يـاـ للـعـجـبـ منـ کـيـ چـنـينـ حـرـفـيـ رـاـ زـدهـ وـ يـاـ چـنـينـ کـارـيـ رـاـ کـرـدـهـاـمـ؟

- اـگـرـ آـنـ رـاـ بـهـتـانـ عـظـيمـ خـوانـدـ، بـدـينـ جـهـتـ بـودـ کـهـ تـهـمـتـ مـرـبـوطـ بـهـ نـامـوسـ، آـنـ هـمـ نـامـوسـ مـتـلـقـ بـهـ رـسـولـ خـداـ (صلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ) بـودـهـ.

وـ بـهـتـانـ بـودـنـشـ بـدـينـ سـبـبـ بـودـ کـهـ اـخـبارـيـ بـدـونـ عـلـمـ وـ اـدـعـايـيـ بـدـونـ شـاهـدـ بـودـهـ، آـنـ شـاهـدـيـ کـهـ شـرـحـشـ درـ ذـيلـ جـملـهـ "ـفـإـذـ لـمـ يـأـتـوـاـ بـالـشـهـدـاءـ قـأـوـلـيـكـ عـنـدـ اللـهـ هـمـ الـكـاذـبـونـ"ـ گـذـشتـ. وـ معـنـايـ آـيـهـ روـشنـ استـ.

يَعْظُمُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤﴾ وَيَسِّرْنَا اللَّهُ لَكُمْ أَلْأَيَتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

خدا به شما يند می دهد که اگر ایمان دارید، هر گز مثل جنین کاره را تکرار نکنید و به سخنانی، یا به نیر دارید (۱۷) خداوند احکام دین خود را که از آیات او به شمار می رود برای شما بیان می کند، و خدا به مصلحت شما دافاست و آنچه را برایتان مقرر می دارد حکیمانه مقرر می دارد (۱۸)

این دو آیه اندرز می دهد که تا ابد چنین عملی را تکرار نکنند. و معنای دو آیه روشن است.

إِنَّ الَّذِينَ تُحِبُّونَ أَنْ تَشْبِعَ الْفَحْشَةَ فِي الدَّيْنِ إِمَانُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

کسانی که دوست دارند کار زشت در میان مؤمنان شایع شود، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی در دنیا خواهد بود، و خدمتی داند که چه چیزی خشم اور ادریبی دارد و شمانی دانید (۱۹)

اگر این آیه با آیات راجع به افسوس شده باشد و متصل به آنها باشد و مربوط به نسبت زنا به مردم دادن و شاهد نیاوردن باشد، قهراء مضمونش تهدید تهمت زندگان است، چون افسوس از مصادیق فاحشه است، و اشاره آن در میان مؤمنین به خاطر این بوده که دوست می داشتند عمل زشت و هر فاحشه ای در بین مؤمنین شیوع یابد.

پس مقصود از "فاحشه" مطلق فحشاء است، چون:

زنا و قذف و امثال آن، و دوست داشتن اینکه فحشاء و قذف در میان مؤمنین شیوع پیدا کند، خود مستوجب عذاب الیم در دنیا و آخرت برای دوست دارنده است. و بنابراین:

دیگر علت ندارد که ما عذاب در دنیا را حمل بر حد کنیم، چون دوست داشتن شیوع گناه در میان مؤمنین حد نمی آورد بله اگر:

۱. لام در "الفاحشة" را برای عهد بدانیم
۲. مراد از فاحشه را هم قذف تنها بگیریم
۳. حب شیوع را هم کنایه از قصد شیوع و خوض و دهن به دهن گرداندن قذف بدانیم

در آن صورت ممکن است عذاب را حمل بر حد کرد. ولی سیاق با آن نمی سازد.

علاوه بر این قذف به مجرد ارتکاب حد می آورد، و جهت ندارد که ما آن را مقید به قصد شیوع کنیم، و نکته ای هم که موجب این کار باشد در بین نیست.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ :

این جمله تأکید و بزرگ داشت عملی است که موجب سخط و عذاب خدا است، هر چند مردم از بزرگی آن بی خبر باشند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾

واگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و این که خدا رئوف و مهربان است، قطعاً به سزا آنچه کردید شمارا کیفر می داد (۲۰)

این جمله تکرار همان امتنانی است که قبل از هم یادآور شده بود، و معنایش روشن است.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ إِمَانُوا لَا تَشْبِعُوا حُطُوتَ الشَّيْطَنِ وَمَنْ يَتَّبِعُ حُطُوتَ الشَّيْطَنِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكِيَّ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُرِيَّكَيْ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَيِّعُ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

ام کسانی که ایمان آه، دهاده از د گاههای شیطانه زده، که ه ک، از د گاههای شیطانه ده ده کا، هار، زشت ه نار، ه اگ اش، ه ماده، ه د اشیطانه ده کا، زشت ه ناسند ف ما، ه دهد، ه اگ، فضا، ه د حمت خدا د شما نه د، ه گ، احمد، از شما د استه، ه اک نمی شد، ولی خدا هر که را بخواهد (او را شایسته پاکی بداند)، پاک می سازد، و خدا شنونده در خواسته های مردم و دانا به حال آنان است (۲۱)

تفسیر این آیه در ذیل آیه ۲۰۸ از سوره بقره در جلد دوم این کتاب گذشت.

"وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكِيَّ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا...":

در این آیه باز هم به یادآوری امتنان به فضل و رحمت بازگشت شده و این اهتمام خود مؤید این احتمال است که:

افک مورد بحث در آیه مربوط به رسول خدا(صل الله عليه و الله وسلم) بوده، و اهتمام به خاطر احترامی است که آن جناب نزد خدای سبحان داشته است.

در این آیه که برای بار سوم امتنان به فضل و رحمت یادآوری می‌شود، جواب لو لا را آورده، و فرموده اگر فضل و رحمت خدا به شما نبود هیچ یک از شما ابدا تزکیه و پاک نمی‌شد و این معنایی است که عقل هم بر آن دلالت دارد، چون: افاضه کننده خیر و سعادت تنها خدای سبحان است، و تعلیم قرآنی نیز آن را افاده می‌کند، هم چنان که در جای دیگر فرموده: "بِيَدِكَ الْخَيْرٌ^{۱۵} - خیر تنها به دست تو است" و نیز فرموده: "مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ^{۱۶} - آنچه خیر به تو می‌رسد از خدا است". "وَلِكُنَ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ":

اعراض از مطالب قبلی است، و حاصلش این است که خدای تعالی هر که را بخواهد تزکیه می‌کند. پس امر منوط به مشیت او است، و مشیت او تنها به تزکیه کسی تعلق می‌گیرد که استعداد آن را داشته، و به زبان استعداد آن را درخواست کند، که جمله "وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" اشاره به همین درخواست به زبان استعداد است، یعنی، خدا شناوری خواسته کسی است که تزکیه را به زبان استعداد درخواست کند، و دانا به حال کسی است که استعداد تزکیه را دارد.

وَلَا يَأْتِلَ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةُ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسِكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَيَعْفُوا وَلَيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

و از میان شما، آنان که ثروتی، بیش از مخارج خویش دارند و از گشایش روزی، برخوردارند، نباید از اتفاق به خویشاوندان و مستمندان و هجرت کنندگان در راه خدا کوتاهی، کنند؛ هر چند آنان دیوار خطایها و لغزش هایی شده باشند. توانگران باید خطای، آنان را بیخشنده و ازلغزشان چشم پوشی کنند. آیا دوست ندارید که خدا گناهانتان را بیامزد؟ و خداوند آمرزند و مهر بان است (۲۲)

ایتلاء: به معنای تقصیر و ترک و سوگند است، و هر سه معنا با هم تناسب دارند.

و معنای آیه این است که:

- صاحبان فضل و سعه یعنی توانگران از شما نباید در دادن اموال خود به خویشاوندان و مساکین و مهاجرین در راه خدا کوتاهی کنند.

- و یا معنایش این است که توانگران چنین کاری را ترک نکنند

- و یا این است که توانگران هیچ وقت سوگند نخورند که دیگر به نامبردگان چیزی نمی‌دهیم، "و لیغفوا عنهم و لیصفحوا- اگر هم از نامبردگان عمل ناملایمی دیدند صرف نظر کنند، و بخشایند". آن گاه توانگران را تحریک نموده و می‌فرماید: "أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ" - مگر دوست نمی‌دارید که خدا هم بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزند و مهر بان است."

در این آیه بنا به فرضی که با آیات افک نازل شده و متصل به آنها باشد، دلالت بر این معنا است که یکی از مؤمنین تصمیم گرفته بوده که احسان همیشه خود را از کسانی که مرتکب افک شده‌اند قطع کند، و خدای تعالی او را از این عمل نهی کرده، و سفارش اکید فرموده که هم چنان احسان خود را ادامه دهد، که باز هم بیانی در این باره خواهد آمد.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَّنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

به یقین، کسانی که زنان یا کدامن بی خبر مؤمن را به فحشا متهم می‌کنند، در دنیا و آخرت لعنت شده و از رحمت خدا دور گردیده‌اند، و برای آنان عذابی بزرگ خواهد بود (۲۳)

اینکه از مؤمنات سه صفت را بر شمرده:

به منظور دلالت بر عظمت معصیت بوده، چون صفت شوهر داشتن و عفت و غفلت و ایمان هر یک سبب تامی هستند برای اینکه نسبت زنا را ظلم، و نسبت دهنده را ظالم و متهم بی گناه را مظلوم جلوه دهنده، تا چه رسد به اینکه همه آن صفات با هم جمع باشند، یعنی زن متهم به زنا، هم شوهردار باشد، هم عفیف، هم با ایمان، و هم غافل از چنین نسبت که در این صورت نسبت زنا به او دادن ظلمی بزرگتر، و گناهی عظیم‌تر خواهد بود، و کیفرش لعنت در دنیا و آخرت، و عذاب عظیم خواهد بود.

ولی این آیه شریفه هر چند که در جمله آیات افک نازل شده باشد مضمونش عام است، و تنها مربوط به خصوص داستان افک به خانواده رسالت نیست، هر چند که سبب نزولش آن داستان باشد.

يَوْمَ تَشَهُّدُ عَلَيْهِمْ أَكْلَسْتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آن عذاب در روزی است که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به آنچه می‌کردند گواهی می‌دهند (۲۴)

یوم؛ ظرف است متعلق به عذاب عظیم در آیه قبل.

"بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ":

به مقتضای اطلاقی که دارد مطلق اعمال زشت است، - هم چنان که دیگران هم گفته‌اند - نه خصوص نسبت‌های زشت و ناروا تا شهادت زبان و دست و پا شهادت به عمل رمی و نسبت ناروا باشد.

پس مقصود از شهادت، شهادت اعضای بدن بر گناهان و همه معاصی است، البته هر عضوی به آن گناهی شهادت می‌دهد که مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سخن گفتار باشد، مانند قذف (نسبت زنا دادن)، دروغ، غیبت و امثال آن روز قیامت زیانها به آن شهادت می‌دهند، و هر چه از قبیل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن برای سخن چینی و سعایت و امثال آن، بقیه اعضاء بدان گواهی می‌دهند و چون بیشتر گناهان به وسیله دست و پا انجام می‌شود از این رو آن دو را نام برده است.

و در حقیقت شاهد بر هر عملی خود آن عضوی است که عمل از او سرزده هم چنان که آیه "شَهَدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"^{۱۷} و آیه "إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادُ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا"^{۱۸} و آیه "الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشَهُّدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ"^{۱۹} نیز به این معنا اشاره دارند، و به زودی بحث جداگانه‌ای درباره شهادت اعضاء در روز قیامت در تفسیر سوره "حم سجدہ" ان شاء الله تعالى خواهد آمد.

يَوْمَ مِيزِرٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينُهُمُ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ

در آن روز خداوند جزای بایسته آنان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد، و آن روز خواهد داشت که خداست حق روشن و آشکار (۲۵)

دین: مراد جزاء است، هم چنان که در جمله "مالك یوم الدین"^{۲۰} نیز به همین معنا است

یوفیه: به معنای اداء و پرداختن چیزی است به تمام و کمال.

معنای این آیه است که:

در روز قیامت خداوند پاداش و کیفر حق آنان را به تمام و کمال می‌دهد، و آن وقت می‌فهمند که خدا حق مبین است.

این از نظر اتصال آیه به ما قبل، و وقوعش در سیاق آیات قبلی بود.

از نظر اینکه خودش آیه‌ای است مستقل ممکن است بگوییم:

دین: آن معنایی است که مرادف با کلمه "ملت و کیش" است، یعنی سنت زندگی

که در این صورت آیه شریفه در مقام بیان معنایی عالی خواهد بود، و آن این است که روز قیامت حقایق برای بشر ظهور پیدا می‌کند، و

این معنا با جمله "وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ" سازگارتر است.

این آیه از غرر و آیات برجسته قرآنی است، که معرفت خدای را تفسیر می‌کند زیرا:

"وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ":

خبر می‌دهد که حق به هیچ وجه از وجود و به هیچ تقدیری از تقادیر، ستر و خفاء ندارد و بدیهی ترین بدیهیات است که جهل به آن

تعلق نمی‌گیرد، ولی بسیار می‌شود که یک امر بدیهی مورد غفلت قرار می‌گیرد، پس:

علم به خدای تعالی معنایش دانستن امری مجھول نیست، بلکه معنایش ارتفاع غفلت از درک او است، که بسا از این ارتفاع غفلت به علم و معرفت تعبیر می‌شود.

می‌گویند فلانی معرفت به خدا دارد و خداشناست است که معنای واقعی اش این است که فلاطی از خدا غافل نیست، و همین معنایی است که روز قیامت برای همه دست می‌دهد، و می‌فهمند که خدا حق مبین و آشکار است، (چون در قیامت دیگر عواملی برای غفلت نیست).

و به مثل این معنا، آیه "لَقَدْ كُنْتَ فِي غَلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ"^{۲۱} اشاره می‌فرماید.

الْحَبِيشَتُ لِلْحَبِيشِينَ وَالْحَبِيشُونَ لِلْحَبِيشَتِ وَالْطَّيِّبَتُ لِلْطَّيِّبِينَ وَالْطَّيِّبُونَ لِلْطَّيِّبَتِ أَوْلَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

زنان بیلید از آن مردان بیلیدند و مردان بیلید از آن زنان بیلید. وزنان یاک از آن مردان یاکند و مردان یاک از آن زنان یاک. اینان به خاطر یاکه و ایمانشان، از تهمت‌های کنند مرکنارند. برای آنان آمرزش و روزی ارجمند (زندگی پاک در دنیا و پاداش نیکو در آخرت) خواهد بود (صلی الله علیه و آله وسلم)

اینکه در ذیل این آیه فرموده: "أَوْلَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ" دلیل است بر اینکه:

مراد از "خوبیات و خوبیشین" و "طوبیات و طوبیشین"، مردان و زنان متصف به خباثت و طهارتند. بنابراین: آیه متمم آیات افک و متصل به آنها و در سیاق مشارک با آنها است. و این آیه عام است، و از جهت الفاظ هیچ مخصوصی ندارد.

پس مراد از طیب و طهارتی که باعث می‌شود از آنچه مردم درباره ایشان می‌گویند مبراء باشند، به طوری که از آیات سابق فهمیده می‌شود:

همان معنایی است که اتصاف به ایمان و احسان مقتضی آن است.

پس مؤمنین و مؤمنات با احسان، طوبیشین و طوبیاتند، و هر یک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احسان شرعاً از نسبت‌های ناروایی که شاهدی بر آن اقامه نشود مبرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، هم چنان که فرموده: "وَ أَمِنُوا بِهِ يَعْفُرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبُكُمْ" ^{۲۲} و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت. و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهَنَّ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" ^{۲۳} بدان نوید داده است.

و مراد از خوبیش در خوبیشین و خوبیشات که غیر از مؤمنین هستند این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند. و اگر زنان خوبیش را به مردان خوبیش، و مردان خوبیش را به زنان خوبیش اختصاص داده، به خاطر هم جنسی و هم سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبیس به فحشاء مبراء نیستند، - البته صرف این اختصاص، حکم به تلبیس و اتصاف نیست -

پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

- ۱- آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هر چند که سبب نزولش موردی خاص باشد.
- ۲- دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعاً محکوم به براءتند از آنچه که به ایشان نسبت بدھند و اقامه بینه نکنند.
- ۳- دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند. و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار بر خلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا وَتُسْلِمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ حَيْرٌ
 لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤَذِّنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ
 أَرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزَكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا
 غَيْرِ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَّعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا مَا تُبَدِّلُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾ قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُبُونَ مِنْ
 أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزَكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾ وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُبُنَ
 مِنْ أَبْصَرِهِنَ وَيَحْفَظُنَ فُرُوجَهُنَ وَلَا يُبَدِّلْنَ زِينَتَهُنَ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَيَضْرِبَنَ بَخْمُرِهِنَ عَلَىٰ
 جِيُونِهِنَ وَلَا يُبَدِّلْنَ زِينَتَهُنَ إِلَّا لِبُعْلَتِهِنَ أَوْ إِبَاءِ بُعْلَتِهِنَ أَوْ أَبْنَاءِهِنَ أَوْ
 أَبْنَاءِ بُعْلَتِهِنَ أَوْ إِخْوَانِهِنَ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَ أَوْ نِسَاءِهِنَ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَ أَوْ
 الْتَّشِيعَنَ غَيْرِ أُولَى الْإِرَأَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الْطِفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهِرُوا عَلَىٰ عَوَرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبَنَ
 بِأَرْجُلِهِنَ لِيُعْلَمَ مَا تُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾
 وَأَنِكُحُوا الْأَيْمَمَيْ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَامَيْكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءٌ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾ وَلَيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَسْجُدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ
 الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ حَيْرًا وَءَاتُوهُمْ مِّنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَنَكُمْ وَلَا
 تُكْرِهُوْا فَتَيَتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحْصُنَا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الْدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهُهُنَ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ
 بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ءَايَاتٍ مُّبِينَتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ حَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
 وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

بيان آيات

در این آیات احکام و شرایعی که متناسب و مناسب با مطالب گذشته است تشریع شده.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَكُمْ غَيْرِ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا وَتُسْلِمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ حَيْرٌ لَّكُمْ
 لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

اـه، کسانی، که ایمان آورده اید، به خانه های، که خانه های، شما نیست وارد نشوید تا به ساکنانش آشنایی، دهید و ورود خود را برآذان،
 اعلام نمایید و برآهل آن سلام کنید. این برای شما بهتر است، باشد که در اثر پای بندی به این شیوه پسندیده همواره وظایف اجتماعی
 خود را به خاطر داشته باشید (۲۷)

انس به هر چیز و به سوی هر چیز؛ به معنای الفت گرفتن به آن و آرامش یافتن قلب به آن است، "استیناس" به معنای عملی است که
 به این منظور انجام شود.

مانند: استیناس برای داخل شدن خانه به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا اللـهـ گفتن، یا تنحنح کردن و امثال آن، تا صاحب خانه بفهمد که
 شخصی می خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی خواهد کسی او
 را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد با خبر شود.

از اینجا معلوم می‌شود که:

۱۷۱

مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام ایمان است.

پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل

شده و سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید پوشاند کمک کرده، و نسبت به خود اینمنی‌شان داده است.

"ذِكْرُمْ خَيْرٍ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ"

شاره به این مطلب دارد که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جميل و ستر قبیح است یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مألف نموده، به تمامی سعادتها اجتماعی بررسید.^{۲۴}

فَإِنَّ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ أَرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيهِمْ

یعنی اگر کسی را در آن خانه‌ها نیافتدی، وارد آنها نشود، تا به شما اجازه ورود داده شود؛ و اگر اجازه نیافتدی و به شما گفته شد: بازگردید. بازگردید، که این برای شما پاک تر و بالنده تر است، و خدا به آنچه می‌کنید دانست (۲۸)

یعنی اگر دانستید که احدي در خانه نیست- البته کسی که اختیار دار اجازه دخول است- پس داخل نشود تا از ناحیه مالک اذن، به شما اجازه داده شود.

منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را نمید داشل نشود، چون:

سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیریها برای این است که: کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد.

- این آیه شریفه حکم داخل شدن درخانه غیر را در صورتی که کسی که بتوان از او اجازه ورود گرفت در آن نباشد بیان کرده.

- آیه قبلی حکم آن فرضی را بیان می کرد که اجازه دهنده‌ای در خانه باشد.

- اما حکم این صورت که کسی در خانه باشد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه "وَ إِنْ قِيلَ لَكُمْ أَرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيهِمْ" آن را بیان کرده.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَّعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبَدِّلُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

بر شما گناهی نیست که به خانه‌ها، غیر مسکونی (از قبیل تجارتخانه‌ها، کاروانسراها، حمامها و دیگر اماکن عمومی،) که استفاده‌ای برای شما در آنهاست، بدون اجازه وارد شوید، و بدانید که خدا آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند (۲۹)

"فِيهَا مَتَّعٌ لَكُمْ":

ظاهر سیاق این است که این جمله صفت بعد از صفت برای کلمه "بیوتا" است، نه اینکه جمله‌ای نو و ابتدایی باشد، و جمله "لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ" را تعلیل کند.

متاع: ظاهر آن به معنای استمتاع و بهره‌گیری باشد.

بنابراین آیه مورد بحث تجویز می‌کند:

داخل شدن در خانه‌ای را که برای استمتاع بنا شده و کسی در آن سکونت طبیعی ندارد، مانند کاروانسراها و حمامها و آسیابها و امثال

آن، زیرا همین که برای عموم ساخته شده است خود اذن عام برای داخل شدن است.^{۲۵}

قُلْ لِلَّمُؤْمِنِينَ يَغْصُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَتَحْفَظُلُوا فُرُوجُهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

ای، بیامبر، به مردان مؤمن بگو چشمان خود را از شرمگاههای، دیگران فرو بندند و شرمگاههای خود را نیز از دید دیگران پوشانند، که اگر فرمانشان دهی چنین کنند. این شیوه برای آنان پاکیزه تر و بالنده تر است. قطعاً خدا به آنچه می‌کنند آگاه است (۳۰)

غض: به معنای روی هم نهادن پلکهای چشم است.

ابصار: جمع بصر است که همان عضو بیننده باشد.

کلمه "من" در جمله "مِنْ أَبْصَارِهِمْ" برای ابتدای غایت است، و یا برای بیان جنس، و یا تبعیض باشد که هر یک را مفسری ^{۲۴} گفته، و معنایش این است که مؤمنین چشمپوشی را از خود چشم شروع کنند.

"قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُبُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ":

از آنجایی که کلمه "يغضبو" مترب بر "قل- بگو" می‌باشد نظری ترتیبی که جواب شرط بر شرط دارد قهرا دلالت می‌کند بر اینکه: قول در اینجا به معنای امر است، و معنای جمله این است که به مؤمنین امر کن که چشم خود را پوشند، و تقدیر آن این است که:

"ایشان را امر به غض و چشمپوشی کن که اگر امر بکنی چشم خود را می‌پوشند"

و این آیه به جای اینکه نهی از چشم‌چرانی کند، امر به پوشیدن چشم کرده و فرقی ندارد، آن امر این نهی را هم افاده می‌کند.

چون مطلق است:

- نگاه به زن اجنبي را بر مردان
- و نگاه به مرد اجنبي را بر زنان تحريم فرموده.

"يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ":

نیز به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود را حفظ کنند و کلمه "فرجه" و "فرج" به معنای شکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده‌اند، و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کشت استعمال مانند نص و اسم صريح برای عورت شده است.^{۲۷}

مقابله‌ای که میان جمله "يغضبو منْ أَبْصَارِهِمْ" با جمله "يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ" افتاده، این معنا را می‌رساند که:

مراد از "حفظ فروج" پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند.

در روایت هم از امام صادق ^۷ رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است.

و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقييد کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است.

اشاره به مصلحت حکم و تحريك مردم برای مراقبت آن:

می‌فرماید: "این بهتر شما را پاک می‌کند، علاوه بر این خدا به آنچه می‌کنید با خبر است".

وقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضِبُنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَ وَتَحْفَظَنَ فُرُوجَهُنَ وَلَا يُبَدِّلْنَ زِيَّتَهُنَ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَيَضْرِبُنَ بِخُمُرِهِنَ عَلَى جُيُوبِهِنَ وَلَا يُبَدِّلْنَ زِيَّتَهُنَ إِلَّا لِبُعْوَلَتِهِنَ أَوْ إِبَابَهُنَ أَوْ بُعْوَلَتِهِنَ أَوْ أَبْنَاءِهِنَ أَوْ أَبْنَاءَ بُعْوَلَتِهِنَ أَوْ إِخْوَنِهِنَ أَوْ بَنِي إِخْوَنِهِنَ أَوْ نِسَاءِهِنَ أَوْ مَلَكَتْ أَيْمَنُهُنَ أَوْ الْتَّسْعِيرَتْ غَيْرِ أُولَى الْإِرَةِ مِنَ الْرِّجَالِ أَوْ الْطِفْلِ الْذَّلِيلِ لَمَ يَظْهَرُوا عَلَى عَوَرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبُنَ بِأَرْجُلِهِنَ لِيُعَلَمَ مَا تُخْفِينَ مِنْ زِيَّتَهُنَ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

و به زنان مؤمن نیز بگوچشمان خود را از شرمگاه‌ها، دیگران فروپندند و شرمگاه‌ها، خود را نیز از دید دیگران بیوشاند و زیبایی‌هایشان را جز آنچه خود نمایان است آشکار نسازند و اطراف مقنعه خود را بر سینه خویش بیندازند تا سینه شان را بیوشاند اگر به آنان بگویی، قطعاً جنین خواهد کرد. و زیبایی‌ها، خود را آشکار نسازند جز برای، شوهراشان یا یدرانشان یا یدران شوهراشان یا یسرانشان یا یسران شوهراشان یا برادرانشان یا یسران خواهراشان یا زنان همکیش خود یا بر دگانی، که مالک آنها شده‌اند یا مردان سفیه، که سر برسته، دارند و شهوت حنسی، ندارند یا کودکان نابالغی، که بر اندام خاص زنان حیرگی نیافتداند، و زنان نباید یا هایشان را بر زمین بکویند تا زیورهایی که پنهان می‌دارند معلوم شود. ای مؤمنان، همگی با پیمودن راه خدا به سوی او بازگردید، باشد که سعادتمند شوید (۳۱)

کلام در جمله "وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ..." همان است که در جمله "قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ..." گذشت. پس برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبي - چه مرد و چه زن - بپوشاند.

"وَ لَا يُبَدِّلْنَ زِيَّتَهُنَ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا":

ابداء: به معنای اظهار است.

۱۹ | زینت زنان: موضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آنها است.

خدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده، و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می باشد، که بحثش به زودی خواهد آمد. ان شاء الله.

"وَ لِيُضْرِبَنَ بِخُمُرٍ هِنَّ عَلَى جِبَوْبِهِنَّ":

خمر - به دو ضممه: جمع خمار است، و "خمار" آن جامه‌ای است که زن سر خود را با آن می‌پیچد، و زاید آن را به سینه‌اش آویزان می‌کند.

جیوب: جمع جیب- به فتح جیم و سکون یاء است که معنایش معروف است و مراد از جیوب، سینه‌ها است. و معنایش این است که به زنان دستور بدی تا اطراف مقننه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن را بپوشانند.

"وَ لَا يُبَدِّيَنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعْولَتِهِنَّ... أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِنَّ":

بعolle: به معنای شوهران است. و طوایف هفتگانه‌ای که قرآن از آنها نام برده محروم‌های نسبی و سببی هستند. و اجداد شوهران حکم‌شان حکم پدران ایشان، و نوه‌های شوهران حکم‌شان حکم فرزندان ایشان است.

"تسائهن":

زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا بوده که مراد از "نساء" زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیر مؤمن برهنه کنند، از روایات واردہ از ائمه اهل بیت هم همین معنا استفاده می‌شود.

"أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ":

هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق استفاده می‌شود، هم چنان که به زودی خواهد آمد، و این جمله یکی از مواردی است که کلمه "ما" در صاحبان عقل استعمال شده، و در معنای "من- کسی که" به کار رفته است.

"أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَئِكَ مِنَ الرِّجَالِ":

اربه: به معنای حاجت است، و منظور از این حاجت شهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کند.

من الرجال: بیان تابعین است. و مراد از این رجال تابعین افراد سفیه و ابله‌ی هستند که تحت قیوموت دیگران هستند و شهوت مردانگی ندارند.

"أَوْ الطَّفْلُ الَّذِينَ لَمْ يَظْهِرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ":

الطفل: الف و لام برای استغراق است و کلیت را می‌رساند.

یعنی جماعت اطفالی که بر عورتهای زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان از تصریح به آن شرم دارند، اطفال زشتی آن را درک نمی‌کنند، و این به طوری که دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

"وَ لَا يَضْرِبُنَ بِأَرْجُلِهِنَ لِيَعْلَمَ مَا يُخْفِنَ مِنْ زِينَتِهِنَ":

پاهای خود را محکم به زمین نزنند تا صدای زیورآلاتشان از قبیل خلخال و گوشواره و دستبند به صدا در نیاید.

"وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ":

مراد از "توبه" به طوری که از سیاق بر می‌آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتشال اوامر او، و انتهاء از نواهیش و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

وَأَنِكُحُوا الْأَيْمَى مِنْكُمْ وَالصَّلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ
وَاسْعُ عَلِيمٌ

اهم مؤمنان، به مردان و زنان یه، همسر، که از [همکیشان] شما هستند و به آن بندگان و کنیز انتنان که شایستگی، ازدواج را دارند، همسر دهید. اگر تهیست اند، خداوند آنان را از فضل خود توانگر خواهد ساخت، که خداوند دارای بخششی گسترده است و به حال کسی که صلاح او در گشایش است دافاست (۳۲)

انکاح: به معنای تزویج

- جمع "ایم" به فتحه همزه و کسره یاء و تشید آن- به معنای پسر عزب و دختر عزب است.
- گاهی به دختران عزب ایمه هم می‌گویند.
- صالحین: صالح برای تزویج است، نه صالح در اعمال.
"إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءٌ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ":

وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسند که خدا ایشان را بی نیاز می‌کند و وسعت رزق می‌دهد، و آن را با جمله "وَاللُّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ" تأکید کرده البته رزق هر کس تابع صلاحیت او است، هر چه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.^{۲۸}

وَلَيَسْتَعْفِفُ الَّذِينَ لَا تَجْدُونَ بِنَكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَإِنْ تَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي أَتَنَّكُمْ وَلَا تُكْرِهُوْا فَتَبَيَّنُكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنَّ أَرَدْنَ تَحْصُنَا لِتَبَتَّغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكَرِهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

و باید کسانی، که هزینه ازدواج و مخارج زندگی، را نمی‌بایند یا کدامی، بیشه کنند و از کارهای، زشت بیره‌زند تا خداوند آنان را از فضل خود توانگ کند. و از میان برده‌گاندان، آنان که می‌خواهند با قراردادی، مکتوب ثمن خود را بپردازند و آزادی، خود را باز بایند، اگر شایستگی، این کار را در آنان سراغ دارید، درخواستشان را بپذیرید و با آنان قرارداد بنویسید، و از مالی، که خدا به شما ارزانی، کرده است به عنوان زکات به ایشان بدھید [تا بتوانند بهای خود را بپردازند.] و اگر کنیزان ایشان خواهان عفت اند، برای، دستیابی، به متعای نایابیدار دنیا آنان را به زنا و ادار نکنید، و هر کس آنان را به این کار و ادار کند [کیفر خواهد دید و] البته خداوند گناه کنیزان را پس از آن که به این کار زشت مجبور شده‌اند می‌آمرزد و رحمت خود را از آنان دریغ نمی‌دارد (۳۳)

"استعفاف" و "تعفف" با همیگر قریب المعنی هستند.

مراد از نیافن نکاح قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است.

معنای آیه این است که:

کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی نیاز کند.

"وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا...":

کتاب: مراد مکاتبه است، (به اینکه صاحب برده با برده قرار بگذارد که بهای خود را از راه کسب و کار به او بپردازد و آزاد شود).

ابتغاء مکاتبه: این است که برده از مولای خود در خواست کند که با او مکاتبه نماید، به این که مالی را از او بگیرد و او را آزاد کند.

در این آیه شریفه به صاحبان برده سفارش فرموده در خواست برده‌گان را بپذیرند، البته در صورتی که در ایشان چیزی سراغ دارند.

مراد از خیر، صلاحیت آزاد شدن ایشان است.

"وَأَتُوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي أَتَكُمْ":

اشارة به این است که از بیت المال سهمی از زکات را به اینگونه افراد که قرآن ایشان را "فِي الرِّقَابِ"^{۲۹} خوانده اختصاص دهنده، و همه مال المکاتبه و یا مقداری از آن را بدهند.^{۳۰}

"وَلَا تُكْرِهُوْا فَتَبَيَّنُكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنَّ أَرَدْنَ تَحْصُنَا":

فتیات: به معنای کنیزان و فرزندان ایشان است.

بغاء: به معنای زنا است، و این کلمه مفاعله از بغی است.

تحصن: به معنای تعفف و ازدواج کردن است.

ابتغاء عرض حیات دنیا: به معنای طلب مالی است. و معنای آیه روشن است.

و اگر نهی از اکراه را مشروط کرده به اینکه اگر خودشان خواستند تعفف کنند بدان جهت است که:

اکراه در غیر این صورت تحقق پیدا نمی‌کند، سپس در صورت اکراه آنان را وعده مغفرت داده و فرموده: " و هر یک از زنان نامبرده که مالکشان ایشان را اکراه به زنا کرد، و بعد از اکراه به این عمل دست زدند، خدا آمرزند و رحیم است"، و معنای آیه روشن است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ إِيمَانٌ مُبِينٌ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ حَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ

همانا ما آیات روشنگر که راه سعادت را به شما نشان می‌دهد و شرحه از آنان که بیش از شما در گذشتند - حیه نیکانشان و جه تبهکارانشان - به سوی شما نازل کردیم تا کارهای شایسته و ناشایسته را بشناسید، و برای تقوایشگان شما نیز اندرزی فرو فرستادیم (۳۴)

مثل:

- به معنای صفت است.
- ممکن است که جمله: "وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا..."، حال از فاعل در جمله "توبوا" باشد.
- ممکن هم هست که جمله استینافیه و نو باشد.

معنای آیه این است که:

سوگند می‌خورم که به سوی شما آیاتی نازل کردیم که معارفی از دین برایتان بیان می‌کنند که مایه رستگاری شما است، و صفتی است از سابقین، از اخیرشان و اشرارشان و با این آیات برایتان روشن کردیم که چه چیزهایی را بگیرید و از چه چیزهایی اجتناب کنید، و نیز آیاتی است که برای متین از شما موضعه است.

َاللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الْزُجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَرَّكَةٍ رَبِّيْتُونَةٍ لَا شَرِقِيَّةٌ وَلَا غَرِبِيَّةٌ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَىءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلُ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ فِي بُيُوتٍ أَذْنَ اللَّهَ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَيُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تَجَرَّةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الْصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكُوَةِ تَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَرُ ﴿٢٦﴾ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٌ بِقِيَعَةٍ تَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ تَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَنَهُ حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٨﴾ أَوْ كَفُولَمَدَتِ فِي نَحْرِ لُجْنِي يَغْشِلُهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلْمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُدْ يَرَهَا وَمَنْ لَمْ تَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٢٩﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْطَّيْرُ صَافَّتِ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاةَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٠﴾ وَلَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٣١﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزِّحُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤْفِفُ بَيْنَهُ ثُمَّ تَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ تَخْرُجُ مِنْ خَلْلِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جَبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرِّ فَيُصَبِّبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرُفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ ﴿٣٢﴾ يُقْلِبُ اللَّهُ الْأَلَيَّ وَالْهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعْبَرَةً لَا يُؤْلِي أَلَّا يَصَرِّ ﴿٣٣﴾ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ تَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٤﴾ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِيَّاكَ مُبِينَتِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٥﴾

بيان آيات

این آیات متنضم مقوایسه مؤمنین حقیقی با کفار است، و مؤمنین را به داشتن این امتیازات معرفی می کند که به وسیله اعمال صالح هدایت یافته، و به نوری از ناحیه پروردگارشان راه یافته‌اند که ثمره‌اش معرفت خدای سبحان، و سلوک و راهیابی به بهترین پاداش، و نیز به فضل خدای تعالی است، در روزی که پرده از روی دلها و دیده‌ایشان کنار می‌رود. به خلاف کفار که اعمالشان ایشان را جز به سرایی بدون حقیقت راه نماید، و در ظلمانی چند طبقه و بعضی روی بعض قرار دارند، و خدا برای آنان نوری قرار نداده، نور دیگری هم نیست که با آن روشن شوند. این حقیقت را به این بیان ارائه داده که خدای تعالی دارای نوری است عمومی، که با آن آسمان

و زمین نورانی شده، و در نتیجه به وسیله آن نور، در عالم وجود، حقایقی ظهور نموده که ظاهر نبود. و باید هم این چنین باشد، چون ظهور هر چیز اگر به وسیله چیز دیگری باشد باید آن وسیله خودش به خودی خود ظاهر باشد، تا دیگر ان را ظهور دهد، و تنها چیزی که در عالم به ذات خود ظاهر و برای غیر خود مظهر باشد همان نور است. پس خدای تعالی نوری است که آسمانها و زمین با شرافت او بر آنها ظهور یافته اند، هم چنان که انوار حسی فیز این طور نه، یعنی خود آنها ظاهرند و با تاییدن به اجسام ظلمانی و کدر، آنها را روشن می کنند، با این تفاوت که ظهور اشیاء به نور الهی عین وجود یافتن آنها است، ولی ظهور اجسام کثیف به وسیله انوار حسی غیر از اصل وجود آنها است. در این میان نور خاصی هست که تنها مؤمنین با آن روشن می شوند، و به وسیله آن به سوی اعمال صالح راه می یابند و آن نور معرفت است که دلها و دیده های مؤمنین در روزی که دلها و دیده ها زیر روح می شود، به آن روشن می گردد، و در نتیجه به سوی سعادت جاودانه خود هدایت می شوند، و آنچه در دنیا برایشان غیب بود در آن روز برایشان عیان می شود. خدای تعالی این نور را به چراغی مثل زده که در شیشه ای قرار داشته باشد و با روغن زیتونی در غایت صفا سوزد و چون شیشه چراغ نیز صاف است، مانند کوکب دری بدر خشد، و صفات این با صفات آن، نور علی نور تشکیل دهد، و این چراغ در خانه های عبادت آویخته باشد، خانه هایی که در آنها مردانی مؤمن، خدای را تسبیح کنند، مردانی که تجارت و بیع ایشان را از یاد پروردگارشان و از عبادت خدا باز نمی دارد. این مثال، صفت نور معرفتی است که خدای تعالی مؤمنین را با آن گرامی داشته، نوری که دنبالش سعادت همیشگی است، و کفار را از آن محروم کرده، و ایشان را در ظلماتی قرار داده که هیچ نمی بینند. پس کسی که مشغول با پروردگار خویش باشد و از متعای حیات دنیا اعراض کند به نوری از ناحیه خدا اختصاص می یابد، و خدا هر چه بخواهد می کند، ملک از آن او است، و باز گشت به سوی او است، و هر حکمی بخواهد می راند، قطه باران و تگ را از یک ابر می بارد، و شب و روز را جابجا می کند، گروهی از حیوانات را طوری قرار داده که باشکم راه بروند، و گروهی دیگر با دوپا و گروه سوم با چهار پا، با اینکه همه آنها را از آب آفریده. این آیات چنان نیست که به کلی با آیات قبلی اجنبی باشد، بلکه وجه اتصالی با آنها دارد، چون آیات قبل که احکام و شرایع را بیان می کرد بدینجا خاتمه یافت که "وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آياتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ حَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ" که در آن گفتگو از "بیان" شد، و معلوم است که بیان به معنای اظهار حقایق معارف، و در نتیجه تنویری است الهی. علاوه بر این در آیه مذکور کلمه "آیات" آمده بود، و آیات همان قرآن است که خدای تعالی در چند جا آن را نور خوانده، مانند آیه "وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا".^{۲۱}

﴿اللَّهُ نُورُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الْزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوَكَبٌ دُرَّى يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَرَّكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيَءُ وَلَوْلَمْ تَمَسَّسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

خداوین نور، است که آسمانها و زمین به سبب آن بیدید آمده اند و برای، او نور، و پریه مؤمنان است. این نور در مثل همیون چراغدانی، است که در آن چراغی، باشد و آن چراغ در بلور، که وزش باد شعله اش را نازل زاند و از فروغش نکاهم. آن بلور حیان بدر خشد که گویی، اختر، تابان است. آن چراغ با روغنی، که از درخت ییری رکت زیتون فراهم آمده است افزون خته می شود؛ درختی، که نه در جانب شرق است و نه در جانب غرب که تنها یک سوی، آن از تابش خورشید بهره ببرد؛ نزدیک است روغن آن از شدت صافی، روشنی، بخشید، هر چند آتشی، به آن نرسیده و شعله اورش نکرده باشد؛ نور، است شدید بروز، نور، شدید. خدا هر که را بخواهد (شایسته بداند)، به نور هدایتش راه می نماید، و خدا این مثلا را برای مردم می آورد و خدا به هر چیزی داناست^(۲۵)

مشکاه: به طوری که راغب^{۲۲} و دیگران گفتگو اند طاقچه و شکاف بدون منفذ و روزنه ای است که در دیوار خانه می سازند، تا اثاث خانه و از آن جمله چراغ را در آن بگذارند، و این غیر از فانوس است، (چون فانوس جا چراغی منقول و متحرک را می گویند).

کوکب دری: به معنای ستاره پر نور است که در آسمان چند عدد انگشت شمار از آنها دیده می‌شود.

ایقاد: به معنای روشن کردن چراغ یا آتش است.

زیت: به معنای روغنی است که از زیتون می‌گیرند.

نور:

معنای اول:

- معنایی معروف دارد، و آن عبارت است از چیزی که اجسام کثیف و تیره را برای دیدن ما روشن می‌کند و هر چیزی به وسیله آن ظاهر و هویدا می‌گردد.

ولی خود نور برای ما به نفس ذاتش مکشوف و هویدا است و چیز دیگری آن را ظاهر نمی‌کند.

- پس نور عبارت است از چیزی که ظاهر بالذات و مظاهر غیر است و **مُظہرِ اجسامِ قابلِ دیدن** می‌باشد.

معنای دوم (استعاری یا حقیقت ثانوی):

به طور کلی در هر چیزی که محسوسات را مکشوف می‌سازد استعمال نمودند. در نتیجه خود حواس ظاهر ما را نیز نور یا دارای نور که محسوسات به آن ظاهر می‌گردد خوانند، مانند حس سامعه و شامه و ذائقه و لامسه

معنای سوم (عمومی تر):

شامل غیر محسوسش هم نمودند، در نتیجه عقل را نوری خوانند که معقولات را ظاهر می‌کند.

همه این اطلاعات با تحلیلی که در معنای نور است، که گفتیم معنایش عبارت است از ظاهر بنفسه و مظاهر غیر.

معنای چهارم:

چون وجود و هستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای دیگران است، مصدق تام نور می‌باشد، و از سوی دیگر چون موجودات امکانی، وجودشان به ایجاد خدای تعالی است، پس خدای تعالی کامل ترین مصدق نور می‌باشد، او است که ظاهر بالذات و مظاهر ما سوای خویش است، و هر موجودی به وسیله او ظهور می‌یابد و موجود می‌شود.

"اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ":

پس خدای سبحان نوری است که به وسیله او آسمانها و زمین ظهور یافته‌اند چون نور را اضافه کرده به آسمانها و زمین، و آن گاه آن را حمل کرده بر اسم جلاله "الله" و فرموده نور آسمان و زمین الله است، ناچار منظور آن کسی هم که آیه را معنا کرده به "الله منور السماوات و الارض - خدا نورانی کننده آسمانها و زمین است" همین است.

منظور عمده‌اش این بوده که:

کسی خیال نکند که خدا عبارت از نور عاریتی قائم به آسمانها و زمین است، و یا به عبارت دیگر از وجودی که بر آنها حمل می‌شود و گفته می‌شود: آسمان وجود دارد، زمین وجود دارد، [نور خدا هم بر آنها حمل می‌شود به طوری که آسمان معروض و نور عارض بر آنها باشد] این سخن بسیار باطل است و خدا بزرگ‌تر از اینها است.

از اینجا استفاده می‌شود که:

خدای تعالی برای هیچ موجودی مجهول نیست، چون ظهور تمامی اشیاء برای خود و یا برای غیر، ناشی از اظهار خدا است، اگر خدا چیزی را اظهار نمی‌کرد و هستی نمی‌بخشید ظهوری نمی‌یافت. پس قبل از هر چیز ظاهر بالذات خدا است.

"أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عِلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحةً":

مگر نمی‌بینی که برای خدا تسبیح می‌کند هر کس که در آسمانها و زمین است، و مرغ در حالی که بدون بال زدن پرواز می‌کند، و هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌داند.

در ظاهر بالذات بودن خداوند می‌فرماید:

این آیه برای تمامی موجودات تسبیح اثبات می‌کند، و لازمه آن است که تمامی موجودات خدا را بشناسناسد، چون:

تسبیح و صلات از کسی صحیح است که بداند چه کسی را تسبیح می‌کند، و برای چه کسی عبادت می‌کند، پس این آیه نظری آیه "وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحةَهُ" ^{۳۳} می‌باشد که به زودی بحث آن خواهد آمد- ان شاء الله تعالى.

پس تا اینجا این معنا به دست آمد که مراد از نور در جمله "خدا نور آسمانها و زمین است" نور خداست، که از آن، نور عام عالمی نشأت می‌گیرد، نوری که هر چیزی به وسیله آن روشن می‌شود، و با وجود هر چیزی مساوی است، و عبارت اخراجی آن است و این همان رحمت عام الهی است.
"مثل نوره":

- نور خدا را توصیف می‌کند، و اگر کلمه "نور" را اضافه به ضمیر خدا کرده، و فرموده "نور او":
با در نظر گرفتن اینکه اضافه مذکور، لامیه است و معنایش "نوری که مال اوست" می‌باشد خود دلیل بر این است که مراد وصف آن نور که خود خداست نیست، بلکه مراد وصف آن نوری است که خدا آن را افاضه می‌کند. البته باز مراد از آن، نور عامی که افاضه‌اش کرده، و به وسیله آن هر چیزی ظهره یافته
- آن عبارت است از وجودی که هر چیزی به آن وصف می‌گردد نیست به دلیل اینکه:
بعد از تتمیم مثل فوق، فرموده: "خدا هر که را بخواهد به سوی نور خود هدایت می‌کند" و اگر مقصود "وجود" بود که همه موجودات به آن رسیده‌اند، (و همه موجودات از وجود برخوردارند) دیگر به موجود خاصی اختصاص نداشت.
- مراد از آن نور، نوری است خاص که خدای تعالی آن را تنها به مؤمنین اختصاص داده و آن به طوری که از کلام استفاده می‌شود حقیقت ایمان است.

هم چنان که در سایر موارد قرآن کریم می‌بینیم خدای سبحان این نور خاص را به خود نسبت داده، مثلا فرموده: "بِرَبِّكُمْ لَيُطْفِئُ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِّمُ نُورِهِ" ^{۳۴} و نیز فرموده: "أَ وَ مَنْ كَانَ مُبْتَأِنَ فَأَحْيِنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْسِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَّلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا" ^{۳۵} و نیز فرموده: "يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْسُونَ بِهِ" ^{۳۶} و نیز فرموده: "أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ" ^{۳۷}.

و این نور همان نور ایمان و معرفت است که گفتیم خداوند به مؤمنین اختصاص داده تا در راه به سوی پروردگارشان از آن استفاده کنند. ^{۳۸}

"کَمِشْكَاهٌ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ":

آنچه تشییه به مشکات شده، به مشکات و همه خصوصیاتی که در آیه برای آن آمده تشییه شده، نه تنها به کلمه مشکات، یعنی "فیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ..." همه در این تشییه دخالت دارند، چون اگر تنها به مشکات تشییه شده باشد معنا فاسد می‌شود، و این در تمثیلات قرآن نظایر زیادی دارد.

"الْزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوَبْ دُرَى":

تشییه "زجاجه" به "کوکب دری" به خاطر شدت و بسیاری لمعان نور مصباح و تابش آن است، معمولاً وقتی شیشه را روی چراغ بگذارند بهتر می‌سوزد، و دیگر با وزش باد نوسان و اضطراب پیدا نمی‌کند و در نتیجه مانند کوکب دری می‌درخشند و درخشش آن ثابت است.

"وَقَدْ مِنْ شَجَرَةِ مِيَارَكَهِ زَيْتُونَهُ لَا شَرْقِيَّهُ وَ لَا غَرْبِيَّهُ يَكَادُ زَيْتَهَا يُضَىءُ، وَ لَوْلَمْ تَمَسَّسْنَهُ نَارُ":

این آیه خبر بعد از خبر است برای مصباح، یعنی مصباح می‌سوزد در حالی که اشتعال خود را از درخت مبارک زیتونی گرفته که نه غربی است و نه شرقی، یعنی اشتعالش از روغن است که از درخت زیتون گرفته می‌شود.

مقصود از اینکه فرمود آن درخت نه شرقی است و نه غربی این است که:

نه در جانب شرق روییده و نه در جانب غرب، تا در نتیجه سایه آن در جانب مخالف بیفتاد، و میوه‌اش به خوبی نرسد و روغن‌ش صاف و زلال نشود، بلکه در وسط قرار دارد و میوه‌اش به خوبی می‌رسد و روغن‌ش زلال می‌شود.

دلیل بر این معنا جمله "يَكَادُ زَيْتَهَا يُضَىءُ، وَ لَوْلَمْ تَمَسَّسْنَهُ نَارُ" است، چون ظاهر سیاق این است که مراد از آن: صفا و زلالی روغن و کمال استعداد آن برای اشتعال است و این صفاتی روغن از درختی حاصل می‌شود که دارای آن دو صفت نه شرقی و نه غربی باشد. ^{۳۹}

"نُورٌ عَلَى نُورٍ":

این جمله خبر است برای مبتدای مخدوف و آن مبتدای ضمیری است که به نور زجاجه بر می‌گردد، و نور زجاجه از سیاق فهمیده می‌شود و معنایش این است که نور زجاجه مذکور نوری است عظیم بالای نور عظیمی دیگر، یعنی نوری در کمال تلمع و درخشش.

مراد از "بودن نور بالای نور" به طوری که بعضی ^{۴۰} گفته‌اند:

۱. دو چندان بودن و شدت آن است نه تعددش. پس مراد این است که آن نوری است مضاعف و دو چندان، بدون اینکه هر یک از دیگری متمایز باشد، و نه اینکه نور معین یا غیر معینی است بالای نوری دیگر نظیر آن، و نه آن نور مجمع دو نور است. و این گونه تعبیرات در کلام شایع است.
 ۲. هر چند که مراد از آن را تعدد نور بدانیم باز خالی از لطف و دقت نمی‌باشد، چون:
- همانطور که نور صادر از مصباح نسبتی به مصباح دارد، هم چنین نسبتی هم به شیشه لوله دارد که باعث درخشش آن شده، چیزی که هست نسبتش به مصباح بالاصالة و بالحقيقة است، و نسبتش به زجاجه به مجاز و استعاره و در عین اینکه نور با تعدد و تغایر دو نسبت، متعدد می‌شود، در عین حال به حسب حقیقت یک نور بیش نیست و زجاجه خودش نور ندارد. پس زجاجه از نظر تعدد نسبت، نوری دارد غیر از نور چراغ، ولی نور او قائم به نور چراغ است و از آن استمداد جسته است. و این اعتبار عینه در نور خدای تعالی که ممثل له این مثال است جریان دارد، چون نور ایمان و معرفت در دلهای مؤمنین نوری است عاریتی و مقابس از نور خدا و قائم به آن و مستمد از آن است.
- پس تا اینجا این مطلب به دست آمد که:

- ممثل له: عبارت است از نور خدا که به دلهای مؤمنین تابیده
- مثل: عبارت است از نور تابیده از لوله شیشه چراغ، چراغی که از روغنی پاک و زلال می‌سوزد، و در شیشه قرار دارد، زیرا نور چراغ که از زجاجه (لوله شیشه‌ای) به بیرون می‌تابد تابش آن بهتر و قویتر می‌باشد، چون آن شیشه و مشکات نور را جمع‌آوری نموده و به کسانی که طالب نورند منعکس می‌کند.

پس:

- آوردن قید مشکات برای این است که بر اجتماع نور در شکم آن، و انعکاسش به جو خانه دلالت کند.
 - قید روغن آن هم از درخت زیتونی نه شرقی و نه غربی برای این است که بر صفا و زلالی روغن، و جودت آن، و در نتیجه صفاتی نور آن به خاطر خوش‌سوزیش دلالت کند
 - چون دنبالش می‌فرمایید، روغنی است که تو گوبی بدون کبریت هم می‌خواهد مشتعل شود، (اینقدر شدت احتراق دارد).
 - اختصاص به مؤمنین را به نور ایمان و معرفت و محرومیت کفار را از آن، تعلیل می‌کند.
 - از سیاق چنین معلوم می‌شود که مراد از "من یشاء" این جمله اول مطلب است:
- "یَهْدِي اللَّهُ لِتُورَهِ مَنْ يَشَاء"**

"یَهْدِي اللَّهُ لِتُورَهِ مَنْ يَشَاء": این جمله اول مطلب است:

- از سیاق چنین معلوم می‌شود که مراد از "من یشاء- هر که را بخواهد" همان مردمی هستند که در آیه "رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهُمْ تِجَارَةً وَ لَا يَبْيَعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ..." یادشان کرده است، و خلاصه مؤمنینی هستند که دارای کمال ایمان باشند.
- و معنای آیه:

- ✓ این است که خدای تعالی به سوی نور خود هدایت می‌کند کسانی را که دارای کمال ایمان باشند، نه کسانی را که متصف به کفر باشند- که به زودی درباره ایشان سخن می‌گوید- و این به خاطر صرف مشیت او است.
- ✓ این نیست که خدا به مشیت خود بعضی افراد را به سوی نورش هدایت می‌کند و بعضی را هدایت نمی‌کند، تا در تعمیم آن محتاج شویم به اینکه بگوییم وقتی هدایت بعضی مورد مشیت و خواست او قرار می‌گیرد که محل مستعد برای قبول هدایت باشد، یعنی حسن سریره و عمل داشته باشد، و این محل تنها دلهای اهل ایمان است، نه اهل کفر، (دقت بفرمایید).

دلیل بر اینکه معنای آیه همان است که ما گفتیم نه معنی دیگری:

جمله "وَ لَلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ..." است به بیانی که- ان شاء اللَّه- خواهد آمد.
"وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ":

- این جمله اشاره است به اینکه در باطن مثی که زده شد اسراری از علم نهفته است، اگر به عنوان مثل آورده شد برای این بود که از آسان‌ترین طرق، آن حقایق و دقایق را رسانده باشد، تا عالم و عامی هر دو آن را بفهمند، و هر یک نصیب خود را از آن بگیرد، هم چنان که فرموده: "وَ تَلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهُمَا إِلَّا الْعَالَمُونَ".^{۴۱}

خلاصه کلام

۲۷۱

نور دارای معانی متعددی است که اصلی ترین آنها وجود و هستی است و کاملترین مصداق آن وجود خداوند به عنوان سرچشم‌همه هستی است لذا او ظاهر بالذات بوده و بر هیچ موجودی مجھول نیست.

آنجا که میفرماید "مثل نوره" مراد از نورحقیقت ایمان است که به دل مؤمنین افاضه می شود. لذا آیه شریفه در مقام بیان این است که مشیت الهی بر هدایت دارندگان کمال ایمان است نه کافران.

فِي بُيُوتٍ أَذْنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ رَبِّ الْجُنُوْنِ وَالْأَصَالِ

آن جراحت فروغ در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده است که قدر و منزلت آنها رفت یابد جرا که رخصت داده است که نام خدا در آنها برده شود. در آن خانه‌ها هر بامداد و عصر گاه مردانی او را تسبیح می‌گویند (۳ صلی الله علیه و آله وسلم)

اذن: در هر چیز، به معنای اعلام این معنا است که مانعی از انجام آن نیست.

رفع بیوت: رفع قدر و منزلت و تعظیم آنهاست و چون عظمت و علو، خاص خدای تعالی است و احدی شریک او نیست، مگر آنکه باز منتبه به او باشد که به مقدار انتسابش به او، از آن بهره‌مند می‌شود، پس اذن خدا به اینکه این بیوت رفیع المقام باشند به خاطر این است که این بیوت منتبه به خود اویند.

از اینجا معلوم می‌گردد:

- که علت رفت این خانه‌ها همان "يُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ" است، یعنی همین است که در آن بیوت نام خدا برده می‌شود.

- چون از سیاق بر می‌آید که این ذکر نام خدا استمراری است، و یا حداقل آماده آن هست، لذا برگشت معنا به این می‌شود که: اهل این خانه‌ها همواره نام خدا را می‌برند، و در نتیجه قدر و منزلت آن خانه‌ها بزرگ و رفیع می‌شود. و کلمه "فی بیوت" متعلق به جمله "کمشکاہ" در آیه قبلی است و یا متعلق به کلمه "یَهْدِي اللَّهُ...". است، و برگشت هر دو به یک چیز است.

- از مصادیق یقینی این بیوت مساجد است که آماده هستند تا ذکر خدا در آنها گفته شود، و صرفا برای این کار ساخته شده‌اند، هم چنان که فرموده: "وَ مَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا أَسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا".^{۴۲} "يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوْنِ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ...":^{۴۳}

تسبیح خدا: به معنای تنزیه او از هر چیزی است که لایق به ساحت قدس او نیست.

غدو: جمع غداء به معنای صبح است.

أصال: جمع اصیل به معنای عصر است.

الهاء: به معنای بازداشتن کسی است از راهی که می‌خواست برود یا کار مهمی که می‌خواست انجام دهد.

تجاره: به طوری که راغب گفته به معنای تصرف در رأس المال و سرمایه است به منظور فایده.

در کلام عرب هیچ لغتی نیست که در آن جیم بعد از تاء آمده باشد مگر این لغت.^{۴۴}

بیع: باز به طوری که او می‌گوید به معنای دادن کالا و گرفتن بهای آن است.^{۴۵}

قلب: به طوری که وی گفته به معنای برگرداندن چیزی از این رو به آن رو است^{۴۶}، و چون به باب تفعیل برود مبالغه در این عمل را می‌رساند.

پس تقلیب یعنی بسیار زیر و رو کردن یک چیزی، و تقلب هم همان تقلیب است پس "تقلب قلوب و ابصار" عبارت است از برگشتن دلها و دیده‌ها از وجهه ادراکی که باید داشته باشند به وجهه‌ای دیگر.

جمله مورد بحث، صفت بیوت و یا جمله‌ای است استینافیه و نو، که جمله "يُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ" را بیان می‌کند، که چگونه نام خدا را می‌برند.

- در صبح و شام بودن تسبیح اشاره و کنایه است از:

استمرار ایشان در این کار، نه اینکه این تسبیح را تنها در این دو هنگام می‌گویند و در غیر این دو وقت اصلا تسبیح نمی‌گویند.

- اگر تنها نام تسبیح را برد و از تحمید اسمی نبرد، برای اینکه:

خدا با جمیع صفاتش برای همه روشن است و هیچ پرده و حاجابی ندارد، چون نور است و نور چیزی است که ظاهر به ذات و مظہر غیر است، پس خلوص در معرفت تنها محتاج به این است که آدمی نقائص را از او نفی نموده و او را منزه از آنها بداند، یعنی تسبیح او گوید، همین که تسبیح کامل شد دیگر معرفت تمام می‌شود و چون معرفت خدا تمام شد، آن وقت حمد و ثنا در جای خود قرار می‌گیرد.

و کوتاه سخن اینکه:

- جای توصیف به صفات کمال که همان حمد است بعد از حصول معرفت می‌باشد هم چنان که فرموده: "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصُونَ"^{۴۶} که خدای را از توصیف خلق منزه نموده، مگر توصیف آنها بی که خدا ایشان را خالص برای خود کرده است.^{۴۷}

- حمد خدای تعالیٰ عبارت است از ثنای او به صفات کمال، و این مساوی و هم زمان است با حصول معرفت، ولی تسبیح که تنزیه خدا است از آنچه لایق او نیست مقدمه برای حصول معرفت است و آیه شریفه در مقام بیان خصالی از مؤمنین است که خاصیت آنها هدایت مؤمنین به سوی نور خدا است، به همین جهت در این مقام تنها به ذکر تسبیح قناعت کرده که جنبه مقدمه برای آن دارد، (دقیقت بفرمایید).

خلاصه کلام

علت اعتلا و رفعت خانه، ذکر مستمر خدادست و در صبح و شام بودن ذکر نیز اشاره به همین استمرار دارد و اینکه تسبیح آمده نه تحمید برای این است که حمد بعد از حصول معرفت، در حالی که تسبیح مقدمه معرفت است.

رَجَالٌ لَا تُلَهِّيهِمْ تَجَرَّةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ تَحَافُونَ يَوْمًا تَنْقَلِبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَرُ

مردانه، در آن خاندها تسبیح خدا می‌گویند که نه هیچ تجارت و نه هیچ خرید و فروشه، آنان را از یاد خدا و بریا داشتن نماز و برداخت زکات بازمی‌دارد. آنان از روزه‌های مؤمنان و کافران (مؤمنان و کافران) در آن دگرگون می‌شود. (دلها و دیدگان مؤمنان به نور خدا بینا می‌شود و کرامت‌های الهی را می‌نگرند، و دلها و دیدگان کافران کور می‌گردند و چیزی جز رنج نمی‌بینند) (۳۷)

کلمه "تجارة" وقتی در مقابل کلمه "بیع" استعمال شود:

از نظر عرف استمرار در کسب از آن فهمیده می‌شود، ولی از بیع، فروختن برای یک بار فهمیده می‌شود. پس فرق بین این دو کلمه فرق بین یک دفعه و استمرار است.

بنابراین معنای نفی بیع بعد از نفی تجارت:

- با اینکه با نفی تجارت بیع هم نفی می‌شود این است که اهل این خانه‌ها نه تنها تجارت استمراری از خدا بی خبرشان

نمی‌کند، بلکه تک تک معاملات هم ایشان را بی خبر نمی‌کند.

- بعضی از مفسرین گفته‌اند: سود و ربح معامله در بیع، نقدی و چشمگیر است، ولی در تجارت دو هوا و مشکوک است. چون ربح بیع نقدی است پس در بی خبر کردن انسان از خدا مؤثرتر است.

بنابراین اگر تجارت از خدا بی خبرشان نکند، لازمه‌اش این نیست که بیع هم از خدا بی خبرشان نکند، لذا بعد از آنکه فرمود تجارت ایشان را از خدا بی خبر نمی‌کند، فرمود بیع هم از خدا بی خبرشان نمی‌کند، و به همین جهت کلمه "لا" را تکرار کرد، تا نفی را بهتر یادآوری نماید و مطلب را تأکید کند، و این وجه خوبی است.

"عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ":

کلمه "اقام" همان اقامه است که تای آن به منظور تخفیف حذف شده.

مراد از اقامه نماز و ایتاء زکات:

آوردن همه اعمال صالح است که خدای تعالیٰ بندگان را بدانها مأمور کرده که در زندگی دنیايشان انجام دهند:

- اقامه نماز وظایف عبودیت بنده را برای خدای سبحان مثل می‌کند.

- ایتاء زکات وظایف او را نسبت به خلق ممثل می‌سازد، چون نماز و زکات هر یک در باب خود رکنی هستند.

۲۹ | و اینکه بین ذکر خدا و بین اقامه نماز و دادن زکات مقابله اندخته با اینکه این دو از مصادیق ذکر خدایند مراد از "ذکر الله" ذکر قلبی است، که مقابله فراموشی و غفلت از یاد خدا است، و خلاصه مراد از ذکر خدا ذکر علمی و مراد از نماز و زکات ذکر عملی است.

پس مقابله بین ذکر خدا و بین اقامه نماز و دادن زکات این معنا را می‌رساند که:

مراد از جمله "عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ" این است که اهل این خانه‌ها از یاد مستمری خدا در دلهایشان و ذکر موقف به اعمالشان از نماز و زکات منصرف نشده و به هیچ چیز دیگری نمی‌پردازند، اینجا است که خواننده درک می‌کند که تقابل بین تجارت و بیع و بین ذکر خدا و اقامه نماز و دادن زکات چقدر زیبا است، چون این تقابل این معنا را می‌رساند که اهل این خانه را ملهمی مستمر و موقع از یاد مستمر و موقع باز نمی‌دارد، (دقیق فرمایید).

"يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَّقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ":

منظور از این روز، روز قیامت است. و مراد از "قلوب" و "ابصار" دلها و دیدگان عموم مردم- اعم از مؤمن و کافر- است، برای اینکه این دو کلمه در آیه شریفه به صیغه جمع، و با الف و لام آمده که افاده عموم می‌کند.

علت تقلب قلوب و ابصار، از آیاتی که در وصف روز قیامت آمده بر می‌آید که:

به خاطر ظهور حقیقت و کنار رفتن پرده‌ها از روی حقایق است، مانند آیه "فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ" ^{۴۹} و آیه "وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُنُوا يَحْتَسِبُونَ" ^{۵۰} و آیاتی دیگر.

در نتیجه:

این تقلب دلها و دیدگان در آن روز از مشاهده و رؤیت دنیایی که خاصیتش غفلت از خدا و حق و حقیقت است به سوی سخن دیگری از مشاهده و رویت منصرف می‌شود، و آن عبارت است از رؤیت به نور ایمان و معرفت که مؤمن آن روز با نور پروردگارش بینا می‌گردد. در نتیجه چشمش به کرامات‌های خدا می‌افتد، برخلاف کفار که آن روز از جهت این نور کورند. و جز آنچه مایه بدختی ایشان است نمی‌بینند، هم چنان که درباره آن روز فرموده: "وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا" ^{۵۱} و نیز فرموده: "يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ" ^{۵۲} و نیز فرموده: "وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى" ^{۵۳} و همچنین فرموده: "وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ" ^{۵۴} و نیز فرموده: "كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمْ يَحْجُبُوْنَ" ^{۵۵}.

از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

۱. علت اینکه در میان همه اوصاف قیامت، صفت تقلب قلوب و ابصار را ذکر فرمود این است که:

منظور آیه بیان آن وسیله‌ای است که باید با آن، به سوی هدایت خدا به نورش که همان نور ایمان و معرفت و نور مخصوص به روز قیامت و بینایی در آن روز است توسل جست، و معلوم است که در چنین مقامی از میان صفات قیامت مناسب‌تر همان تقلب قلوب و ابصار می‌باشد.

۲. مراد از قلوب و ابصار جانها و بصیرتها است.

۳. توصیف روز قیامت به دو صفت "تقلب قلوب" و "تقلب ابصار" به منظور بیان علت خوف است، زیرا اهل این خانه از این نظر از روز قیامت می‌ترسند که در آن روز دلها و دیده‌ها زیر و رو می‌گردد و از این تقلب بیم دارند، چون یکی از دو طرف محروم شدن از نور خدا و از نظر به کرامات او است، که خود شقاوت دائمی و عذاب جاودانی است. پس اهل این خانه در حقیقت از خودشان می‌ترسند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَبَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

آرے، مؤمنان به کارهای شایسته می‌برند تا خدا هنگام دادن یاداش به آنان، تمام اعمالشان را هر چند کاسته‌هایی داشته باشد، بهترین عمل به شمار آورد و همه را برایه آن سزا دهد و از فضل خود نیز بر یاداششان بیفزاید، و خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب؛ بدون آن که از اعمال او عوضی بخواهد، روزی و پاداش افزون خواهد داد (۳۸)

ظاهرا لام در جمله "لیجزیهیم" لام غایت باشد، و آنچه در خلال کلام ذکر کرده اعمال صالح و اجر جمیل متربت بر هر عمل صالح است، اعمال صالحی که قرآن کریم آنها را توصیه کرده.

"لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا"

معنای آن این است که خدای تعالی به ایشان در مقابل هر عمل صالحی که در هر باب کردہ‌اند پاداش بهترین عمل در آن باب را می‌دهد، و برگشت این حرف به این می‌شود که خدا عمل ایشان را پاک می‌کند، تا بهترین عمل شود و بهترین پاداش را داشته باشد، به عبارتی دیگر در اعمال صالح ایشان خرده‌گیری نمی‌کند، تا باعث نقص عمل و انحطاط ارزش آن شود، در نتیجه عمل حسن ایشان احسن می‌شود.

مؤید این معنا جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: "وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ" برای اینکه ظاهر این جمله این است که خدای تعالی در حساب حسنات ایشان سخت‌گیری و دقت نمی‌کند، و از جهات نقصی که ممکن است داشته باشد صرف نظر می‌نماید، و حسن را متحقق به احسن می‌کند.

"وَبِزِيْدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ":

فصل:

- به معنای عطاء است.

- این خود نص در این است که خدای تعالی از فضل خودش آن قدر می‌دهد که در برابر اعمال صالح قرار نمی‌گیرد، بلکه بیشتر از آن است.

از این آیه روشن‌تر آیه دیگری است که در جای دیگر آمده و می‌فرماید: "لَهُمْ مَا يَشَاؤنَ فِيهَا وَلَدِينَا مَزِيدٌ"^{۶۵} چون ظاهر آن این است که آن بیشتری امری است ماروای خواسته آنان، و ما فوق آنچه که ایشان هوس آن کنند. این نکته را هم بگوییم که در قرآن کریم در موارد متعددی اجر صالحان را منوط به خواسته خود آنان کرده، از آن جمله مثلا می‌فرماید: "أُولَئِكَ هُمُ الْمُمْتَنُونَ، لَهُمْ مَا يَشَاؤنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ"^{۶۶} و نیز فرموده: "أَمْ جَنَّةُ الْخُلُدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُمْتَنُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا، لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤنَ خَالِدِينَ"^{۶۷} و نیز فرموده: "لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤنَ كَذِلِكَ يَعْجِزُ اللَّهُ الْمُعْجِزَاتُ".

این پاداش زیادی غیر از پاداش اعمال است و از آن عالی‌تر و عظیم‌تر است، چون:

- چیزی نیست که خواسته انسان به آن تعلق گیرد.
- با سعی و کوشش نمی‌توان به دستش آوردن.

و این عجیب‌ترین وعده‌ای است که خدا به مؤمنین داده، و ایشان را به آن بشارت می‌دهد، پس شما خواننده عزیز هم در آن دقت بیشتری بکنید.

"وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ":

این جمله استینافی یعنی ابتدایی و اول کلام می‌باشد، و برگشت آن به تعلیل دو جمله قبل است به مشیت خدا، نظری جمله "یَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" که در سابق بیانش گذشت. و حاصلش این است که:

ایشان اعمال صالحی انجام دادند و اجری که دارند برابر عملشان است، هم چنان که ظاهر آیه "وَتُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ"^{۶۸} و آیات دیگری نظری آن همین معنا را افاده می‌کند.

لیکن خدای تعالی در برابر هر عملی از اعمال حسن‌شان که کرده‌اند:

- پاداش بهترین عملی که در آن باب هست به ایشان می‌دهد.
- بدون اینکه در حسابشان مذاقه‌ای بکند.
- این موهبت فضلی است از ناحیه خدا (بدون اینکه بنده مستحق آن باشد)

تازه از این بالاتر هم می‌دهد، و آن چیزی است که آن قدر اعلى و ارفع است که درک و شعور بشری از تصور آن عاجز است، اصلا تصورش را هم نمی‌تواند بکند، و در نتیجه آن را نمی‌خواهد، و این نیز موهبتی و رزقی است حساب نشده.

ورزق از ناحیه خدا صرف موهبت است، بدون اینکه بنده مرزوق، چیزی از آن را مالک باشد، و یا مستحق و طلبکار از خدا باشد، این خدا است که می‌تواند به هر کس هر چه بخواهد از آن رزق ارزانی بدارد.

چیزی که هست:

خدا خودش وعده داده، و بر انجاز وعده‌اش سوگند هم خورده و فرموده: "فَوَرَبُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌ"^{۶۹} و با این وعده مؤکد ایشان را مالک استحقاق اصل زرق کرده، یعنی همان مقداری که پاداش اعمالشان باشد و اما بیشتر از آن را تمیلک ایشان نکرده، لذا

می تواند و اختیار دارد که آن زاید را به هر کس بخواهد اختصاص دهد، بنابراین هیچ علتی جز مشیت او برای آن نیست، و این بحث تتمهای دارد که به زودی در بحث مستقلی بدان می‌رسیم - ان شاء الله

۳۱

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٌ بِقِيَعَةٍ تَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّهُ حِسَابًا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

این است وصف مؤمنان، اما کسانی، که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان همچون سرابی، است در زمینه، هموار که تشنه آن را آب می‌یندارد و به سراغ آن می‌رود، ولی، هنگامی که به آن می‌رسد آن را جینه، نمی‌باید. آری، کافران به گمان رستگاری، بت می‌برستند، اما وقتی، مرگ یکی، از آنان فرا رسید و به صحنه قیامت درآمد، آن جاست که اعمال خود را بی، ثمر می‌بیند و خدا را نزد خویش حاضر می‌باید و خدا هم حساب او را بررسی می‌کند و سزايش را به تمام و کمال به او می‌دهد، و خداوند اعمال بندگان را به سرعت رسیدگی می‌کند

(۳۹)

سراب: به معنای لمعان و برقی است که در بیابانها از دور به شکل لمعان آب به نظر می‌رسد، ولی حقیقتی ندارد، یعنی آب نیست.

قیع و قاع: به معنای سرزمین‌های مسطح است، و مفرد آنها قیعه و قاعه است، مانند کلمات تینه و تمره، که مفرد تین و تمرند.

ظلمان: به معنای عطشان است.

تا اینجا خدای سبحان نام مؤمنین را برد و ایشان را توصیف کرد به اینکه:

- در خانه‌هایی معظم ذکر خدا می‌کنند.

- تجارت و بیع، ایشان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد.

- خدا که نور آسمانها و زمین است ایشان را به این خاطر، به نور خود هدایت می‌کند و به نور معرفت خود گرامی می‌دارد.

اینک در این آیه نقطه مقابل مؤمنین یعنی کفار را یادآوری کرده و اعمالشان را:

- به سراب تشبیه می‌کند که هیچ حقیقتی نداشته و غایت و هدفی که بدان منتهی شود ندارد.

- به اینکه همچون ظلمت‌های روی هم افتاده است، به طوری که هیچ راه برای نور در آنها نیست و به کلی جلو نور را می‌گیرد، آیه مورد بحث در بردارنده وصف اول و آیه بعدی اش متضمن وصف دوم است.

پس فرمود "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٌ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا"؛ اعمال ایشان را تشبیه کرده به سرابی در زمین هموار که انسان آن را آب می‌پندارد، ولی حقیقتی ندارد، و آثاری که بر آب مترتب است بر آن مترتب نیست، رفع عطش نمی‌کند، و آثار دیگر آب را ندارد، اعمال ایشان هم از قربانیها که پیشکش بتها می‌کنند، و اذکار و اورادی که می‌خوانند، و عبادتی که در برابر بتها می‌کنند، حقیقت ندارد، و آثار عبادت بر آن مترتب نیست.

- اگر فرمود: تشنه آن را آب می‌پندارد با اینکه سراب از دوربیه نظر هر کسی آب می‌آید چه تشنه و چه سیراب، برای این بود که: هدف در این آیه بیان رفتن به سوی سراب است، و جز اشخاص تشنه کسی به دنبال سراب نمی‌رود، او است که از شدت تشنجی به این امید به راه می‌افتد که شاید در آنجا آبی که رفع عطشش کند به دست آورده، و هم چنان می‌رود ولی آبی نمی‌بیند.

- اگر نفرمود "هم چنان می‌رود تا به آن برسد" بلکه فرمود: تا نزد آن سراب بباید، برای اشاره به این نکته است که: گویا در آن جا کسی انتظار آمدن او را می‌کشد، و می‌خواهد که بباید، و او خدای سبحان است، و به همین جهت در ردیف آن فرمود: "وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ" - خدا را نزد آن سراب می‌باید، خدا هم حسابش را تمام و کامل می‌دهد".

و نتیجه این تعبیر این شده که:

این کفار هدفشان از اعمالشان این است که به آن غایتی بررسند که فطرت و جلتی ایشان را به سوی آن روانه می‌کند، آری هر انسانی هر عملی که می‌کند به حکم فطرت و جلت هدفش سعادت است، ولی ایشان را اعمالشان به چنین هدفی نمی‌رساند. و آن آلهه هم که اینان با پرستش آنها پاداش نیکی می‌جویند حقیقت ندارند، بلکه آن الله که اعمال ایشان به او منتهی می‌شود، و او به اعمال ایشان احاطه داشته و جزا می‌دهد خدای سبحان است، و بس، و حساب اعمالشان را به ایشان می‌دهد. و اینکه در آیه فرمود: **فوفیه**: کنایه از جزای مطابق عمل است، جزایی که عمل آن را ایجاد می‌کند، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار که مستحق آن است.

- اعمال تشبيه شده به سراب.

- صاحبان اعمال تشبيه شده‌اند به تشنها که نزد خود، آب گوارا دارد، ولی از آن روی گردانیده دنبال آب می‌گردد. هر چه مولایش به او می‌گوید: آب حقیقی که اثر آب دارد این است، بخور تا عطشت رفع شود، و او را نصیحت می‌کند قبول نمی‌کند و در عوض در پی سراب می‌رود.

- رسیدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبيه شده به رسیدن به سراب. در حالی که مولایش را هم آنجا می‌یابد، همان مولا که او را نصیحت می‌کرد، و به نوشیدن آب گوارا دعوت می‌نمود.

پس مردمان کفر پیشه از یاد پروردگارشان غافل شدند، و اعمال صالح را که رهنمای به سوی نور او است، و ثمره آن سعادت ایشان است، از یاد بردن و پنداشتن که سعادتشان در نزد غیر خدا، و آله‌های است که به غیر خدا می‌خوانند، و در سایه اعمالی است که خیال می‌کرددن ایشان را به بتها تقرب می‌بخشد، و به همین وسیله سعادتمند می‌گرددن، و به خاطر همین پندر غلط سرگرم آن اعمال سرابی شدند، و نهایت قدرت خود را در انجام آن گونه اعمال به کار زده، عمر خود را به پایان رساندند، تا اجلهایشان فرا رسید، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت که چشم گشودند هیچ اثری از اعمال خود که امید آن آثار را در سر می‌پروراندند ندیدند، و کمترین خبری از الوهیت آله‌ه پندرای خود نیافتند، و خدا حسابشان را کف دستشان نهاد، و خدا سریع الحساب است.

"وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ":

این به خاطر این است که احاطه علم او به قلیل و کثیر، حقیر و خطیر، دقیق و جلیل، متقدم و متاخر به طور مساوی است. این را هم باید از نظر خواننده دور نداریم که آیه شریفه:

هر چند ظاهرش بیان حال کفار از اهل هر ملت و مخصوصاً مشرکین از وثنی‌ها است، و لیکن با بیانی که دارد در دیگران هم که منکر صانع هستند جریان دارد، برای اینکه انسان هر کس که باشد برای زندگی خود هدف و سعادتی قائل است.

هیچ تردیدی ندارد که رسیدن به هدفش به وسیله سعی و عملش صورت می‌گیرد:

- اگر معتقد به وجود صانعی برای عالم باشد، و او را به وجهی از وجود مؤثر در سعادت خود بداند، قهراً برای تحصیل رضای او و رستگاری خویش و رسیدن به آن سعادتی که صانع برایش تقدیر نموده، متول می‌باشد به اعمال صالح می‌گردد.

- اگر قائل به وجود صانع نباشد و غیر او را مؤثر در عالم بداند، ناگزیر عمل خود را برای چیزی انجام می‌دهد که او را مؤثر می‌داند. که یا دهر است یا طبیعت و یا ماده، تا آن را متوجه سعادت دنیوی خود کند، دنیایی که به اعتقاد او دیگر ماورایی ندارد.

پس این دسته مؤثر در سعادت حیات دنیای خویش را غیر خدا می‌دانند (در حالی که غیر از او مؤثری نیست) و معتقدند که مساعی دنیایی ایشان را به سعادتشان می‌رساند، در حالی که آن سعادت جز سوابی نیست، و هیچ حقیقت ندارد، و ایشان هم چنان سعی می‌کنند و عمل انجام می‌دهند تا آنچه از اعمال برایشان مقدر شده تمام شود، یعنی اجلشان فرا رسد، آن وقت است که هیچ یک از اعمال خویش را نمی‌یابند و بر عکس به عیان می‌یابند که آنچه از اعمال خود امید می‌داشتند جز تصویری خیالی یا روئیایی پریشان نبود. آن وقت است که خدا حسابشان را می‌دهد، و خدا سریع الحساب است.

أَوْ كُظْلَمَتِ فِي نَحْرِ لَجْجَى يَغْشَنَهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقَهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقَهِ سَحَابٍ ۝ ظُلْمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُدْ يَرَنَهَا وَمَنْ لَمْ تَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

یا اعمالشان همچون تاریکه‌هایی است در دریا، موآج که هماره آن دریا را موحه می‌بوشند و بر فراز آن موحه دیگر است، و بالآخر آن ایرهایی است که حلو نورهای، آسمانی، را می‌گیرد. اینها تاریکه‌هایی است متراکم که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است، و کسی که در این دریاست، وقتی دست خود را بیرون می‌آورد، نزدیک است که آن را از شدت تاریک، نمیند. اعمال کافران نیز حجاب‌هایی، متراکم اند که مانع از آنند که نور ایمان و معرفت بر دلهایشان بتاید و آنان را به راه نجات رهنمون شود. آری، کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است هیچ نوری نخواهد داشت (۴۰).

در این آیه اعمال کفار را تشبيه به حجاب‌هایی متراکم و ظلمتها بیی است بر روی دلهایشان که نمی‌گذارد نور معرفت به دلها رخنه کند.

این مسأله که کفار در ظلمتها قرار دارند در قرآن کریم مکرر آمده، مانند آیه "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ" ^{۶۲} و آیه "كَمَنْ مَتَّلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" ^{۶۳} و آیه "كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمْ يَحْبُّوْنَ" ^{۶۴}.

"أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَجَّى":

عطاف است بر کلمه "سراب" که در آیه قبلی بود.

بحر لجی: به معنای دریای پر موجی است که امواجش همواره در آمد و شد است. لجی منسوب به لجه دریا است که همان تردد امواج آن است. و معنای جمله این است که اعمال کفار چون ظلمتها بی ای است که در دریای مواج قرار داشته باشد.

"يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ":

این جمله نیز صفت آن دریا است، و بدان منظور است که ظلمت دریای مفروض را بیان می کند، و بیانش این است که بالای آن ظلمت موجی و بالای آن موج، موج دیگری و بالای آن ابری تیره قرار دارد، که همه آنها دست به دست هم داده و نمی گذارند آن تیره روز از نور آفتاب و ماه و ستارگان استفاده کند.

"ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فُوقَ بَعْضٍ":

ظلمات: ظلمتها روی هم قرار گرفته است، نه چند ظلمت از هم جدا.

برای تأکید همین مطلب فرموده: "إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا" آن قدر ظلمتها روی هم متراکم است که اگر فرضاً دست خود را از ظلمت اولی در آورد آن را نمی بیند.

وجه این تأکید این است که:

هیچ چیزی به انسان نزدیکتر از دست خود انسان نیست.

او اگر بتواند چیزی را ببیند دست خود را بهتر از سایر اعضایش می تواند ببیند، چون هر عضو دیگری را بخواهد ببیند باید خم شود، ولی دست را تا برابر چشم بلند می کند، می بیند، با این حال اگر کسی در ظلمتی قرار داشته باشد که حتی دست خود را نبیند، معلوم می شود که آن ظلمت منتها درجه ظلمت است.

پس این کفار که به سوی خدا راه می بیمایند و بازگشتستان به سوی او است، از نظر عمل مانند کسی هستند که سوار بر دریای مواج شده باشد، که بالای سرش موجی و بالای آن موج دیگری و بالای آن ابری تیره باشد، چنین کسی در ظلمتها بی ای متراکم قرار دارد که دیگر ما فوقی برای آن ظلمت نیست، و به هیچ وجه نوری ندارد که از آن روشن شده، راه به سوی ساحل نجات پیدا کند.

"وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ":

در این جمله "نور" را از ایشان اینگونه نفی کرده که چطور می توانند نور داشته باشند؟ و حال آنکه دهنده نور، خدا است که نور هر چیزی است، و اگر خدا برای چیزی نور قرار ندهد نور نخواهد داشت، چون غیر از خدا نور دهنده دیگری نیست.

**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْطَّيْرُ صَافَّتِيْ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيَحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِمَا يَفْعَلُونَ**

آیا ندانسته‌ای، که هر که در آسمان‌ها و زمین است و برق‌گان گشوده باشد، خدا را با هستی، خوش تسبیح می‌گویند و وجود نیازمندانشان بی‌نیازه، اور اعلام می‌کند؛ این حقیقتی است بس روشن و آشکار. همه موجودات راه عرضه نیاز خود را به درگاه خدا می‌دانند و از تسبیح گفتن خود آگاهند، و خدا به آنچه می‌کنند دانست (۴۱)

اینک در این آیه و چهار آیه بعد شروع کرده به استدلال و احتجاج بر:

- خداوند خود را نور می خواند.
- آسمان و زمین از آن نور می گیرند.
- اینکه او مؤمنین را به نور زایدی اختصاص می دهد، و کفار از این نور بهره‌ای ندارند.

دلیل نور آسمان و زمین بودن خدا این است که:

آنچه در آسمانها و زمین است وجود خود را از پیش خود نیاورده، و از کس دیگری هم که در داخل آن دو است نگرفته‌اند، چون آنچه در داخل آسمانها و زمین است در فاقه و احتیاج مثل خود می‌باشد، پس وجود آنچه در آسمانها و زمین است از خدایی است که همه احتیاجات به درگاه او متنه می‌شود.

بنابراین وجود آنچه در آن دو است همانطور که خود را نشان می‌دهد نشان دهنده موجود خویش نیز هست.

پس وجود وی نوری است که هر چیز به وسیله آن نور می‌گیرد، و در عین حال دلالت بر منور خویش هم دارد، پس در این عالم نوری هست که همه چیز از او نور می‌گیرد، پس هر چیزی که در این عالم است دلالت می‌کند بر اینکه در ماوراء خویش چیزی است که منزه از ظلمت است، آن ظلمتی که خود آن چیز داشت، و منزه از حاجت و فاقه‌ای است که در خود آن هست و منزه از نقص است که از خود قابل انفکاک نیست.

این زبان حال و مقال تمامی موجودات عالم است و همان تسبیحی است که خدای تعالی به آسمان و زمین و آنچه در آن است نسبت می‌دهد، و لازمه آن:

- نفی استقلال از تمامی موجودات غیر از خدا

- و نفی هر الله و مدبر و ربی غیر از خدا است.

"أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَلِيُّ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ غَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ":

به همین معنا اشاره دارد و با آن احتجاج می‌کند بر اینکه:

خدا نور آسمانها و زمین است، چون نور چیزی است که هر شیء محتاج و گیرنده نوری را روشن می‌کند، و سپس با ظهور خود دلالت می‌کند بر مظہرش، و خدای تعالی هم اشیاء را با ایجاد خود وجود و ظهور می‌دهد و سپس بر ظهور وجود خود دلالت می‌کند.

ایه شریفه بیان خود را با اشاره به لطایفی تکمیل می‌کند:

۱. عقلای آسمانها و زمین و مرغان گشوده بال در فضا را که همه دارای روحند نام برد، با اینکه تسبیح خدا اختصاص به آنان نداشت، و به حکم "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" عموم موجودات تسبیح گوی خدایند.

و بعيد نیست که این اختصاص به ذکر، از باب انتخاب عجائب خلقت باشد، چون ظهور موجود عاقل که لفظ "من" بر آن دلالت دارد، از عجایب خلقت است، آن چنان که عقل هر خردمندی را به داشت می‌اندازد، هم چنان که صفیف مرغان صفات در جو، از عجایب کارهای حیوانات دارای شعور است.^{۶۵}

۲. کلام را با جمله "اللَّمَ تَرَ" آغاز کرد، و این دلالت دارد بر ظهور تسبیح موجودات و وضوح دلالت موجودات عالم بر منزه بودن خدا. دلالت روشنی که هیچ خردمندی در آن تردید نمی‌کند.

چون بسیار می‌شود که علم قطعی را به رؤیت تعبیر می‌کنند، مانند:

"أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ":^{۶۶}

- معنایش "آیا نمی‌دانی" و خطاب در آن به عموم صاحبان عقل است، هر چند از نظر لفظ مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.

- ممکن هم هست خطاب، خاص به آن جناب باشد و خداوند تسبیح موجودات در آسمانها و زمین و مرغان گشوده بال را به آن جناب نشان داده باشد.

چون خدا ملکوت آسمانها و زمین را به او نشان داده، و چنین کرامتی از کسی که بنا به روایات معتبره تسبیح سنگریزه را در کف خود به مردم نشان می‌دهد، هیچ بعدی ندارد.

۳. آیه شریفه علم را به تمامی نامبردگان یعنی همه کسانی که در آسمانها و زمینند و مرغان گشوده بال عمومیت داده برای حیوانات هم علم قائل شده است.^{۶۷}

۴. در آیه شریفه تنها تسبیح را که از صفات جلال خدا است ذکر کرده، با اینکه موجودات عالم تنها به منزه بودن خدا دلالت ندارند، بلکه به همه صفات کمالیه‌اش نیز دلالت دارند، و در نتیجه جا داشت تحمید را هم ذکر می‌کرد، هم چنان که در آیه "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" هم تسبیح را که مربوط به جلال خدا است و هم حمد را که مربوط به کمال او است ذکر کرده.

و شاید وجه اینکه آیه اختصاص به تسبیح دارد نه تحمید این باشد که:

سیاق آیات مورد بحث سیاق توحید، و نفی شرکاء است، و این با تنزیه بیشتر سروکار دارد، زیرا کسانی که غیر از خدا معبودهایی می‌خوانند، و یا به نوعی به غیر خدا رکون و اعتماد می‌کنند، از این نظر کافرند که خصوصیات وجودی آن معبودها را برای خدای تعالی نیز اثبات می‌کنند و نفی و رد این اعتقاد تنها با تنزیه خدا انجام می‌شود، و حاجتی به ذکر حمد او نیست، (دققت بفرمایید).
"کُلُّ قَدْ عِلْمٌ صَلَاثَةٌ وَ تَسْبِيْخَةٌ"

مراد از نماز در جمله دعای موجودات است، چون دعا عبارت است از اینکه داعی مدعو را متوجه حاجت خود کند، حاجتی که مدعو بی نیاز از آن است بنابراین، این کلمه بر تنزیه خدا بیشتر دلالت دارد تا بر تحمید و ثنای او.

۵. این آیه شریفه تسبیح را به عموم ساکنان زمین نسبت می‌دهد، چه کافر و چه مؤمن و از این تعبیر معلوم می‌شود که در این میان دو نور است:

- عمومی است که شامل همه چیز می‌شود:

آیات دیگری از قرآن مانند آیه ذر نیز به همین معنا دلالت دارد، و آن آیه این است: "وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ" ^{۶۸} و همچنین آیه: "فَكَسَفَنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ" ^{۶۹} و آیات دیگر که روی سخن در آنها به عموم انسانها است، از عموم آنان بر ربوبيت خود و حقانیت قیامت پیمان گرفته - چه مؤمن و چه کافر -

- خاص است و آیات مورد بحث به آن نظر دارد، و آن نور مختص اولیاًیش از مؤمنین است.

مانند رحمت خداوند:

✓ یکی عمومی که فرمود: "وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ" ^{۷۰}

✓ یکی خصوصی که فرمود: "فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخَلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ" ^{۷۱}

و هر دو را یک جا جمع کرده و فرموده: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتُكُمْ كَفَلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا" ^{۷۲} نوری که در این آیه آمده فقط در مقابل رحمت دوم از دو رحمت است، که همان نور علی نور در آیات قبل باشد، نه در مقابل هر دو.
"وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ"

يعنی خدا به آنچه می‌کنند دانا است، و مراد از "آنچه می‌کنند" همان تسبیح ایشان است، زیرا هر چند تسبیح موجودات در بعضی از مراحل همان وجود آنها است و لیکن به همان اعتبار که تسبیح آنها نامیده می‌شود، فعل آنها هم خوانده می‌شود.

و اینکه بعد از ذکر تسبیح موجودات، علم خود را به آنچه می‌کنند ذکر کرده:

- خواسته است تا مؤمنین را ترغیب نموده و از عملشان تشکر کند، که خیال نکنند پروردگارشان نسبت به تسبیح ایشان بی

تفاوت است، نه، بلکه تسبیح ایشان را می‌بینند و می‌شنود، و به زودی به ایشان پاداش حسن می‌دهد

- اعلام به تمامیت حجت علیه کافران است، چون یکی از مراتب علم او همان نامه‌های اعمال و کتاب مبین است، که اعمال در آن ثبت می‌شود، تسبیح کفار به زبان حالشان و انکار زبانیشان هر دو در آن درج می‌گردد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین‌تنها از آن خداست و بازگشت همه امور نیز به سوی خداست (۴۲)

با در نظر داشتن اینکه :

- "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ...": احتجاج بر شمول نور او به تمامی موجودات است.

- "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزِّجِي...": آیات بعدش که در مقام احتجاج بر اختصاص نور خاص او به مؤمنین است.

سیاق این آیه بیان می‌کند که:

مالکیت خدا دلیل بر هر دو قسم نور می‌باشد یعنی اینکه او مالک آسمانها و زمین است و بازگشت هر چه به سوی او است هم دلیل بر عمومیت نور عام او است و هم دلیل بر اختصاص نور خاص او به مؤمنین است "يَفْعُلُ ما يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ".

پس اینکه فرمود: "وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" ملک را مختص و منحصر به خدای تعالی می‌کند و نتیجه می‌دهد که پس او هر چه بخواهد می‌کند، و هر حکم بخواهد می‌راند، و کسی نیست که از او بازخواست کند، بلکه همه مسئول اویند، و لازمه انحصار ملک برای خدا این است که او مرجع همه باشد، و چون مالکی و مرجعی غیر او نیست پس او هر چه بخواهد می‌کند، و هر حکم بخواهد می‌راند. از اینجا معلوم می‌شود (و خدا داناتر است) که:

مراد از جمله "وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ" مرجعیت خدا در امور است نه بازگشت در معاد، نظیر آیه "أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ".^{۷۳}

الْمَرْتَأَةُ إِنَّ اللَّهَ يُرِّجِي سَخَابًا ثُمَّ يُؤْلِفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ تَخْرُجُ مِنْ خَلْلِهِ وَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصِرِّفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرَقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ

آیا نزیدهای، که خدا ابرهایی، برآکنده را روانه می‌کند، آن گاه میان آنها بیوند می‌دهد، سپس آنها را متراکم می‌سازد، یعنی قطراهای باران را می‌بینی، که از لایه لایه، ابرهای بیرون می‌آید؟ و آیا نزیدهای، که خدا از آسمان، از تگرگهای متراکم موجود در آن که همچون کوههای فرسنده هستند، که را بخواهد با آن هدف قرار می‌دهد تا به مال و جان او آسیب برساند، و از هر که بخواهد آن را باز می‌دارد؟ نزدیک است روشنی بر قش دیده‌ها را از بین بیره (۴۳)

یزجی: مضارع از مصدر "از جاء" است که به معنای دفع کردن است.

ركام: به معنای متراکم و انباشته بر روی هم است.

ودق: به معنای باران

خلال: جمع خلل است، که شکاف در میان دو چیز را گویند.

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی الله عليه وآلہ وسلم است، البته به عنوان یک شنونده. پس در حقیقت خطاب به هر شنونده‌ای است

و معنایش این است که:

آیا تو و هر بیننده دیگر نمی‌بینید که خدا با بادها ابرهای متفرق و از هم جدا را می‌راند، و آنها را با هم جمع می‌کند، و سپس روی هم انباشته می‌سازد، پس می‌بینی که باران از خلال و شکاف آنها بیرون می‌آید و به زمین می‌ریزد؟

"وَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصِرِّفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرَقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ": سماء: به معنای جهت علو، و بالا است.

منْ جِبَالٍ فِيهَا: بیان همان سماء است. و "جبال" جمع جبل (کوه) است.

منْ بَرَدٍ: بیان جبال است، و کلمه "برد" قطعات یخی (تگرگ) است که از آسمان می‌آید و اگر آن را جبال در آسمان خوانده کنایه است از بسیاری و تراکم آن.

سنَا: (بدون مد) به معنای روشنی است.

این گفتار عطف است بر جمله "یزجی".

و معنای آن این است که:

آیا نمی‌بینی که خدا از آسمان تگرگ متراکم و انبیه نازل می‌کند، به کوهها و به هر سرزمینی که بخواهد می‌فرستد، و زراعتها و بستانهای را تباہ می‌کند، و چه بسا نفوس و حیوانات را هم هلاک می‌نماید و از هر کس بخواهد بر می‌گرداند، و در نتیجه از شر آن ایمن می‌شود، برف و تگرگی است که روشنی برق آن نزدیک است چشمها را کور سازد.

با توجه به سیاق این آیه در مقام تعلیل مطلب گذشته است که:

نور خدا را به مؤمنین اختصاص می‌داد، و معنایش این است که مسئله مذکور منوط به مشیت خدای تعالی است، هم چنان که می‌بینی که او وقتی بخواهد از آسمان بارانی می‌فرستد که در آن منافقی برای خود مردم و حیوانات و زراعتها و بستانهای ایشان است و چون بخواهد تگرگی می‌فرستد که در هر سرزمینی که بخواهد نازل می‌کند، و از هر سرزمینی که بخواهد شر آن را بر می‌گرداند.

بُقْلَبُ اللَّهِ الْيَلَ وَالْهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَا لُولِيَ الْأَبْصَرِ

خداؤند شب و روز را به گردش در می‌آورد و هر کدام را جایگزین دیگری می‌کند. به راستی در این جا به جایی برای اهل بصیرت نشانه و عبرتی است بر این که تنظیم امور هستی به دست اوست (۴۴)

این آیه بیان دیگری است برای برگشت امر به مشیت خدای تعالی و بس و معنای تقلیل لیل و نهار جابجا کردن شب و روز است و معنای آیه روشن است

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ تَحْلِقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

خداست که همه جنیندگان را از آبی، که دارای یک طبیعت است آفرید؛ با وجود این، آنها دارای گوندها و انواع بسیارند؛ برخی از آنها را شکمشان می‌خرند و برخی از آنها را رو، دو پا راه می‌روند و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند. خدا هر چه بخواهد می‌آفریند، زیرا او بر هر چیزی توانست (۴۵)

این نیز بیان دیگری است برای رجوع امر به مشیت خدای تعالی و بس، چون او تمامی جانداران را از آبی خلق می‌کند، و در عین حال وضع هر حیوانی با حیوان دیگر مختلف است، بعضی‌ها با شکم راه می‌روند، مانند مارها و کرمها، و بعضی دیگر با دو پا راه می‌روند مانند آدمیان و مرغان، و بعضی دیگر با چهار پا راه می‌روند، چون چهارپایان و درندگان، و اگر به ذکر این سه نوع اکتفاء فرموده برای اختصار بوده، و غرض هم با ذکر همین‌ها تأمین می‌شده (و گرنه اختلاف از حد شمار بیرون است). "يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ":

تعلیل همین اختلافی است که در جانداران هست که چرا با یک ماده این همه اختلاف پدید آمد، می‌فرماید که: امر این اختلاف بسته به مشیت خدا است و بس، او اختیار دارد و می‌تواند فیض خود را عمومیت دهد تا مانند نور عام و رحمت عام همه خلق از آن بهره‌مند شوند و می‌تواند که آن را به بعضی از خلایق خود اختصاص دهد، تا چون نور و رحمت خاص، بعضی از افراد از آن بهره‌مند شوند.

"إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ":

تلیلی است برای جمله "يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ" چون قدرت وقتی مطلق شد و شامل هر مقدوری گردید، دیگر هیچ ممکنی از ممکنات در به وجود آمدنش جز مشیت او به هیچ چیز دیگری متوقف نیست و اگر متوقف به چیزی باشد قدرت او مشروط بوجود آمدن آن چیز خواهد بود و این خلاف فرض است، چون فرض مسأله مطلق بودن قدرت بود.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

همانا ما آیاتی که بیانگر صفات خدا و روشنگر راه ایمان و کفر و توحید و شرک است فرو فرستادیم، و خداوند هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند (اصولی الله علیه و آله وسلم)

آیات مبینات: همان آیه نور و آیات بعد از آن است، که صفت نور خدای تعالی را بیان می‌کرد.

صراط مستقیم: آن راهی است که غضب خدا و خلاف شامل راهروان آن نمی‌شود، هم چنان که فرمود: "اَهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ" ^{۷۴}، که سخن در تفسیر آن در سوره حمد گذشت.

با آوردن "وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" بعد از "لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مُبَيِّنَاتٍ" آن را مقید به قید "الیکم" نکرد چون:

- می‌خواست دنبال آن مشیت مطلق خود را نسبت به هدایت هر کس (نه تنها مخاطبین عصر نزول)، بیان کند، به خلاف چند

آیه که فرمود: "لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آیاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوُا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُنْتَقِيِنَ".

- اگر در آیه مورد بحث می‌فرمود: "لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آیاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي" چنین به ذهن می‌رسید که:

این بیان لفظی همان هدایت به سوی صراط مستقیم است و عموم مخاطبین به صرف شنیدن آیات قرآنی به سوی صراط مستقیم

هدایت شده‌اند، با اینکه در میان آن شنوندگان، منافقین و کسانی که دلهایی بیمار داشتند بودند (و خدا دانتر است).

وَيَقُولُونَ إِنَّمَا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
 وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعَرِّضُونَ ﴿٤٧﴾ وَإِنْ يَكُنْ هُمُ الْحُقُّ يَأْتُونَ
 إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٨﴾ أَفَ قُلُوبُهُمْ مَرْضٌ أَمْ أَرْتَابُهُمْ أَمْ تَحَانَفُونَ أَنْ تَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ
 بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا
 سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥٠﴾ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَكَنْشَ اللَّهِ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْفَائِرُونَ ﴿٥١﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهَدَ أَيْمَنِهِمْ لِيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ
 اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٢﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ
 وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلَغُ الْمُبِينَ ﴿٥٣﴾ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
 إِيمَانُهُمْ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي أَرْتَضَى لَهُمْ وَلَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ إِنَّمَا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي
 شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَسِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكُوَةَ وَأَطِيعُوا
 الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرَحَّمُونَ ﴿٥٥﴾ لَا تَحْسِبَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا وَنُهُمُ الَّنَّارُ وَلَيُعْسَسَ

المصير

بيان آيات

این آیات و جوب اطاعت خدا و رسولش صلی الله علیه و آله وسلم را بیان می کند و می فهماند که اطاعت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم از اطاعت خدا جدا نیست و بر هر مسلمان واجب است که به حکم و قضای او تن در دهد، که روگردانی از حکم و قضای او
 نفاق است، و در آخر صالحان از مؤمنین را وعده جميل و کفار را تهدید و بیم می دهد.

وَيَقُولُونَ إِنَّمَا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
 منافقان می گویند: به خدا و بیامن ایمان آوردم و به فرمانشان گردن نهادیم. ولی گروهی از آنان پس از این اقرار روی می گردانند
 و سرپیچی می کنند. ولی هیچ یک از این دو گروه ایمان نیاورده اند (۴۷)

این آیه شریفه حال بعضی از منافقین را بیان می کند که به ظاهر دم از ایمان و اطاعت زدند ولی دوباره به کفر اول خود برگشتند، و
 می فرماید که:

- ایمان به خدا عبارت است از اعتقاد قلبی بر یگانگی او و بر آن دینی که تشریع کرده.
- ایمان به رسول عبارت است از اعتقاد قلبی بر اینکه او فرستاده خدا است، و امر او امر خدا و نهی او نهی خدا و حکم او حکم
- خدا است، بدون اینکه خودش از پیش خود اختیاری داشته باشد.
- اطاعت خدا عبارت است از اینکه عمل را مطابق شرع او انجام دهند
- اطاعت رسول عبارت است از اینکه فرمانبر به امر او باشند، و به نهی او باز ایستند: و آنچه او حکم می کند و هر قضایی که
 می راند بپذیرند.

پس ایمان به خدا و اطاعت او موردی جز دین و تدین به آن ندارد و ایمان به رسول و اطاعت او هم موردن همان خبری است که او از دین می‌دهد، یعنی ایمان به اینکه خبر او از ناحیه خدا است، و اطاعت از امر و نهی او و تن دادن به حکم او در منازعات، و خلاصه منقاد او در همه امور بودن.

و بنابراین میان دو ایمان و دو اطاعت تنها فرقی که هست از جهت سعه و ضيق مورد است، و تفصیلی که در آیه آمده که می‌فرماید:

آمَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ "که حرف باء را تکرار کرده، به همین سعه و ضيق اشاره دارد.

توضیح اینکه:

"نفرمود" آمنا بالله و الرسول "تا تعدد دو ایمان و دو اطاعت را برساند، و در عین اینکه دوئیت میان این دو ایمان و دو اطاعت هست، در عین حال هیچ یک از دیگری جدا نیست، هم چنان که خدا در مذمت کسانی که این دو را از هم جدا می‌خواهند فرموده: "وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرَّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ".^{۷۶}

وَ يَقُولُونَ آمَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطْعَنَا:

معناش این است که ما بر دین خدا اعتقاد قلبی داریم و آن را شریعت خود قرار دادیم و نیز اعتقاد قلبی داریم بر اینکه رسول جز به حق خبر نمی‌دهد، و جز به حق حکم نمی‌کند.

"ثُمَّ يَتَوَلَّ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ":

معناش این است که طایفه‌ای از این گروه که می‌گفتند: "آمَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطْعَنَا" بعد از گفتن این حرف از مقتضا و لوازم گفتار خویش برگشته، و اعراض کردند.

"وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ":

این است که این گویندگان مؤمن نیستند، و مشار الیه به اشاره "اولئک-اینان" به شهادت سیاق عموم گویندگان است، نه خصوص طایفه‌ای که اعراض کردند، چون سیاق کلام برای مذمت همه است.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعَرْضُونَ

و هنگامی که نزاعی درگیرد و آنان به قانون خدا و داوری پیامبر فراخوانده شوند، بی آن که انتظار رود، گروهی از آنان رویگردان می‌شوند (۴۸)

سیاق آیه شهادت می‌دهد بر اینکه:

آیات درباره بعضی از منافقین نازل شده که با بعضی دیگر مرافعه‌ای داشته‌اند و آن طرف پیشنهاد کرده که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روند و هر چه او در میان آن دو حکم کرد قبول کنند، و منافق مزبور زیر بار نرفته، و این آیات در این خصوص نازل شده است. با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان مردم به حکم خدا حکم می‌کرد، هم چنان که قرآن کریم در این باره فرموده: "إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ".^{۷۷}

پس حکم:

- یک نسبت به رسول خدا دارد که نسبت مباشرت است.
- و نسبتی هم به خدای سبحان دارد که جزء شریعت او است و او است که پیغمبر را برای حکم و قضاء منصوب نموده است.

با این بیان روش می‌شود که:

- ✓ مراد از دعوت به سوی خدا، برای اینکه در میان آنان حکم کند، عبارت است از دعوت به متابعت و پیروی آنچه شرع او در مورد نزاع اقتضاء دارد.
- ✓ مراد از دعوت به سوی رسول او تا در میان مردم حکم کند، عبارت است از دعوت به متابعت آنچه او به مباشرت حکم می‌کند. و نیز ظاهر امر این است که ضمیر در "لیحکم" به رسول بر می‌گردد، و اگر ضمیر را مفرد آورد (تا حکم کند) و تثنیه نیاورد (تا او و خدا حکم کنند)، اشاره به این است که حکم رسول، حکم خدا است.
- این آیه نسبت به آیه سابقش از قبیل خاص نسبت به عام است، چون در این آیه اعراض مخصوصی از ایشان را بازگو می‌کند، و در آیه قبلی مطلق اعراض ایشان را بیان کرد.

در صورتی که اگر داوری پیامبر - که همیشه حق است - به سود آنان باشد، با حال اطاعت و تسلیم به سوی او می آیند (۴۹)

اذعان: انقیاد و اطاعت است.

و ظاهر سیاق آیه مخصوصاً جمله "يَأْتُوا إِلَيْهِ" این است که مراد از "حق" حکم پیغمبر است. زیرا حکم حقی است که از پیامبر جدا نمی شود.

و معنی آیه چنین می شود که:

و اگر حق که همان حکم پیامبر است به نفع آنان "منافقین" باشد نه به ضررشان، می آیند به سوی این حکم در حالی که منقاد و مطیع می باشند پس برگشت نمی کنند از او مگر وقتی که علیه آنان باشد. و لازمه این معنی این است که آنان تبعیت می کنند هوای خود را و قصد ندارند که اطاعت حق کنند.

أَفَ قُلُوبُهُمْ مَرَضٌ أَمْ أَرْتَابُوا أَمْ تَخَافُونَ أَنْ تَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

آیا در دل هایشان مرضی هست، یا در حقانیت دینشان تردید دارند، یا می ترسند خداوند با حکمی ناقح به آنان ستم کند و پیامبر ش با داوری، نابحق ستم روا دارد؟ نه، اینها دلیل رویگردنی شان نیست، بلکه از آن روست که آنان ستمکارند، زیرا اظهار ایمان کردهند و در دل تسلیم نشدنند (۵۰)

حیف: به معنای جور است.

مراد از مرض قلوب:

- و ظاهر سیاق آیات این است که مراد از مرض قلوب ضعف ایمان می باشد، هم چنان که در آیه "فَلَا تَحْضُنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ" ^{۷۸} و آیه "لَئِنْ لَمْ يَتَّهِ المُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغَيِّرَنَّكَ بِهِمْ" ^{۷۹} آیاتی دیگر که به همین معنا است.

- و اما مراد از مرض قلب نفاق نمی باشد، در حالی که مجمع البیان به اشتباه نفاق معنا کرده، به دلیل صدر آیه که: می فرماید: "وَ مَا أَوْلَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ" و حکم به نفاشقان کرده، دیگر معنا ندارد که از نفاق آنان سوال کند، و سپس خودش جواب دهد که: "نه، بلکه ایشان از ستمکاران هستند".

"أَمْ أَرْتَابُوا":

ظاهر اطلاق "ارتیاب" (و اینکه نفرموده در چه شک می کنند)، این است که:

مراد از آن، شک در دین باشد بعد از ایمان آوردن، نه شک در صلاحیت داشتن رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم برای داوری و حکم، و یا شک در عدالت او و امثال این امور، چون این گونه امور باید با نصب قرینه بیان شود، و اطلاق شک منصرف به آنها نمی شود. "أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ":

یعنی اعراض کنند، به این برهانه که بترسند که خدا و رسولش به ایشان ظلم و جور کنند، به احتمال اینکه شریعت الهی که دنبال آن حکم رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم است بر اساس جور و حق کشی بنا شده، و یا رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم در قضاe و داوریش رعایت حق را نکند.

"بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ":

اعراض از تردید سابق با همه شقوق سه گانه آن است، و معنایش این است که:

اگر برای داوری نزد رسول خدا نیامندند:

- نه به خاطر شک بود.

- نه به خاطر جابرانه بودن احکام دین

- نه ترس از خیانت رسول

چون اگر علت، یکی از اینها می بود در صورتی هم که حق با آنها بود با اذعان پیش نمی آمدند و آیه شریفه می فرماید اگر حق با آنها بود می آمدند پس می فهمیم که علت یکی از آن سه وجه مذکور نبوده بلکه همان ظلم و ستم پیشگی و لا ابالی گری آنان بوده، و اگر سبب

اعراضشان ترس از ظلم و جور خدا و رسول بود، که خدا از ظلم میرا و رسولش هم از آن منزه است پس اعراضشان از اجابت دعوت به حکم خدا و رسول او جز این که گفتیم علتی ندارد.

۴۱

و ظاهراً مراد از ظلم:

- تعدی از حد ایمان است با اقرار زبانی به آن که قبله هم فرموده بود "وَ مَا أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ"

- و یا مراد خصوص تعدی به حقوق غیر مالی است.

و اگر مراد مطلق ظلم باشد، اعراض از تردید با شقوق سه گانه سابق صحیح نبود، زیرا خود آن شقوق سه گانه از مطلق ظلم است، (برای اینکه با داشتن شک و احتمال، جابرانه بودن دین یا خیانت رسول اقرار بدین ظلم است) که آیه بعدی هم بر آن دلالت دارد.
پس از آنچه گذشت، روشن شد که:

تردید در اسباب اعراض بین امور سه گانه به تقدیری که نفاق نداشته باشند، تردیدی است، حاصل، و اقسام سه گانه هم متفایر، چون حاصل معنا این می‌شود که اینان منافق و غیر مؤمنند، برای اینکه اگر این طور نباشند، اعراضشان یا از ضعف ایمان است، و یا از زایل شدن آن به علت ارتیاب و شک است، و یا از ترس بدون جهت است، چون ترسیدن از مراجعه به حکم حاکم وقتی است که آدمی احتمال جور در حکم و انحراف از حق به باطل بدهد، و چنین احتمالی در حکم خدا و رسول او نیست.^۸

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ولی، مؤمنان حقیقی هنگامی که نزاعی میانشان رخ دهد و به قانون خدا و داوری، پیامبر فراخوانده شوند تا میانشان داوری، کند، سخنان جز این نیست که می‌گویند: دعوت خدا را پذیرفتیم و بر اطاعت از خدا و پیامبر شگردن نهادیم. اینانند نیکبختان (۵۱)

"إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ":

سیاق جمله که کلمه "کان" در آن قید شده، و نیز وصف ایمان در کلمه "مؤمنین" دلالت دارد بر اینکه:

گفتن "شندیدم و اطاعت کردیم" در پاسخ به دعوت به سوی خدا و رسول او، مقتضای ایمان به خدا و رسول است، (چون کلمه "کان" و مؤمنین می‌رساند که دارندگان صفت ایمان همواره چنین بوده‌اند)، آری، مقتضای اعتقاد قلبی بر پیروی آنچه خدا و رسول بدان حکم می‌کنند همین است که دعوت به حکم خدا و رسول را بیک بگویند، نه اینکه آن را رد کنند.

"إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ":

مراد از آن دعوت بعضی از مردم است که به منازع خود پیشنهاد کرده‌اند: "بیا تا خدا و رسول را بین خود حکم قرار دهیم"، به دلیل اینکه جمله با لفظ "اذا" آغاز شده.

و اگر این آیه درباره مورد خاصی نبود، بلکه مراد از آن دعوت عمومی خدا و رسول، و یا به عبارت دیگر حکم خدا به وجوب رجوع هر دو نفر متخاصم به حکم او و حکم رسول او بود، قهرا حکم‌ابدی بود، دیگر جا نداشت به زمان - اذا - مقید شود. از اینجا روشن می‌شود اینکه بعضی از مفسرین گفته‌اند: فاعل "دعوا" که حذف شده همان خدا و رسول است و معنای آیه این است که وقتی خدا و رسول ایشان را می‌خوانند چنین و چنان می‌گویند صحیح نیست، بله، بالآخره مرجع دعوت باز به دعوت خدا و رسول است، ولی این حقیقت باعث نمی‌شود که ما کلمه "دعوا" را که صیغه مجھول است به "دعا" که صیغه معلوم است معنا کنیم.

و به هر حال آیه شریفه می‌خواهد:

سخن مؤمنین را در هنگامی و یا در فرضی که دعوت می‌شوند به پذیرفتن حکم خدا و رسول منحصر کند در یک کلام و آن این است که "سمِعْنَا وَ أَطَعْنَا" - چشم اطاعت می‌کنیم " که معنایش سمع و طاعت دعوت الهی است:

- حال چه اینکه دعوت کننده را یکی از دو متخاصم به دیگری فرض کنیم.

- و یا دعوت کننده را خدا و رسولش بدانیم.

- و یا بگوییم مقصود سمعا و طاعه در برابر دعوت خدا یا یکی از دو متخاصم نیست، بلکه مراد سمعا و طاعه در برابر حکم خدا و رسول است، هر چند که احتمال اخیر بعید است.

حال که سخن مؤمنین در هنگام دعوت منحصر شد به "سمِعْنَا وَ أَطَعْنَا" لازمه آن این است که:

مؤمنین در چنین هنگامی دعوت خدا را رد نکنند. پس اگر کسی رد کند معلوم می‌شود مؤمن نیست، چون رد حکم خدا خروج از طور و حد ایمان است، هم چنان که جمله "بِلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" هم به بیانی که گذشت آن را افاده می‌کند پس آیه شریفه در مقام تعیل اضراب در ذیل آیه قبلی است، که می‌فرمود: "بِلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ". آیه مورد بحث با جمله "وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" خاتمه یافته که در آن رستگاری منحصر در مؤمنین شده نه اینکه مؤمنین منحصر در رستگاری شده باشند.^{۸۱}

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَتَخَشَّنَ اللَّهَ وَيَتَقَهَّفَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَآتِرُونَ ﴿٥٢﴾

زیرا هر کس از خدا و پیامبر ش فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند، تنها چنین کسانی به سعادت نایل می‌گردند (۵۲)

اینکه آیه شریفه در سیاق آیات قبلی وارد شده به انضمام آیه قبلش این معنا را می‌رساند که:

- در مقام تعیل - و به منزله کبرایی کلی - برای آیه قبل است که چون حکم می‌کرد به رستگاری هر کس که مؤمن باشد، و حکم خدا و رسول را با کلمه "سمعا و طاعه" پاسخ گوید، گویی گفته:
- کسی که مطیع خدا و رسول او است و مؤمن حقیقی هم هست.
 - و هم در باطن او ترس خدا، و هم در ظاهر او به شهادت تقوایش ترس از خدا می‌باشد.
- رستگار است.

قاعده و کبرای کلی این است که:

به طور کلی هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند و از خدا بترسد و تقوی پیشه کند، تنها این چنین کسان رستگارانند، (فوز و فلاح به یک معنا است).

این آیه شریفه هم شامل داعی به حکم خدا و رسول می‌شود که خصم منازع خود را دعوت می‌کند که: "بِيا خدا و رسول را حکم خود قرار دهیم"، و هم شامل مدعو می‌شود، در صورتی که دعوت داعی را بپذیرد، و به داوری خدا و رسول رضایت دهد، بنابراین در تعیل آیه مورد بحث یک اضافه‌ای بر تعیل آیه قبل هست، چون به هر دو طرف یعنی هم به داعی و هم به مدعو و عده حسن می‌دهد.

* وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهَدَ أَيْمَنِهِمْ لِيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

منافقان با سوگندهای، مؤکد خود به خدا قسم خوردن که اگر آنان را به جهاد در راه خدا فرمان دهی، قطعاً به سو، میدان نبرد بیرون می‌روند. به آنان بگو: سوگند یاد نکنید، زیرا جهاد در راه خدا طاعی است که ضرورت آن در دین شناخته شده است و وجوب آن در گرو سوگند نیست، و اگر سوگندتان برای جلب رضایت خدا و پیامبر است، بدانید که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است و سوگندهای شما او را فربی نمی‌دهد (۵۳)

جهد: به معنای طاقت است.

تقدیر آیه این است که:

"اقسموا بالله مبلغ جهدهم فی ایمانهم" یعنی سوگند خوردن به خدا نهایت قدرتی که در خوردن سوگند داشتند، و مراد این است که قسمهای غلاظ و شدادی خوردن که دیگر سوگندی از آن غلیظتر نداشتند.

و ظاهرا مراد از جمله "لیخرجن" خروج به سوی جهاد باشد، چون در عده‌ای از آیات نیز به این معنا تصریح شده، مانند آیه "وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعْدُوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعاثَهُمْ، فَتَبَطَّهُمْ وَ قَبِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ، لَوْ خَرَجُوا فِي كُمْ ما زادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا".^{۸۲}

"قُلْ لَا تُقْسِمُوا":

ایشان را از سوگند خوردن نمی‌می‌کند.

"طاعه معرفه":

خبری است که مبتدایش حذف شده و آن ضمیری است که به خروج بر می‌گردد، (یعنی خروج اطاعت خداست، احتیاج به سوگند ندارد) و این جمله در مقام تعیل نمی‌باشد از سوگند است، و به همین جهت به فصل آمده (یعنی با واو عطف وصل به ما قبل نشده) و جمله "إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ" تتمه تعیل است.

و معنای آیه این است که:

سوگند خوردن با غلیظترین سوگندشان که هر آینه اگر ایشان را امر به خروج به سوی جهاد کنی خارج خواهند شد، به ایشان بگو قسم نخورید، برای اینکه خارج شدن به جهاد، طاعت خدا، و عملی پسندیده و جزو دین است، و عملی است واجب که دیگر در واجب کردنش سوگند غلیظ لازم ندارد، اگر سوگند می‌خورید که خدا و رسول را راضی کنید، خدا به آنچه می‌کنید دانا است، و فریب قسمهای غلیظ شما را نمی‌خورد.^{۸۳}

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلُّوْ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ

بگو: خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌اش فرمان ببرید. یس اگر رو، گردانید و پیامبر را فرمان نبردید، به و، زبانه، نمی‌رسد، حیرا که فقط بر عهده اوست آنجه بدان تکلیف شده است و بر عهده شماست آنجه بدان تکلیف شده‌اید. و اگر از پیامبر فرمان ببرید، هدایت خواهید یافت، و بدانید که بر رسول خدا جز ابلاغ آشکار پیام وظیفه‌ای نیست (۵۴)

در این آیه امر فرموده به اطاعت خدا در آنچه نازل کرده و اطاعت رسول در آنچه از ناحیه پروردگارشان می‌آورد، و امری که در امر دین و دنیا به ایشان می‌کند.

"قل" که در صدر سخن قرار گرفته اشاره است به اینکه:

اطاعت فرمان چه از خدا و چه از رسول همه‌اش اطاعت خدا است، و همین اشاره با جمله "وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ" تأکید شده، و گرنه می‌توانست از اول بفرماید" اطیعونی - مرا اطاعت کنید"، خواست بفهماند که طاعت رسول، به این جهت که رسول است، طاعت مرسل و فرستنده است و با همین حجت تمام می‌شود.

و به همین جهت دنبال سخن، چند جمله اضافه فرمود:

۱. "فَإِنْ تَوَلُّوْ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ": اگر از طاعت رسول اعراض کنید این اعراض شما ضرری به رسول نمی‌زند، چون رسول وظیفه خود را انجام داده، و وظیفه او هیچ ربطی به شما ندارد، شما هم تکلیفی دارید که انجام و تخلف از آن هیچ ارتباط و سود و زیانی برای او ندارد، چون اطاعت همه‌اش از خدا است.

۲. "وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا": هر چند او تکلیفی دارد، و شما تکلیفی دیگر ولی اگر او را اطاعت کنید هدایت می‌یابید، برای اینکه آنچه او برای شما می‌آورد، و هر امری که می‌کند از ناحیه خدا و به امر اوست، و در حقیقت اطاعت برای خدا است، و معلوم است که در اطاعت خدا هدایت است.

۳. "وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ": و این به منزله تعلیل مطالب قبل است، یعنی آنچه از تکالیف که به دوش رسول است عبارت است از تبلیغ و بس، پس اگر شما پیام او را مخالفت کنید هیچ حرجی متوجه او نمی‌شود، و چون رسول مسئولیتی جز تبلیغ ندارد، قهرها اطاعت خدا اطاعت فرستاده او است، و اطاعت فرستنده او که همان خدای سبحان است مایه هدایت شما است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءاْمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَحْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَسْتَحْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيَنَهُمُ الَّذِي أَرْتَضَنَ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشَرِّكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

خداؤند به کسانی، از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و عده داده است که آنان را در زمین جانشین امت‌های، شایسته گذشته کند؛ جیان که شایستگان امت‌های، بیشین را در زمین جانشین دیگر ان قرار داد، و نیز نوید داده است که آین آنان را که بر یا به فطرت استوار است و خدا آن را بر ایشان پسندیده است، یا بر جا سازد، به گونه‌ای، که جامعه بر اساس آن شکل یابد، و عده داده است که آنان را پس از این که بیوسته از سوی، دشمنان داخلی، و خارجی، بیمناک بودند، اینمی بخشد. در حالی، به امنیت می‌رسند که مرا می‌برستند و چیزی، را شریک من قرار نمی‌دهند، و هر کس پس از تحقق این وعده، به وسیله کفر و نفاق و ارتکاب گناهان ناسپاسی کند، اینانند که از راه خدا بیرون رفته‌اند (۵۵)

ظاهر اینکه آیه در اینجا قرار گرفته این است که:

در ذیل آیات سابق سوره نازل شده باشد، و چون سوره مدنی است، و در مکه و قبل از هجرت نازل نشده، این آیه نیز مدنی است، هم چنان که سیاقش و مخصوصاً سیاق ذیلش این احتمال را تأیید می‌کند.

در نتیجه:

این آیه وعده جمیل و زیبایی است برای مؤمنین که عمل صالح هم دارند، به آنان وعده می‌دهد که به زودی جامعه صالحی مخصوص به خودشان برایشان درست می‌کند و زمین را در اختیارشان می‌گذارد و دینشان را در زمین ممکن می‌سازد، و امنیت را جایگزین ترسی که داشتند می‌کند، امنیتی که دیگر از منافقین و کید آنان، و از کفار و جلوگیریهاشان بیمی‌نداشته باشند، خدای را آزادانه عبادت کنند، و چیزی را شریک او قرار ندهند.

"**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**"

کلمه "من" تبعیضی خواهد بود نه بیانی، و خطاب در آن، به عموم مسلمین است که در میان آنان، هم منافق هست و هم مؤمن، و مؤمنین ایشان نیز دو طایفه‌اند، یکی کسانی که عمل صالح می‌کنند، و گروه دیگر آنان که عمل صالح ندارند، ولی وعده‌ای که در آن آمده مخصوص کسانی است که هم ایمان داشته باشند و هم اعمالشان صالح باشد و بس.

"**لَيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**"

در این جمله دو احتمال هست:

۱. مراد از استخلاف این باشد که خدای تعالیٰ به ایشان خلافت الهی نظیر خلافت آدم و داود و سلیمان داده باشد، هم چنان که درباره خلافت آدم فرمود: "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً"^{۸۴} و درباره داود فرموده: "إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ"^{۸۵} و درباره سلیمان فرموده: "وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاؤِدَ"^{۸۶} که اگر مراد از خلافت این باشد، قهراً خلفای قبل از ایشان خلفای خدا، یعنی انبیای او و اولیاًیش خواهد بود، و لیکن به دلیلی که می‌آید این احتمال بعید است.

۲. مراد از "خلافت" ارث دادن زمین به ایشان و مسلط کردن آنان بر زمین باشد، هم چنان که در این معنا فرموده: "إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ"^{۸۷} و نیز فرموده: "أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ"^{۸۸} که بنا بر این احتمال، مراد از خلفای قبل از ایشان مؤمنین از امتهای گذشته خواهد بود، که خدا کفار و منافقین آنها را هلاک کرد، و مؤمنین خالص ایشان را نجات داد، مانند قوم نوح و هود و صالح و شعیب، هم چنان که در آیه "وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنَخْرُجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَنَعُودُنَّ فِي مِلِّتِنَا فَأَوْحِي إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِّكَنَ الظَّالِمِينَ، وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ"^{۸۹} است و اینان کسانی هستند که خود را برای خدا خالص کردند و خدا نجاتشان داد، و در نتیجه جامعه صالحی تشکیل داده و در آن زندگی کردند، تا آنکه مهلتشان طول کشیده، دلهایشان قساوت یافت.^{۹۰}

"**وَلَيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ**"

تمکین هر چیزی:

- برقرار کردن آن است در مکان.

این کنایه است از ثبات آن چیز، و زوال و اضطراب و تزلزل ناپذیری آن، به طوری که اگر اثری داشته باشد هیچ مانع جلوی تأثیر آن را نگیرد.

در آیه مورد بحث تمکین دین عبارت است از اینکه: آن را در جامعه مورد عمل قرار دهد، یعنی هیچ کفری جلوگیرش نشود، و امرش را سبک نشمارند، اصول معارفش مورد اعتقاد همه باشد، درباره آن اختلاف و تخصصی نباشد، و این حکم را خدای سیحان در چند جای از کلامش کرده که اختلاف مختلفین در امر دین علت و منشای جز طغیان ندارد، مانند این، آیه "وَمَا اخْتَافَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَنَّهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْيَانًا بَيِّنَهُمْ"^{۹۱}.

و مراد از دین ایشان، آن دینی که برایشان پسندیده، دین اسلام است و اگر دین را به ایشان اضافه کرد:

از باب احترام بود و نیز از این جهت بود که دین مقتضای فطرت خود آنان بود.

"**وَلَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا**"

مانند جمله "وَلَيُمَكِّنَ لَهُمْ" عطف است بر جمله "لَيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ" و اصل معنا "لیبدلن خوفهم امنا" بوده، به طور ساده‌تر اینکه در واقع باید می‌فرمود" ترس ایشان را مبدل به امنیت کردیم" ولی فرموده" ایشان را بعد از ترس، مبدل به امنیت کردیم"

و تبدیل را به خود آنان نسبت داد:

- حالا یا از باب مجاز عقلی است.

- یا آنکه مضاف را چون معلوم بوده حذف کرده، زیرا جمله "مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ" می‌فهماند که آن محفوظ خوف، و تقدیر "لیبدل خوفهم" بوده.

- یا آنکه از این باب نبوده، بلکه کلمه "امنا" به معنای آمنین بوده که در این صورت معنا این می‌شود که: خدا ایشان را بعد از ترسشان مبدل کرد به ایمان و به هر حال، مراد از خوف آن ترسی است که مؤمنین صدر اسلام از کفار و منافقین داشتند. "يَعْدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا":

اگراین جمله را بخواهیم با سیاق آیات بهتر وفق دهیم، باید حال از ضمیر در جمله "لَيَبْدَلَنَّهُمْ" بگیریم، که معنا چنین می‌شود: "خدا ترس ایشان را مبدل به امنیت کرد، در حالی که ایشان مرا پرستش کنند، و چیزی شریک من ندانند". مراد از عبادت، خداپرستی خالص است، به طوری که هیچ شاییه‌ای از شرک- چه شرک جلی و چه شرک خفی- در آن راه نداشته باشد، زیرا:

۱. در این آیه التفاتی از غیبت "بیدلنهم" به تکلم "مرا عبادت کنند" بکار برده.

۲. جمله "يعبدوننى" را با جمله "چیزی را شریک من ندانند" تأکید کرده.

۳. کلمه "شیئا" را نکرده آورده، که خود دلالت می‌کند بر نفی شریک به طور اطلاق.

خلاصه معنا این می‌شود که:

خدا مجتمع آنان را مجتمعی ایمن می‌سازد، تا در آن جز خدا هیچ چیز دیگری پرستش نشود، و هیچ ربی غیر از خدا قائل نباشند.
وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ:

کلمه "ذلک" به طوری که سیاق شهادت می‌دهد اشاره است به موعود.

بنابراین، مناسب‌تر آن است که:

کفر: را به معنای کفران، و در مقابل شکر بدانیم.

فسق: عبارت از بیرون شدن از زی بندگی.

چنین معنا کنیم که: "و هر کس کفران کند و خدا را شکر نگوید، و بعد از تحقق این وعده عوض شکر با کفر و نفاق و سایر گناهان مهلکه، کفران نعمت کند، چنین کسانی کاملاً در فسقند"^{۹۲}

آنچه از سیاق آیه شریفه به نظر می‌رسد این است که:

- بدون شک آیه شریفه درباره بعضی از افراد امت است نه همه امت و نه اشخاص معینی از امت.

- این افراد عبارتند از کسانی که مصدق "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" بوده باشند.

و آیه نص در این معنا است، و هیچ دلیلی نه در الفاظ آیه و نه از عقل که دلالت کند بر اینکه مقصود از آنان تنها صحابه رسول خدا، و یا خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت می‌باشد نیست، و نیز هیچ دلیلی نیست بر اینکه مراد از "الذین" عموم امت بوده، و اگر وعده در آیه متوجه به طایفه مخصوصی از ایشان شده به خاطر صرف احترام از آنان یا عنایت بیشتر به آنان بوده باشد، زیرا همه این حرفها سخنانی خود ساخته و بی دلیل است.

در بیان مراد از استخلاف آنان در زمین نظیر استخلاف نیاکان و امم گذشته دو احتمال است :

۱. اجتماعی صالح از آنان تشکیل دهد، که زمین را ارث ببرنده، آن طور که نیاکان و امم گذشته صحابان قوت و شوکت ارث بردنده، و این استخلاف قائم به مجتمع صالح ایشان است، نه به افراد معینی از ایشان، هم چنان که در امتهای قبل از ایشان قائم به مجتمع بود.

۲. خلافت الهی به معنای ولایت و سلطنت الهی، نظیر سلطنت داود و سلیمان و یوسف بوده باشد، بسیار بعید است، چون از قرآن کریم بعید است که از انبیاء به عبارت "الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" تعبیر فرماید.

و این تعبیر به همین لفظ و یا به معنای آن در بیش از پنجاه مورد در قرآن کریم آمده، و در هیچ جا مقصود از آن انبیای گذشته نبوده، با اینکه گفتگو درباره انبیای گذشته در قرآن کریم بسیار آمده، بله در بعضی موارد به عبارت "رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ" یا "رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي" یا نظیر اینها با اضافه کلمه قبل به ضمیر راجع به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است.

✓ مراد از تمکین دین مرضی آنان در زمین این است که:

دین پسندیده ایشان را پای بر جا بدارد، به طوری که اختلافشان در اصول، و سهل انگاری هایشان در اجرای احکام، و عمل به فروع آن، دین آنان را متزلزل نسازد، و همواره اجتماعی از لکه نفاق پاک باشد.

✓ مراد از تبدیل خوفشان به امنیت این است که:

امنیت و سلام بر مجتمع آنان سایه بیفکند، به طوری که نه از دشمنان داخلی بر دین و دنیای خود بترستد، و نه از دشمنان خارجی، نه از دشمنی علی، و نه پنهانی.^{۹۳}

✓ مراد از جمله "خدای را عبادت می کنند و چیزی را شریک او نمی گیرند":

همان معنای است که لفظ به طور حقیقت بر آن دلالت کند، و آن عبارت است از اینکه اخلاص در عبادت عمومیت پیدا کند و بنیان هر کرامتی غیر از کرامت تقوی منهدم گردد.

آنچه از همه مطالب برآمد این شد:

خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهنده، وعده می دهد که به زودی جامعه ای برایشان تکوین می کند که جامعه به تمام معنا صالح باشد، و از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق پاک باشد، زمین را ارث برد و در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند، ترسی از دشمن از داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان، و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند.

و این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده، و دنیا از روزی که پیامبر ﷺ و آلہ وسلم مبعوث به رسالت گشته تاکنون، چنین جامعه ای به خود نمیدهد، ناگزیر اگر مصدقی پیدا کند، در روزگار مهدی (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) خواهد بود، چون اخبار متواتری که از رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه ای خبر می دهد.

البته این در صورتی است که روی سخن در آیه را متوجه مجتمع صالح بدانیم، نه تنها حضرت مهدی (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف).

سؤال: طبق این نظریه چه معنا دارد که روی سخن را در زمان نزول آیه به "الَّذِينَ أَمْنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" کند در حالی که مهدی (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) آن روز نبود، (نه خودش بود و نه یکی از اهل زمانش).

پاسخ: این سوال ناشی از این است که پرسش کننده میان خطابهای فردی با خطابهای اجتماعی خلط کرده:

چون خطاب دو جور ممکن است متوجه اشخاص شود:

۱. اشخاصی را مورد خطاب قرار دهنده، بدین جهت که خصوصیات خود آنان مورد نظر است. خطاب از مخاطبین به غیر مخاطبین متوجه نمی شود. و شامل آنها نمی گردد، نه وعده اش و نه وعیدش و نه هیچ چیز دیگر ش

۲. همان اشخاص را مورد خطاب قرار بدهند، اما نه از این جهت که شخص خود آنان مورد نظر باشد، بلکه از این جهت که جمعیتی هستند دارای صفاتی معین، اصلًاً اشخاص دخالتی ندارند، خطاب متوجه دارندگان صفات کذایی است، که در این صورت به دیگران نیز متوجه می شود. خطاب آیه نیز از همین نوع است.

اغلب خطابهای قرآنی که یا مؤمنین را مخاطب کرده، و یا کفار را از این قبیل است، و همچنین خطابهایی که متنضم بدوی از اهل کتاب و مخصوصاً یهود است، از این قبیل است، به مخاطبین بدوی می کند به اینکه نیاکان و اجداد چند پشت قبل ایشان چنین و چنان کردند، و همچنین خطابهای متوجه به مشرکین که شما بودید که چنین و چنان کردید، به اینکه اسلاف آنان بودند، نه خود آنان، پس معلوم می شود که روی سخن با دارندگان فلان صفات زشت است.

و مخصوصاً از این قبیل است وعده ای که به یهود داده و فرموده: "فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوقُوا وُجُوهُكُمْ"^{۹۴} که وعده داده شدگان تا زمان تحقق آن وعده و پیشگویی زنده نماندند، و در عین حال روی سخن با یهود عصر نزول است، که شما چنین و چنان می شوید.

و نظری آن وعده در گفتار ذی القرین است، که بنا به حکایت قرآن کریم گفت: "فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَلَّهُ دَكَاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا".^{۹۵} و نیز وعده ای که به مردم داده که قیامت قیام می کند و بساط حیات دنیوی به وسیله نفخه صور بر چیده می شود، چنان که فرمود: "ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَهُ"^{۹۶} که مؤمنین صالح را به عنوان اینکه مؤمن و صالحند وعده ای داده، که اشخاص حاضر در زمان نزول آن را ندیدند و مردند، ولی همین که در آخرین روز از روزگار دنیا افرادی صالح و مؤمن شاهد نفخه صور می شوند، مجوز این شده که این وعده را به همه صالحان مؤمن در همه اعصار، و مخصوصاً افراد حاضر در زمان نزول بدهد.

- ۴۷ | - اگر واقعاً بخواهیم حق معنای آیه را به آن بدھیم (و همه تعصبات را کنار بگذاریم) آیه شریفه جز با اجتماعی که به وسیله ظهور مهدی (عجل اللہ تعالیٰ فرجہ الشریف) به زودی منعقد می‌شود قابل انطباق با هیچ مجتمعی نیست.
- اگر پای مسامحه و سهل انگاری در تفسیر مفردات و جملات آن راه دھیم، آن وقت ممکن است بگوییم مراد از استخلاف "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" استخلاف همه امت است، (نه همان طور که گفتیم دسته‌ای مخصوص).
- سؤال: بعضی می‌پرسند همه امت که مصدق "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" نیستند؟
پاسخ: این از باب تغییب است، که از آن باب به شمس و قمر می‌گوییم: شمسین، (دو آفتاب) یا قمرین (دو ماه). و مراد از تمکین دینشان، آن دین که برایشان پسندیده، این بگیریم که آنان را در دنیا معروف به امت اسلام می‌کند، و دین اسلام را دین ایشان می‌داند، هر چند که هفتاد و سه فرقه شوند، و هر فرقه‌ای فرق دیگر را کافر بداند، و بعضی خون بعضی دیگر را مباح بشمارد، و عرض و مال او را حلال بداند.
- و مراد از تبدیل خوف ایشان به امنیت، و اینکه خدا را بپرستند و چیزی را شریک او نگیرند این باشد که خدا اسلام را عزت و شوکت دهد، و بر بخش معظم معموره زمین گسترده کند که در آن قسمت آزادانه نماز و روزه و حج انجام شود، هر چند که از میان خود آنان امنیت رخت بر بسته باشد، و حق و حقیقت با سکنه آنها وداع کرده باشد.
- که در این صورت موعود به این وعده امت، و مراد از استخلاف ایشان، عزت و شوکتی است که بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم و بعد از رحلت آن جناب نصیب مسلمین شد، ولی اگر معنا این باشد باز وجهی نیست که تنها شامل زمان خلفای راشدین باشد، بلکه بعد از آنان را نیز تا زمان انحطاط خلافت اسلامی شامل می‌شود.^۷

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَإِذْ أُتُوا الْزَكَوَةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

و نماز را بر یا دارید و زکات بدهید و حکم یا می‌بر را اطاعت کنید، امید است که مورد رحمت خدا قرار گیرید و وعده جانشین شدن در زمین و تشکیل جامعه‌ای بر پایه دین اسلام بی ترس از دشمنان، برای شما تحقق یابد (صلی الله علیه وآلہ وسلم)

مناسبی که مضمون این آیه با آیات سابق دارد، می‌رساند که این آیه تتمه آیات سابق است.
" وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ إِذْ أُتُوا الزَّكَوَةَ":

دستور به اطاعت او است، در وظایف و عبادتهایی که برای بندگانش تشریع کرده.

اگر از میان همه وظائف تنها نماز و زکات را یادآوری کرد، برای این بود که:
این دو تکلیف در میان تکالیف راجع به خدا و خلق به منزله رکن است.

" وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ":

انفاذ و لایت آن جناب است در قضاء و در حکومت.

" لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ":

تعلیل برای امر است به مصلحتی که در مأمور به هست، معنای آن به طوری که از سیاق بر می‌آید این است که: خدا و رسول را اطاعت کنید، که در این دو اطاعت امید آن هست که رحمت الهی شامل شما شود، و خدا و عده خود را درباره شما انجاز کند، و یا انجاز آن را زودتر کند، چون بر طرف شدن نفاق از بین مسلمانان، و عمومیت یافتن صلاح و اتفاق کلمه حق، کلید انعقاد مجتمعی است صالح، که هر قسم خیرات به سویش سرازیر می‌شود.

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا وَلَهُمْ أَنَّارٌ وَلَيْسَ أَلْمَصِيرُ

هر گز میندار که کفر بیشگان می‌توانند خدا را در زمین ناتوان کنند و او را از وفا به وعده خود بازدارند. آنان سرانجام شکست خواهند خورد، و جایگاهشان آتش دوزخ است و بی گمان، آن بدجایگاهی است (۵۷)

این آیه تتمه آیات قبل است، و در آن، وعده استخلاف در زمین و تمکین دین و تبدیل خوف به امنیت را که در آیات سابق بود تأکید می‌کند.

پیامبر خود را خطاب می‌کند به خطابی مؤکد، که زنگار، خیال نکنی که کفار خدای را در زمین عاجز می‌کنند، و با نیرو و شوکت خود جلو خدای را از انجاز وعده‌اش می‌گیرند، و این بیان و حقیقت بشارتی است به رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم، به کرامتی که به امت وی کرده،

و اینکه دشمنانش شکست خورده و مغلوب خواهند شد، و چون بشارت به آن جناب بود، لذا او را مخاطب قرار داد، و این التفات را به کار برداشت.

و چون نهی مذکور (خيال مكن) در معنای اين است که به زودی کفار به حکم اجبار دست از معارضه با دين و اهل دين بر می دارند، لذا جمله "وَمَا وَاهِمُ النَّارُ..." را بر آن عطف کرد، و گویا فرموده است: ایشان در دنيا شکست خورده، و در آخرت در آتش منزل می کنند، که بد بازگشت گاهی است.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَدِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكُتُ أَيْمَنُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَلْعُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ ثَلَثَ مَرَاتٍ
 مِنْ قَبْلِ صَلَوةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَوةِ الْعِشَاءِ ثَلَثُ عَوَارَاتٍ لَكُمْ
 لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
 لَكُمُ الْآيَتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۚ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَلُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلَيَسْتَعْذِنُوَا كَمَا آسْتَعْذَنَ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۚ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ الْإِنْسَاءِ
 الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرُ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ
 يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۖ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَمِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا
 عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَمَهَاتِكُمْ
 أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَمِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
 أَوْ بُيُوتِ خَالِتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا
 جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسِلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ تَحْيَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَّكَةً طَيِّبَةً
 كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ
 وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُو عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَدِنُوْهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَدِنُونَكَ أُولَئِكَ
 الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا آسْتَعْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَادَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَآسْتَغْفِرُهُمْ
 اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءٍ بَعْضُكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ
 الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِأً فَلَيَحْذِرُ الَّذِينَ تُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةً أَوْ يُصِيبَهُمْ
 عَذَابًا أَلِيمًا أَلَا إِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ
 فَيَنْبَغِي لَهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ يَكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۖ

بيان آيات

این آیات بقیه احکامی که گفتیم در این سوره آمده بیان می کند، و سوره با همین آیات ختم می شود، و در آن اشاره است به اینکه خدای سبحان آنچه تشريع می کند به علم خود می کند، و به زودی حقیقت (و مصالح واقعی احکامش) برای مردم در روزی که به سویش باز می گردد روشن می شود.

حَكِيمٌ

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءاْمَنُوا لِيَسْتَعْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلْوَةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنْ الظَّهِيرَةِ وَمَنْ بَعْدِ صَلْوَةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جَنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّفُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

اوه، کسانی، که ایمان آورده اید، باید بر دگانتان و نیز نوجوانانتان که به حد بلوغ رسیده اند، هنگام ورود به خانه های شما، در هر شباني روز سه مرتبه از شما اجازه بگیرند: بیش از نماز صبح، و در نیمروز آن گاه که نیاز های خود را از قرنیز ببرند، و پس از نماز عشا. این سه زمان، زمان هایی هستند که شما دوست نمی دارید دیگران از وضع شما در آنها آگاه شوند، و شایسته است که بر دیگران یوشیده بمانند. ولی، پس از این سه زمان، نه بر شما گناهی، است که آنان را به اجازه خواستن فرمان ندهید، و نه بر آنان گناهی، است که اجازه نگیرند، حیرا که رفت و آمدشان بر گرد شما بسیار است و همه بر گرد دیگر، می خرد، و اجازه خواستن بدری، ملال آور است. خداوند احکام دین خود را که از نشانه های اوست این گونه برای شما بیان می کند، و خدا به احکامی که مورد نیاز شماست دانست و آنچه برای شما مقرر می دارد بر اساس حکمت اوست (۵۸)

وضع ثیاب:

- در جمله "تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ" به معنای کندن لباس.
- کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند. ظهیره: به معنای وقت ظهر است.

عورت:

- به معنای عیب است.
- اگر آن را عورت نمایده اند، چون هر کس عار دارد از اینکه آن را هویدا کند.
- شاید مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود.

پس جمله "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" دنباله جمله سابق است که می فرمود: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا...، که حکم می کرد به اینکه داخل شدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه:

ایه مورد بحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون در خصوص غلامان و کنیز کان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می داند، و بیش از آن را واجب نمی داند.

"لِيَسْتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ":

معنايش این است که به ایشان دستور دهید که از شما اجازه دخول بخواهند، و از ظاهر جمله "مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" بر می آید که مراد از آن تنها غلامان است (چون کلمه "الذین" برای مردان است، نه کنیزان)، هر چند که لفظ عمومیت دارد، و اگر آن خاص را به لفظ عام تعییر کرده، از باب تغییب است، و از روایت هم این اختصاص برمی آید، که به زودی روایتش خواهد آمد.

"الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلْمَ":

اطفالی است که به حد تمیز رسیده اند، ولی بالغ نشده اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز جمله "ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ" است. و منظور از جمله "ثَلَاثَ مَرَاتٍ" سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن را تفصیل داده، و فرموده: اول قبل از نماز فجر.

دوم هنگام ظهر که به خانه می آید و جامه می کنید.

سوم بعد از نماز عشاء.

و در جمله "ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ" به وجه حکم اشاره نموده و می فرماید: این سه موقع سه عورت است برای شما، که طبعاً شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع شود.

"لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جَنَاحٌ بَعْدَهُنَّ":

معنايش این است که مانع نیست که بعد از این سه موقع مأمور شان نکنید به اجازه دخول خواستن و مانع هم برای ایشان نیست که از شما استیزان نکنند.

"طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بِعَضُّكُمْ عَلَى بَعْضٍ":

به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور) اشاره نموده و می‌فرماید: چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائماً در آمد و شد، و خدمتند. پس تنها در اجازه خواستن به این سه هنگام اکتفاء کنند.
"كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ":

یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می‌کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد "وَاللَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ" احوال شما را می‌داند، و آنچه را که حکمت اقتضاء می‌کند نیز مراعات می‌کند.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلَيَسْتَعِذُنَّوْا كَمَا أَسْتَعِذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ إِيمَانَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و هنگامی، که کودکان شما به حد بلوغ رسیدند، باید براهم، ورود به خانه شما اجازه بگیرند؛ جنان که مردان و زنانی، که بیش از آنان بالغ شدند، اجازه می‌خواستند. خداوند احکام دین خود را که از نشانه‌های اوست، این گونه براهم، شما به روشنی بیان می‌کند. و خداوند به احکامی که مورد نیاز شماست داناست، و آنچه برای شما مقرر می‌دارد بر اساس حکمت اوست (۵۹)

این جمله بیانگر این حقیقت است که حکم مذکور، یعنی استیدان در سه نوبت برای اطفال تا مدتی معین معتبر است، و آن رسیدن به حد بلوغ است، و بعد از آن باید مانند کسانی که قبل از سن آغاز اجازه بگیرند، "خدا این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیم و حکیم است".

وَالْقَوْاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرُ مُتَّبِّرِ جَنَاحٌ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ حَيْرَ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و بر زنانی، که در اثر سالخوردگی، از زنشوی، بازنشته و امیده، به ازدواج ندارند گناهی، نیست که لباس‌های خود را فرو گذارند بی‌آن که زیبایی‌های خود را نمایان سازند؛ و اینکه پاکدامنی پیشه سازند و حجاب خویش را رعایت کنند بهتر و شایسته‌تر است. و خدا شنوا و داناست (صلی الله علیه و آله وسلم ۰۰)

قواعد: جمع قاعده است، که به معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری اش میل به او نمی‌کند، "الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا":

وصفتی توضیحی برای کلمه قواعد است، و بعضی گفته‌اند: کلمه مذکور به معنای زنی است که از حیض یائسه شده باشد، و وصف بعد از آن صرفا برای رفع اشتباه است.

تبریج:

- مجمع‌البيان گفته به معنای این است که زن محاسن و زیبایی‌های خود را که باید بپوشاند اظهار کند.
- در اصل به معنای ظهر بوده، برج را هم به همین جهت برج نامیده‌اند، که بنایی است ظاهر و پیدا.^{۹۸}
- این آیه در معنای استثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که:

بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می‌توانند بی‌حجاب باشند، البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند.
"وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ حَيْرَ لَهُنَّ":

کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورد نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است.
"وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ":

تعلیل حکمی است که تشریع کرده، و معنایش این است که خدا شنوا است آنچه را که زنان به فطرت خود در خواستش را دارند، و دانا است به احکامی که به آن محتاجند

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِبَابِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَمْهِتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِحْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَمِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَانًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ تَحْيَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَّكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَلْيَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَعَقَّلُونَ ﴿٦﴾

بر نایینا و بر لنگ و بر شما گناهی، نیست که از خانه‌ها، خودتان یا از خانه‌ها، یدراننان یا خانه‌ها، بر ادرافتان یا خانه‌ها، خواه‌راتنان یا خانه‌ها، عموهایاتان یا خانه‌ها، عمه‌هایاتان یا خانه‌ها، دایه‌هایاتان یا خانه‌ها، خاله‌هایاتان یا خانه‌ها، که مخازن خوراکی، آنها را در اختیار دارید یا خانه دوستان غذایی، بخورید. بر شما و آنان گناهی، نیست که دسته جمعی، یا به تنهایی، جدا غذا بخورید. شما باید آداب و رود به خانه دیگر، ان را رعایت کنید و هنگامی، که به خانه‌ها، درآمدید، به یکدیگر سلام کنید که سلام درودی، است مبارک و خوشایند که از جانب خدا مقرر شده است. خداوند احکام دین خود را که از نشانه‌های اوست، این گونه برای شما به روشنی بیان می‌کنند، شاید داش دین بیاید و آن را به کار بندید (صلی الله علیه و آله وسلم ۱)

ظاهر آیه این است که:

در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و افساد.

"لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ... وَ لَا عَلَى أَنفُسِكُمْ":

در عطف "علی اَنفُسِكُمْ" که عطف به ما قبل خود شده، دلالت است بر اینکه:

شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشد، بلکه از باب این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در اعضاء دارند احیاناً نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، والا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست.

"مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِبَابِكُمْ...":

در اینکه خانه‌هایاتان را با خانه‌های خویشاوندان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه:

در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی‌گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می‌کنید.

علاوه بر این کلمه "بیوتکم" شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود هم چنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد.

"أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ":

مفاتح: جمع مفتاح و به معنای مخزن است.

معنای جمله این است که:

حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان، (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است)، و هر جا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشد.

"أَوْ صَدِيقِكُمْ":

این جمله عطف است بر ما قبل، به تقدیر کلمه "بیت" چون سیاق آن را می‌رساند، و تقدیر" و یا خانه صدیقتان" بوده است.

"لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَانًا":

اشتات:

- جمع "شت" است، و شت مصدر است که به معنای تفرق است.

- اگر در معنای متفرق استعمال شده به منظور مبالغه بوده، و باز به همین منظور به صیغه جمع آمده.

- ممکن هم هست مصدر نباشد، بلکه صفت باشد، به معنای متفرق، هم چنان که کلمه حق، وصفی است به معنای حق دار.

و معنای آیه این است که گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جدا جدا. و این آیه هر چند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است.^{۹۹}

"فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلَّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً...":

بعد از آنکه گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود: "و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سلام کنید".

"سلام کردن بر خود":

- مقصود سلام کردن بر هر کسی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود: "بر اهل آن سلام کنید"، خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برساند، چون همه انسانند، خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است.

- بعيد هم نیست که مراد از جمله "فَسَلَّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ" این باشد که وقتی کسی داخل بر اهل خانه‌ای شد، بر آنان سلام کند، و ایشان جواب سلامش را بدهند.

"تحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً":

این جمله حال است، یعنی در حالی که سلام تحيیتی است از ناحیه خدا، چون او تشریعش کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسلمانان با آن یکدیگر را تحيیت گویند، و آن تحيیتی است مبارک و دارای خیر بسیار، و باقی و طیب، چون ملایم با نفس است. آری، حقیقت این تحيیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد.

خدای سبحان سپس آیه را با جمله "كَذِلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ" ختم کرد، که تفسیرش گذشت.
"الْعَلَّامُ تَعَقِّلُونَ":

یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگهی یابید و به آن عمل کنید، برخی این طور معنا کرده‌اند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِيمَانُهُمْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُمْ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَدْهُبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوْهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَانِهِمْ فَأَذِنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

مؤمنان راستین تنها کسانی‌اند که به خدا و بیامیرش ایمان آورده‌اند، و هنگامی که با بیامیرش بر سر کاره، که مربوط به جامعه اسلامی است گرد آمده‌اند، بیش از آن که از او اجازه بگیرند، از فزد و بیرون نمی‌روند. کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، اینانند که به خدا و بیامیرش ایمان دارند. یس اگر برای از کارهای خود از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواهی اجازه ده و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزند و مهریان است (صلی الله علیه وآلہ وسلم ۲)

"الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ":

ذکر این جمله برای بیان مؤمنین با اینکه معنای کلمه مؤمنین روش بود برای این بود که:

دلالت کند بر اتصافشان به حقیقت معنای ایمان، و معنایش این است که مؤمنین عبارتند از آنهایی که به خدا و رسولش ایمان حقیقی دارند، و به وحدانیت خدا و رسالت رسولش باور و اعتقاد قلبی دارند.

و به همین جهت دنبالش فرمود: "و چون با او بر سر امری اجتماع و اتفاق می‌کنند، نمی‌روند تا اجازه بگیرند" و مقصود از امر جامع امری است که خود به خود مردم را دور هم جمع می‌کند، تا درباره آن بیندیشند و مشورت کنند، و سپس تصمیم بگیرند، مانند جنگ و امثال آن.

و معنای آیه این است که:

چون با رسول او بر سر امری از امور عمومی اجتماع می‌کنند، پی کار خود نرفته و از آن جناب روی نمی‌گردانند، مگر بعد از آنکه کسب اجازه کرده باشند.

و چون چنین بود، دنبالش فرمود: "کسانی که از تو اجازه می‌گیرند کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند" و این در حقیقت به منزله عکس صدر آیه است، تا دلالت کند بر ملازمه و اینکه ایمان از کسب اجازه جدا نمی‌شود.

"فَإِذَا أَسْتَأْذُنُوكَ لِيَعْضُ شَأْنِهِمْ فَأَذْنُ لِمَنْ شِئْتُ مِنْهُمْ":

در این جمله خدای تعالیٰ رسول گرامی خود را اختیار می‌دهد که به هر کس خواست اجازه رفتن بدهد، و به هر کس خواست ندهد. "وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ":

در این جمله رسول گرامی خود را دستور می‌دهد تا به منظور دلخوش کردن آنان، و اینکه رحمتی باشد برای آنان، از خدا برایشان طلب مغفرت کند.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِأَ
فَلَيَحْذِرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فراخوانی پیامبر را در میان خود مانند فراخوانی یکدیگر قرار نهید؛ اگر پیامبر شمارا برای کاره، فراخواند، حاضر شوید، و به اجازه او از نزدش خارج نشود. قطعاً خداوند کسانی از شما را که آهسته آهسته و دریناه دیگران از حضور پیامبر بیرون می‌روند، می‌شناسد. می‌باشد که از فرمان پیامبر سریچی می‌کنند بترسند از این که بلاعی به آنان رسید یا عذابی دردناک به سراغشان آید (صلی الله علیه وآلہ وسلم ۳)

دعاء رسول: به معنای این است که آن جناب مردم را برای کاری از کارها دعوت کند، مانند:

- دعوتشان به سوی ایمان و عمل صالح.
- به سوی مشورت در امری اجتماعی و به سوی نماز جماعت.
- امر فرمودنش به چیزی از امور دنیا و آخرتشان.

همه اینها دعا و دعوت او است.

"قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِأَ":

این جمله شاهد معنای بالاست و نیز تهدیدی که دنبال آیه درباره مخالفت امر آن جناب آمده، و شهادت این دو فقره بر مدعای ما روشن است، و این معنا با آیه قبلی هم مناسبتر است، زیرا در آن آیه مدح می‌کرد کسانی را که دعوت آن حضرت را اجابت می‌کردند، و نزدش حضور می‌یافتد، و از او بدون اجازه‌اش مفارقত نمی‌کردند، و این آیه مذمت می‌کند کسانی را که وقتی آن جناب دعوتشان می‌کند سر خود را می‌خارانند، و اعتنایی به دعوت آن جناب نمی‌کنند.^{۱۰۰}

تسلل:

- از "سل سیف" یعنی بیرون کردن شمشیر از غلاف گرفته شده.
- در آیه مورد بحث به معنای این است که کسی خود را از زیر بار و تکلیفی به طور آرام بیرون بکشد، که دیگران نفهمند.

لواذا:

- به معنای ملاوذه است.
- "ملاوذه" آن است که انسانی به غیر خود پناهنده شده و خود را پشت سر او پنهان کند.

معنای آیه این است که:

خدای عز و جل از میان شما آن کسانی را که از ما بین مردم با حیله و تزویر بیرون می‌شوند، در حالی که به غیر خود پناهنده می‌شوند و به این وسیله خود را پنهان می‌کنند و هیچ اعتنایی به دعوت رسول ندارند، می‌شناسد.

"فَلَيَحْذِرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ":

ظاهر سیاق آیه با در نظر داشتن معنایی که گذشت، این است که ضمیر "عن امره" به رسول خدا بر می‌گردد، و امرش همان دعای او است، در نتیجه:

آیه شریفه کسانی را که از امر و دعوت آن جناب سر می‌تابند، تحذیر می‌کند از اینکه بلا و یا عذابی دردناک به آنان برسد.^{۱۰۱}

أَلَا إِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبَّهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ

آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست و او به ملک خویش آگاه است و قطعاً می‌داند که شما در چه حالی هستید و چه نیازی دارید و چه آینینه، راه، شما ضروری است، بس همان را برایتان مقرر کرده است؛ و نیز خبر دارد از روزی، که همگان به سوی او بازگردانده می‌شوند و آنان را به حقیقت آنچه کرده‌اند آگاه می‌کند، و خدا به هر چیزی دانست (صلی الله علیه و آله وسلم ۴)

این جمله بیان عمومیت ملک است، و اینکه هر چیزی بدون استثناء مملوک خدای سبحان و قائم به او است.

پس به همین دلیل:

با جمیع خصوصیات وجودش معلوم برای او است پس او آنچه را که وی بدان محتاج باشد می‌داند، و مردم هم یکی از موجوداتند، که خدا به حقیقت حالشان و آنچه بدان نیازمندند آگاه است. پس می‌فهمیم که آنچه از شرایع دین هم که برای آنان تشریع کرده اموری است که در حیاتشان بدان نیازمندند، هم چنان که ارزاقی که برایشان آفریده مورد حاجتشان بوده، و بدون آن بقاء و دوام نخواهد داشت. "قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ" - او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید، و حقیقت حال شما را آگاه است، و می‌داند که چه احتیاجاتی دارید:

به منزله نتیجه‌ای است که بر حجت مذکور مترب می‌شود، و معنایش این است که:

مالکیت خدا بر شما و هر چیز دیگر مستلزم علم او به حال و احتیاجات شما است، آری، او به علت اینکه مالک شما است، می‌داند که چه قسم شریعت و احکامی مورد احتیاج شما است، همان را برایتان تشریع نموده، و بر شما واجب می‌کند.

"وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبَّهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلَيْمٌ" :

عطاف است بر جمله "ما آنتم علیه" و معنایش این است که او هم در دنیا عالم به احوال شما است، و هم در روزی که به سویش باز می‌گردید، یعنی روز قیامت که در آن روز هر کسی را به حقیقت عملی که کرده خبر می‌دهد، و خدا به هر چیزی دانا است. خدای تعالی در این جمله ذیل، مردم را تحریک بر اطاعت و انقیاد نسبت به احکام شرع خود، و عمل به آن فرموده، به این بیان که به زودی ایشان را به حقیقت اعمالشان خبر می‌دهد، هم چنان که در صدر آیه تحریک می‌کرد به اینکه شرع را پیذیرند، چون خدا آن را تشریع کرده، که عالم به حوايج مردم است، و این شريعت حوايج آنان را بر می‌آورد.

بحث روایی

آیه ۲

کافی- محمد بن سالم- امام باقر(علیه السلام): در ضمن حدیث فرمود: سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده، و شاهد صدق این سخن این است که خدای تعالی در سوره نساء فرمود: "و آن دسته از زنان شما که عمل زنا مرتكب می‌شوند علیه آنان استشیاد کنید به چهار نفر از خودتان، که اگر شهادت دادند ایشان را در خانه‌ها زندانی کنید تا بمیرند، و یا خدای تعالی راه نجاتی بر ایشان قرار دهد" و در سوره نور به عنوان جعل و قرارداد راه نجات فرموده: "سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَ قَرَضْنَاهَا وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الرَّأْيَةُ وَ الرَّأْيُ فَاقْبَلُوا إِلَيْهِ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِائَةً حَلْدَةً وَ لَا تَأْخُذُكُمْ بِمَا رَأَفْتُمْ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَتُبْشِّرَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" ^{۱۰۲}

تفسیر قمی- ابی الجارود- امام باقر(علیه السلام): در ذیل جمله "وَ لَتُبْشِّرَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" فرموده‌اند: یعنی بینند تازیانه زدن به ایشان را "طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ" و مردم را برای دیدن آن دعوت و جمع کنند.

تهذیب- غیاث بن ابراهیم- از جعفر از پدرش از امیر المؤمنین(علیه السلام): در ذیل جمله "وَ لَتُبْشِّرَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ" فرمود: مقصود از دین الله اقامه حدود خدا است و در ذیل جمله "وَ لَتُبْشِّرَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ" فرمود: طائفه، یک نفر را هم شامل می‌شود.

آیه ۳

کافی

۱. محمد بن سالم- امام ابی جعفر(علیه السلام) :

در ضمن حدیث فرمود آیه "الرَّأْيَ لَا يُنْجِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً" در مدینه نازل شد، و در این آیه خدای تعالی زناکار از زن و مرد را مُؤمن ننامید، و هیچ اهل علمی شک ندارد که رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود: زناکار در حالی که زنا می‌کند مؤمن نیست، و دزد هم در حالی که دزدی می‌کند مؤمن نیست، چون این گونه افراد وقتی به چنین عملی دست می‌زنند ایمان از وجودشان کنده می‌شود، آن طور که پیراهن از تکه می‌شود.^{۱۰۵}

۲. زراره- از امام صادق (علیه السلام) از معنای آیه "الرَّأْيَ لَا يُنْجِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً" سؤال کردم: فرمود: اینها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شہرت داشتند، و مردم به این عنوان آنها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه و سلم می‌باشند پس هر کس که حد زنا بر او جاری شد و یا متهیم به زنا شد سزاوار نیست مردم با او ازدواج کنند تا او را به توبه بشناسند و توبه‌اش شہرت پیدا کند.^{۱۰۶}

مؤلف:

۱. کافی- ابی الصباح: مثل این روایت را نقل کرد.

۲. کافی- محمد بن سالم- ابی جعفر(علیه السلام): ایشان مردان و زنانی بودند که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم مشهور به زنا بودند. پس خدای تعالی مردم را از این مردان و زنان نبی فرمود، و مردم امروز هم به مانند مردم آن روز می‌باشند پس کسی که معروف به زنا شده و یا حد بر او جاری شده باشد، باید از ازدواج با او خودداری کنند تا وقتی که توبه‌اش شناخته و معروف شود.^{۱۰۷}

۳. کافی- حکم بن حکیم- امام صادق(علیه السلام): این تنها مربوط به زناکارهای علی است، و اما اگر کسی احیاناً زنایی کند و توبه نماید، هر جا بخواهد می‌تواند ازدواج کند.^{۱۰۸}

الدرالمنتور

۱. عبد الله بن عمر: زنی بود که او را مهجزول می‌نامیدند، و به مردی زنا می‌داد، به شرطی که خرجی او را بدهد، پس یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم خواست او را تزویج کند خدای تعالی این آیه را فرمود: "زن زناکار را نمی‌گیرد مگر مرد زناکار با مشرک".

مؤلف:

قریب به این معنا از عده‌ای از نویسنده‌گان جوامع از مجاهد نقل شده.^{۱۰۹}

۲. ابن ابی حاتم از مقاتل: وقتی مهاجرین مکه به مدینه آمدند به جز چند نفر انگشت شمار همه در شدت تنگی بودند، در شهر مدینه هم گرانی و قحطی بود، و نیز در بازار مدینه فاحشه‌های علی و رسمی بود از اهل کتاب، و اما از انصار یکی امیه دختر کنیز عبد الله بن ابی بود، و یکی دیگر نسیکه دختر امیه بود، که از مردی از انصار بود، و از این کنیز زادگان انصار عده‌ای بودند که زنا می‌دادند، و هر یک به در خانه خود بیرقی افراشته بود تا مردان بفهمند اینجا خانه یکی از آن زنان است، و این زنان از همه اهل مدینه زندگی بهتری داشتند، و بیش از همه به دیگران کمک می‌کردند. پس جمعی از مهاجرین برای نجات از قحطی و گرسنگی با اشاره بعضی تصمیم گرفتند با این زنان ازدواج کنند، تا به این وسیله معاشرشان تأمین شود. یکی گفت خوب است قلا از رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم دستور بگیریم، پس نزد رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم شده گفتند: یا رسول الله گرسنگی بر ما شدت کرده، و چیزی که سد جوع ما کند پیدا نمی‌کنیم، و در بازار فاحشه‌هایی از اهل کتاب و کنیز زادگانی از ایشان و از انصار هستند که با زنا کسب معاش می‌کنند، آیا صلاح هست ما با آنان ازدواج کنیم و از زیادی آنچه به دست می‌آورند استفاده کنیم البته هر گاه زندگی خودمان راه افتاد، و بی نیاز از ایشان شدیم، رهایشان می‌کنیم؟ در این هنگام خدا این آیه را فرمود: "الرَّأْيَ لَا يُنْجِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَ" - و بر مؤمنین حرام کرد ازدواج با زناکاران را که علی زنا می‌دادند.^{۱۱۰}

مؤلف: این دو روایت سبب نزول آیه "الرَّأْيَ لَا يُنْجِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَ" را بیان کرده، نه شأن نزول جمله "الرَّأْيَ لَا يُنْجِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَ" را.

مجمع‌البیان - ابن عباس: سعد بن عباده وقتی آیه قذف را شنید از تعجب گفت: "به به، اگر به خانه درآیم و بینم که مردی میان رانهای فلانی است هیچ سر و صدای نکنم، تا بروم چهار بیکانه دیگر را بیاورم، جریان را نشان آنان بدهم؟ اگر چنین چیزی پیش بباید به خدا سوگند که تا من بروم چهار نفر را بیاورم، آن مرد کارش را تمام کرده، می‌رود، در نتیجه اگر از دهانم بپرون نکم هشتاد تازیانه به پشم فرود خواهد آمد.

مجمع‌البیان در ذیل آیه "إِلَّاَذْدِينَ تَأْبُوا" گفته: مفسرین در این استثناء اختلاف کردند که به کجا بر می‌گردد و در آن دو قول گفته‌اند:

۱. اینکه تنها به فسق بر می‌گردد، و نه به جمله "وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبْدًا"

۲. اینکه به هر دو جمله بر می‌گردد، پس اگر قذف کننده‌ای توبه کند شهادتش قبول می‌شود، چه حد خورده باشد و چه نخورده باشد (نقل از ابن عباس) تا آنجا که می‌گوید: این نظریه قول امام باقر و امام صادق ^{۱۱۱} نیز هست

در الدرالمنثور - سعید بن مسیب: سه نفر علیه مغیره بن شعبه شهادت به زنا دادند، و زیاد که چهارمی بود از دادن شهادت خودداری کرد، در نتیجه آن سه نفر به دستور عمر حد خوردن، و عمر به ایشان گفت: توبه کنید تا شهادت‌تان پذیرفته شود و نفر توبه کردد و ابویکره توبه نکرد، و هیچ وقت هم شهادتش پذیرفته نشد، و این ابویکره برادر مادری زیاد بود، و چون زیاد کرد آنچه را که کرد (و خود را پسر ابو سفیان و مادرش را زناکار معرفی نمود) ابویکره سوگند خورد که تا هر چند که زنده است با او حرف نزنند و حرف نزد تا مرد.

تهدیب - حلبي - امام صادق عليه السلام: اگر برده به حر نسبت زنا دهد هشتاد تازیانه می‌خورد، و آن گاه فرمود: این از حقوق الناس است.

رسول خدا صل الله عليه و آله و سلم: ای گروه انصار نمی‌شنوید که سعد چه می‌گوید؟ گفتند: يا رسول الله (صل الله عليه و آله و سلم) بزرگ ما را ملامت مکن، چون او مردی بسیار غیرتمند است، و به همین جهت جز با دختران باکره ازدواج نکرده، و هیچگاه زنی را طلاق گفته، تا مبادا کسی از ما جرأت کند و مطلقه او را بگیرد، خود سعد بن عباده گفت: يا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، به خدا سوگند من این حکم را جز حکم خدا نمی‌دانم، و لیکن به خاطر همان اشکالی که به ذهنم آمد و عرض کردم از این حکم تعجب کردم، حضرت فرمود خدا غیر از این را نخواسته، سعد گفت صدق الله و رسوله، به گفته خدا و رسول ایمان دارم.

پس چیزی نگذشت که پسر عمومی داشت به نام هلال بن امیه از باع آمد در حال که دید مردی با زنش جمع شده، پس صبح نزد رسول خدا (صل الله عليه و آله و سلم) رفت و گفت: دیروز عصر به خانه آمدم و دیدم که مردی با او است، و با دو چشم خود دیدم و با دو گوش خود شنیدم، رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم خیلی ناراحت شد، به طوری که کراحت از رخساره‌اش مشاهده گشت، هلال گفت مثل اینکه می‌بینم ناراحت شدید، به خدا قسم که من راست می‌گویم، و امیدوارم که خدا فرجی فراهم کند، رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم تصمیم گرفت او را بزند.

راوی می‌گوید: پس انصار جمع شدند، گفتند: ما به همان حرفی که دیروز سعد می‌گفت: مبتلا شدیم، آیا راضی شویم که هلال تازیانه بخورد، و برای ابد شهادتش مردود گردد؟ پس وحی نازل شد. همین که شنیدند وحی نازل شده سکوت کردند، آن وحی عبارت بود از آیه "وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاحَهِمْ".

پس رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود: ای هلال بشارت باد تو را که خداوند فرج قرار داد، همان فرجی که آرزویش می‌کردي، پس فرمود، بفرستید تا همسر او بباید، پس رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم میان این زن و شوهر ملاعنه کرد بعد از آن که لعan تمام شد رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم میان آن دو تفرقه افکند، و حکم کرد که فرزند از آن زن باشد، در حالی که پدر معینی نداشته باشد، ولی مردم هم فرزند او را به بدی نسبت ندهند.

آن گاه فرمود: "اگر چنین و چنان بیاورد برای شوهرش آورده، و اگر چنین و چنان بیاورد برای کسی آورده که درباره‌اش این حرفها زند".

احتمال دارد به صورت استفهام فرموده باشد یعنی حکم خدا چنین است آیا به رسم جاهلیت عمل کنیم که قیافه‌شناس بگوید اگر چنین و چنان است از شوهر اوست و گرنه از دیگران؟.

مُؤْلِف: این روایت را در الدرالمنثور از عده‌ای از ارباب جوامع از ابن عباس روایت کرده است.

تفسیر قمی در ذیل جمله "وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاحَهِمْ... إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ": این آیه درباره لعan نازل شده، و سبب نزولش این بوده که وقتی رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم از جنگ تبوک برگشت عویمر بن ساعده عجلانی که از انصار است نزدش آمد، و گفت: يا رسول الله همسر من به شریک بن سمحاء زنا داده، و از او حامله شده، رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم از او روی بگردانید، عویمر مجدد سخن خود را تکرار کرد، و رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم روی گردانید، تا چهار مرتبه این کار تکرار شد.

پس رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم به خانه‌اش رفت و آیه لعan بر او نازل شد. پس برای نماز عصر بپرون شد و بعد از نماز به عویمر فرمود: برو همسرت را بیاور که خدا آیه قرآنی درباره شما زن و شوهر نازل کرده. پس مرد نزد زن آمد و گفت رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم تو را می‌خواهد، زن که زن آبرومندی بود با جمعی از قوم خود آمد، همین که داخل مسجد شد رسول خدا به عویمر فرمود: بروید نزدیک منبر و آنچا ملاعنه کنید! عویمر پرسید چگونه ملاعنه کنیم؟ فرمود پیش بیا و بگو: خدا را شاهد می‌گیرم که من در آنچه به این زن نسبت داده‌ام از راستگویانم، عویمر جلو منبر آمد و یک بار صیغه لعan را جاری کرد، حضرت فرمود:

اعاده کن دوباره خواند، تا چهار بار، فرمود: در نوبت پنجم بگو که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم: آن گاه حضرت فرمود "مواظیب باش که لعنت، دعای مستجابی است، اگر دروغ بگویی تو را خواهد گرفت".

آن گاه باو فرمود: برو کنار و به همسرش فرمود: مثل او شهادت بد، و گرنه حد خدا را بر تو جاری می‌کنم، زن به صورت افراد فامیلش نگریست و گفت: من این روپها را در این شبکه سیاه نمی‌کنم، پس نزدیک منبر آمد و گفت خدا را شاهد می‌گیرم که عویمر در این نسبت که به من بسته از دروغگویان است، حضرت فرمود: اعاده کن، تا چهار نوبت اعاده کرد سپس فرمود: حالا خودت را لعنت کن اگر او از راستگویان باشد، زن در نوبت پنجم گفت غصب خدا بر من باد اگر چنانچه عویمر در نسبتی که به من داده از راستگویان باشد، حضرت فرمود: وای بر تو! این نفرین مستجاب است! اگر دروغگو باشی تو را می‌گیرد.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم به شوهرش فرمود: برو که دیگر تا ابد این زن بر تو حلال نیست، گفت پس آن مالی که من به او داده‌ام چه می‌شود؟ حضرت فرمودند. اگر تو در این نسبت که به او دادی دروغگو باشی که آن مال از خود این زن نیز از تو دورتر شده است، و اگر راست گفته باشی آن مال مهریه این زن، و عوض کامی است که از او گرفته‌ای، و رحم او را برای خود حلال کرده‌ای، (تا آخر حدیث).^{۱۶}

۱۹ آیه

کافی- علی بن ابراهیم - امام صادق (علیه السلام): هر کس درباره مؤمنین چیزی بگوید که با دو چشم خود دیده و با دو گوش خود شنیده باشد، تازه از کسانی خواهد بود که دوست دارند فحشاء در بین مؤمنین منتشر شود.^{۱۷}

مؤلف:

۱. تفسیر قمی - قمی- امام صادق (علیه السلام)^{۱۸}

۲. امالی- صدوق- ابن ابی عمير- امام صادق (علیه السلام)^{۱۹}

۳. اختصاص- مفید- امام صادق (علیه السلام) به طور مرسل نقل کرده.^{۲۰}

۴. اختصاص- مفید- اسحاق بن عمار- امام صادق (علیه السلام): رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: هر کس عمل زشتی را اشاعه دهد، مثل کسی می‌ماند که آن را باب کرده باشد.^{۲۱}

۲۲ آیه

مجموع البیان :

۱. بعضی گفته‌اند: آیه "وَ لَا يَأْتِي أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ..." درباره این بکر و مسطح بن افائه و پسر خاله وی نازل شده و او از مهاجرین، و از جمله بدرین و مردی فقیر بود، و ابویکر زندگی اش را تأمین می‌کرد و خرجی اش را می‌داد، همین که در قضیه افک شرکت جست، ابویکر نفعه‌اش را قطع کرد، و سوگند خورد که تا ابد کمترین نفعی به او نرساند، ولی وقتی آیه فوق نازل شد، به روش نخست خود برگشت و گفت به خدا سوگند من دوست می‌دارم خدا مرا بیامزد، و به خدا تا زندگان این مرسوم را از او قطع نمی‌کنم، (نقل از ابن عباس و عایشه و ابن زید).

۲. بعضی گفته‌اند: درباره جماعتی از صحابه نازل شده، که سوگند خورد بودند به هیچ یک از کسانی که در داستان افک حرفي زندگی اتفاق و صدقه ندهند، و با ایشان موالسات نکنند، (نقل از ابن عباس و غیر او).^{۲۲}

مؤلف: این روایت را الدرالمنثور هم از ابن جریر و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده.^{۲۳}

تفسیر قمی- ابی الجارود- امام باقر (علیه السلام): درباره آیه "وَ لَا يَأْتِي أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى" فرمود: منظور از "اولی الْقُرْبَى" خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلمی باشد، و در آیه "وَ الْمُسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيُعْفُوا وَ لِيُصْفَحُوا" فرمود: بعضی از شما از بعضی دیگر گذشت کند و از یکدیگر درگذرید. و اگر چنین کنید رحمت خداوند بر شماست. خداوند می‌فرماید: "أَلَا تُجِيئُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ عَفُورٌ"^{۲۴} ترجیم.^{۲۵}

۲۳ آیه

کافی- محمد بن سالم- امام باقر(علیه السلام): در ضمن حدیث فرمود: آیه "وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْكَمَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَأَخْلِدُوهُمْ تَمَانِينَ جَلَدَهُ وَ لَا تَقْبِلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَأْتُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ" در مدینه نازل شد. و خدای تعالی از نامیدن چنین کسانی در صورتی که به عمل افتراء ادامه دهنده به نام مؤمن در بیغ نموده و فرموده است: "أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا تَمَنَّ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتُوْنَ" و در جای دیگر فاسق را از اولیای شیطان خوانده، و فرموده: "إِلَّا إِلِيَّسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَسَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ"^{۲۶} و در جای دیگر رامی محصنات را ملعون خوانده و فرموده: "إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْكَمَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشَهَّدُ عَلَيْهِمُ الْسَّيِّئَاتِمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلَهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ".^{۲۷}

و البته حوار علیه مؤمن شهادت نمی‌دهد، بلکه علیه کسی شهادت می‌دهد که کلمه عذاب درباره اش حتمی شده، و اما مؤمن نامه‌اش را به دست راستش می‌دهند، هم چنان که خدای عز و جل فرموده: "قَمَنْ أُوتَيَ كَيَّابَهِ بِيَمِنِهِ فَأَوْلَيَكَ يَغْرِيُونَ كَيَّابَهُمْ وَ لِيَظْلِمُونَ فَيَأْتُ".^{۲۸} و^{۲۹}

۲۴ آیه

الدرالمنثور - عبد الرزاق، احمد، بخاری، عبد بن حمید، مسلم، ابن ابی حاتم، ابن ابی منذر، ابن ابی جریر، ابی حمید، مسلم، و بیهقی (در کتاب شعب)- عایشه: رسول خدا (صل الله علیه و آلہ وسلم) همواره وقتی می‌خواست به سفری برود در میان همسرانش قرعه می‌انداخت، و قرعه به نام هر کس بیرون می‌شد او را با خود به سفر می‌برد.

در سفری در میان ما قرعه انداخت، قرعه به نام من در آمد. و من با رسول خدا (صل الله علیه و آلہ وسلم) به سفر رفم، و سفر سفر جنگ بود. و این در هنگامی بود که دستور حجاج نازل شده بود، و مرا به همین جهت همواره در هودجی سوار می‌کردند، و در همان هودج نیز منزل می‌کردم. هم چنان می‌رفیم تا رسول خدا (صل الله علیه و آلہ وسلم) از جنگ فارغ شد و برگشت.

همین که نزدیکیهای مدینه رسیدم، شبی منادی ندای کوچ داد که سوار شوید. من برخاستم و از لشکرگاه گذشتم، تا قضای حاجت کنم، بعد از قضای حاجت به محل رحل خود برگشتم. پس ناگاه متوجه شدم که گلوبندم که از مهره‌های یمانی بود پاره شده و افتاده. به دنبال آن من گشتم و جستجوی گلوبند باعث شد که درنگ کنم و مأمورین هودج من هودج را بلند کرده بالای شتر من گذاشتند، به خیال اینکه من در هودجم، (خواهی گفت چطور بودن و نبودن یک زن در هودج را نمی‌فهمیدند؟) جواب این است که در آن ایام زنها خیلی کم گوشت و سبک بودند، چون غذابشان قوت لایمود بود، لذا مأمورین از سبکی هودج تعجب نکردند. علاوه بر این من زنی نورس بودم به هر حال شتر را هی کردند و رفته‌ند. و من در این میان گلوبندم را پیدا کردم اما من وقتی گلوبند را یافتم که کاروان رفته بود. من خود را به محل کاروان، و آن محلی که خودمنزل کرده بودم رسانیده قدری ایستادم، شاید به جستجوی من برگردند، ولی همین طور که نشسته بودم خوابم برداشت.

از سوی دیگر صفوان بن معطل سلمی ذکرانتی که مأمور بود از عقب لشکر حرکت کند هنگام صبح بدانجا که من خوابیده بودم رسید و از دور شیخ انسانی دید، نزدیک آمد و مرا شناخت، چون قبیل از دستور حجاب مرآ دیده بود وقتی مرا شناخت استرجاع گفت و من به صدای او که می‌گفت: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ" بیدار شدم، و صورت خود را پوشاندم، به خدا سوگند که غیر از همین استرجاع دیگر حتی یک کلمه با من حرف نزد، و من نیز از او جز همان استرجاع را نشنیدم، پس شتر خود را خوابانید و من سوار شدم، سپس به راه افتاد تا به لشکرگاه رسیدم، و آن منزلی بود کنار نهر ظهیره و این قضیه باعث شد که عده‌ای درباره من سخنانی بگویند و هلاک شوند.

و آن کسی که این تهمت را درست کرد عبد الله بن ابی بن سلوی بود. پس به مدینه آمدیم و من از روزی که وارد شدم تا مدت یک ماه مريض شدم مردم دنبال حرف تهمت زنندگان را گرفته بودند، و سر و صدا به راه افتاده بود، در حالی که من از جریان به کلی بی خبر بودم، تنها چیزی که مرا در آن ایام به شک می‌انداخت این بود که من هیچ وقت به مثل آن ایامی که مريض بودم از رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) لطف نديدم، همواره بر من وارد می‌شد و سلام می‌کرد، و می‌پرسید چطوری؟ و این مایه تعجب و شک من می‌شد. ولی به شری که پیش آمده بود پی‌نمی‌بردم، تا بعد از آنکه نقاهت یافته از خانه بیرون آمدم، درحالی که ام مسطح هم جیز رفع حاجت با من بیرون آمده بود تا به مناصع برود. و مناصع محل رفع حاجت بود، که زنان جز در شبها از این شب تا شب دیگر بدانجا نمی‌رفتند و این قبل از رسم شدن مستراح در خانه‌ها بود، تا آن روز به رسم عرب قدیم برای قضای حاجت به گوادالها می‌رفتیم و از اینکه در خانه مستراح سازیم ناراحت و متاذی بودیم.

پس من و ام مسطح از در خانه بیرون شده لباس خود را بلند کردیم که بنشینیم، ام مسطح پایش به جامه‌اش گیر کرد و افتاد، و گفت: هلاک باد مسطح، من گفتم: این چه حرف بدی بود که زدی، به مردی که در جنگ بدر شرکت کرده بد می‌گویی؟ گفت: ای خانم! مگر نشنیده‌ای که چه حرفهایی می‌زنند؟ گفتم: نه، مگر چه می‌گوید؟ آن گاه شروع کرد داستان اهل افک را نقل کردن که از شنیدن آن مرضم بدتر شد.

و همین که به خانه برگشتم رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) به دیدم آمد و بر من سلام کرد و پرسید چطوری؟ گفت: اجازه می‌دهی به سراغ پدر و مادرم بروم؟ - می‌گوید: من از این اجازه خواستن این منظور را داشتم که از پدر و مادرم داستان افک را بشنویم. - آن گاه من گوید: رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) به من اجازه داد. پس به خانه پدر و مادرم رفتیم، و به مادرم گفتیم: ای مادر مردم چه می‌گویند؟ گفت: دخترم ناراحت میباشد کمتر زنی پیدا می‌شود که نزد شوهرش محبوب باشد و با داشتن چند هوو حرفی دنبالش نزند. گفت: سیحان الله مردم این طور می‌گویند؟ پس گریه مرا گرفت و آن شب تا صبح گریستم و نتوانستم از اشکم خودداری کنم و خواب به چشم نیامد، تا صبح شد و من هنوز می‌گریستم.

رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با ایشان درباره جدایی از همسرش گفتگو و مشورت کرد، اسامه چون از براءت خانواده او آگاهی داشت، و چون نسبت به خانواده او خبرخواه بود گفت: یا رسول الله همسرت را داشته باش که ما جز خیر سابقهای از ایشان نداریم، و اما علی بن ابی طالب گفت: یا رسول الله (صل الله علیه و آله وسلم) خدا که تو را در مضیقه نگذاشته و قحطی زن هم نیست علاوه بر این از کیزی او اگر پرسی تو را تصدیق می‌کند پس رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) دستور داد بریره بیاید، چون آمد حضرت پرسید: ای بریره آیا چیزی که مایه شک و شیوه‌های باشد از عایشه دیده‌ای؟ گفت: نه به آن خدایی که تو را به حق می‌بیوکت کرده من از او هیچ سابقه سویی ندارم، جز اینکه او جوان است، و خوابش سنگین، بارها شده که برای خانه خمیر می‌برد، تا آنکه حیوانات اهلی می‌آیند و خمیر را می‌خورند.

پس رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) بر خاسته درباره عبد الله بن ابی استعذار^{۱۲۹} نمود، و در منبر فرمود: ای گروه مسلمانان! گیست که اگر من مردی را که شرش به اهل بیت من رسیده کیفر کنم عذر مرا بفهمد و مرا ملامت نکند؟ چون به خدا سوگند من جز خیر هیچ سابقه‌ای از همسرم ندارم و این تهمت را درباره مردی زده‌اید که جز خیر سابقه‌ای از او نیز ندارم، او هیچ وقت بدون من وارد خانه من نمی‌شد.

پس سعد بن معاذ انصاری برخاست و عرض کرد: من راحتت می‌کنم، اگر از اوس باشد گردنش را می‌زنم، و اگر از برادران ما یعنی بنی خزر ج باشد هر امری بفرمایی اطاعت می‌کنم، سعد بن عباده که رئیس خزر ج بود و قبلاً مردی صالح بود آن روز دچار حمیت و تعصب شده، از جا برخاست و به سعد گفت: به خدا سوگند دروغ گفتی، و تو او را نمی‌کشی، و نمی‌توانی بکشی، پس از وی اسید بن حاضر پسر عمومی سعد برخاست و به سعد بن عباده گفت: تو دروغ می‌گویی، چون مردی منافق هستی، و از منافقین دفاع می‌کنی، پس دو قبیله اوس و خزر ج از جای برخاسته به هیجان آمدند، و تصمیم گرفتند که با هم بجتنبد در همه این احوال رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) بر فراز منبر ایستاده بود، و مردم را مرتب آرام می‌کرد، تا همه ساكت شدند و آن جناب هم سکوت کرد.

من آن روز مرتب گریه می‌کردم و اشکم بند نمی‌آمد، و چشمم به خواب نرفت، پدر و مادرم نزدم آمدند، و دیدند که دو شب و یک روز است که کارم گریه شده، ترسیدند که از گریه چگرم شکافته شود. هنگامی که آن دو نشسته بودند و من همچنین گریه می‌کردم، زنی از انصار اجازه خواست و وارد شد و او هم با گریه مرا کمک کرد، در این بین ناگهان رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) وارد شد و نشست و تا آن روز هرگز آن جناب نزد من نمی‌نشست، و به من همان حرفهایی را زد که قبلاً می‌زد.

این را هم بگویم که یک ماه بود و حی بر آن جناب نازل نشده و درباره گرفتاری من از غیب دستوری نرسیده بود پس رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) وقتی می‌نشست تشهد خواند، و سپس فرمود: اما بعد، ای عایشه به من چنین و چنان رسیده، اگر تو از این تهمت‌ها میری باشی که خدا در براءت تو آیه قرآنی می‌فرستد، و اگر کنهکار باشی باید استغفار کنی و به خدا توبه ببری، که بنده خدا وقتی به خدا توبه نماید، خدا توبه‌اش را

می‌پذیرد بعد از آنکه سخنان رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) تمام شد ناگهان اشکم خشک شد، و دیگر قطره‌ای اشک نیامد، من به پدرم گفتم پاسخ رسول خدا صلی الله عليه و آلله وسلم را بد هست: به خدا سوگند نمی‌دانم چه بگویم به مادرم گفتم: جواب رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) را بد هست: به خدا سوگند نمی‌فهمم چه بگویم.

و خودم در حالی که دختری نورس بودم و قرآن زیاد نمی‌دانستم، گفتم: من به خدا سوگند نمی‌دانستم که شما این جریان را شنیده‌اید، و در دلیاتان جای گرفته، و آن را پذیرفته‌اید، لذا اگر بگویم من بری و بی گناهم، و خدا می‌داند که بری از چنین تمیتی هستم، تصدیق نمی‌کنید، و اگر اعتراف کنم، به کاری اعتراف کرده‌ام که به خدا سوگند تکرده‌ام، ولی شما تصدیق نمی‌کنید. و به خدا سوگند مثالی برای خودم و شما سراغ ندارم الا کلام پدر یوسف^۷ که گفت: "فَصَبَرْ حَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَنُ عَلَى مَا تَصْفُونَ" آن گاه روی گردانیده در بسترن خواهیدم، در حالی که از خود خاطر جمع بودم، و می‌دانستم که خدا مرا تبرئه می‌کند، ولی احتمال نمی‌دادم که درباره من وحیی بفرستد، که تا قیامت بخوانند، چون خود را حقیرتر از آن می‌دانستم که خدا درباره‌ام آیه‌ای از قرآن بفرستد که تلاوت شود، بلکه امیدوار بودم رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) رؤایی بینند، و به این وسیله تبرئه شوم.

سپس می‌گویید: به خدا سوگند رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) تصمیم به برخاستن تبرئه بود، و احمدی از حضار هم از جای خود برخاسته بودند که وحی بر او نازل شد، و همان حالت بیهوشی که همواره در هنگام وحی به او دست می‌داد دست داد و از شدت امر عرقی مانند دانه‌های مروارید از او سرازیر شد، با اینکه آن روز سردی بود. همین که حالت وحی تمام شد به خود آمد، در حالی که می‌خندید و اولین کلمه‌ای که گفت این بود که: ای عایشه بشارت باد تو را که خداوند تو را تبرئه کرد. مادرم گفت: برخیز و بنشین. گفتم به خدا بر نمی‌خیزم و جز خدا کسی را سپاس نمی‌گویم، آن گاه آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاءُ بِالْأَفْكَرِ عَصِيَّةً مِنْكُمْ" و ده آیه بعد از آن را نازل فرمود. و بعد از آنکه خداوند این آیات را در برآئتم نازل فرمود، ابوبکر که همواره به مسطح بن اثاثه به خاطر فقر و خویشاوندیش کمک می‌کرد، گفت: به خدا سوگند دیگر من به مسطح هیچ کمک نمی‌کنم، زیرا درباره دخترم عایشه چنین بلوای به راه انداخت، خذای تعالی در رد او این آیه را فرسناد: "وَ لَا يَأْتِلُ أُولُوا الْفُصْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةُ أُنْ يَوْمًا أُولَى الْقُرْبَى وَ الْمُسَاكِينَ... رَحِيمٌ" پس ابوبکر گفت: به خدا سوگند من دوست دارم که خدا مرا بیامرزد، پس رفتار خود را درباره مسطح دوباره از سر گرفت، و به او اتفاق کرد و گفت: به خدا تا ابد از اتفاق به او دریغ نمی‌کنم.

عایشه می‌گوید: رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) از زینت دختر جشن از وضع من پرسید، و فرمود: ای زینت تو چه می‌دانی و چه دیده‌ای؟ گفت با رسول الله (صل الله عليه و آلله وسلم) چشم و گوش از این جریان بی خبر است، و من جز خیر از او چیزی ندیده‌ام، با اینکه زینب از میان همسران رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) تنها کسی بود که با من تکبر می‌کرد و خداوند او را با ورع و تقوی عصمت داد، و خواهش حمنه که چنین تقوایی نداشت، و با او ستیز می‌کرد، جزو اصحاب افک شد، و هلاک گشت.^{۱۳}

مؤلف:

این روایت به طرقی دیگر نیز از عایشه، از عمر، این عباس، ابو هریره، ابو الیسر انصاری، ام رومان مادر عایشه، و دیگران نقل شده، و با این روایت مقداری اختلاف دارد.

و در آن آمده که منظور از "الَّذِينَ جَاءُ بِالْأَفْكَرِ" عبد الله بن ابی بن سلول، و مسطح بن اثاثه (که از اصحاب بدر و از سابقین اولین از مهاجرین است)، و حسان بن ثابت و حمنه خواهر زینب همسر رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) بودند.

و نیز در آن آمده که رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) بعد از نزول آیات افک، ایشان را خواست، و بر آنان حد جاری ساخت، چیزی که هست عبد الله بن ابی را دو بار حد زد، برای اینکه کسی که همسر رسول خدا صلی الله عليه و آلله وسلم را نسبت زنا بددهد دو حد دارد.^{۱۴}

و در این روایت که با هم قریب المضمون می‌باشد در جریان قصه از چند جهت اشکال است:

۱. از خلل این روایات بر می‌آید که رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) درباره عایشه سوء ظن پیدا کرده بود، مثلاً یک جای روایات آمده که حال آن جناب نسبت به عایشه در ایام مرضش تغییر یافته بود، تا آیات تبرئه نازل شد، جای دیگر آمده که عایشه گفت: بحمد الله نه به حمد تو، و در بعضی از روایات آمده که رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) به پدرش دستور داد برو و به عایشه بشارت بده، ابوبکر وقتی بشارت را داد گفت بحمد الله نه به حمد صاحبت که تو را فرسناده، و مقصودش (رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) بوده، و در جای دیگر روایات آمده که وقتی رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) او را نصیحت می‌کرد که اگر واقعاً این کار را کرده‌ای تو بیه کن، زنی جلو در خانه نشسته بود، عایشه گفت از این زن خجالت نمی‌کشی که ببرود و شنیده‌های خود را باز گو کند؟ و معلوم است که این جور حرف زدن با رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) - که منظور در همه آنها اهانت و اعتراض است-وقتی از عایشه سر می‌زند که رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) را در امر خود دچار سوء ظن بینند، علاوه بر این در روایت عمر تصریح شده که گفت: در قلب رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) از آنچه می‌گفتند سوء ظنی پیدا شده بود.

و کوتاه سخن اینکه:

دللت عموم روایات بر سوء ظن رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) نسبت به عایشه جای هیچ حرفي نیست، و حال آنکه رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) اجل از این سوء ظن است و چطور نباشد؟ با اینکه خذای تعالی سایر مردم را از این سوء ظن توبیخ نموده و فرمود: "چرا وقتی مؤمنین و مؤمنات این را شنیدند حسن ظن به یکدیگر از خود نشان ندادند، و نگفتند که این افتراضی است آشکار؟" و وقتی حسن ظن به مؤمنین از لوازم ایمان باشد، رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) سزاوارتر از اجتناب از سوء ظن است که خود یکی از گناهان می‌باشد و مقام نبوت و عصمت الهی او با چنین گناهی نمی‌سازد.

علاوه بر این قرآن کریم تصریح کرده به اینکه رسول خدا (صل الله عليه و آلله وسلم) دارای حسن ظن به مؤمنین است و فرموده: "وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُنُونَ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذْنُ حَبِيرٍ لَّكُمْ، بِمُؤْمِنِ اللَّهِ وَ مُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ الَّذِينَ يُؤْذُنُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ".^{۱۵}

از این هم که بگذریم اصولاً اگر بنا باشد گناهانی چون زنا در خانواده پیغمبر نیز راه پیدا کند، مایه تغیر دلها از او شده و دعوت او لغو می‌گردد، و بر خدا لازم است که خاندان او را از چنین گناهانی حفظ فرماید، و این حجت و دلیل عقلی عفت زنان آن جناب را به حسب واقع ثابت می‌کند، نه عفت ظاهری را

فقط، و با اینکه عقل همه ما این معنا را درک می‌کند، چطور رسول خدا (صل‌الله‌علیه و آله و سلم) آن را درک نکرده و نسبت به همسر خود دچار تردید می‌شود.

۶۱

۴. آنچه از روایات بر می‌آید این است که داستان افک از روزی که سازندگان آن آن را به راه انداختند، تا روزی که به همین جرم تازیانه خوردن، بیش از یک ماه طول کشیده، و با اینکه حکم قذف در اسلام معلوم بوده، که هر کس شخصی را قذف کند و شاهد نیاورد باید تازیانه بخورد، و شخص متهم تبرئه شود، با این حال چرا رسول خدا (صل‌الله‌علیه و آله و سلم) بیش از یک ماه حکم خدا را در حق قذف کنندگان جاری نکرد و منتظر وحی ماند تا دستوری در امر عایشه برسد و در نتیجه این مسامحه، قضیه دهان به دهان بگردد و مسافران از اینجا به آنجا بکشانند و کار به جایی برسد که دیگر وصله بر ندارد؟ مگر آیه شریفه غیر آن حکم ظاهری چیز زایدی آورده؟ وحی هم که آمد همان را بیان کرد که آیه قذف بیان کرده بود که مقدوف به حکم ظاهری شرعی براءت دارد. و اگر بگویی که آیات مربوط به افک چیز زایدی بیان کرد، و آن طبارت واقعی عایشه، و براءت نفس الامری او است، و آیه قذف این را نمی‌رسانید، و شاید انتظار رسول خدا (صل‌الله‌علیه و آله و سلم) برای همین بوده که آیه‌ای نازل شود، و بی‌گناهی عایشه را به حسب واقع بیان کند.

در جواب می‌گوییم:

هیچ یک از آیات شانزدگانه افک دلالتی بر براءت واقعی ندارد، تنها حجت عقليهای که گذشت که باید خانواده‌های انبیاء از لوث فحشاء پاک باشند آن را افاده می‌کند.

و اما آیات ده‌گانه اول، که در آن شائبه اختصاصی هست، روشن‌ترین آنها در دلالت بر براءت عایشه آیه "لَوْلَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهُدٍ أَعْلَمْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ قَوْلِكَ عَنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ" است، که در آن استدلال شده بر دروغ‌گویی اصحاب افک، به اینکه شاهد نیاورده‌اند، و معلوم است که شاهد نیاوردن دلیل براءت ظاهری، یعنی حکم شرعی به براءت است، نه براءت واقعی، چون پر واضح است که بین شاهد نیاوردن و براءت واقعی حتی ذره‌ای هم ملازمه نیست. و اما آیات شش‌گانه اخیر که حکم به براءت طبیبن و طبیبات می‌کند، حکم عامی است که در لفظ آن مخصوص نیامده و در نتیجه شامل عموم طبیبن و طبیبات می‌شود و براءتی که اثبات می‌کند در بین عموم آنان مشترک است، و این بیز واضح است که براءت عموم مقدوفین (البته در قذفی که اقامه شهود نشده باشد) با حکم ظاهری شرعی مناسب است نه با براءت واقعی.

پس حق مطلب این است که:

هیچ گریزی از این اشکال نیست، مگر اینکه کسی بگوید: آیه قذف قبل از داستان افک نازل نشده بوده، بلکه بعد از آن نازل شده، و علت توقف رسول خدا (صل‌الله‌علیه و آله و سلم) هم این پیش آمد و نظایر آن در اسلام نازل نشده بوده، و رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم منتظر حکم آسمانی آن بوده.

و از جمله روشن‌ترین ادله بر نادرستی این روایت این است که رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم در مسجد از مردم درباره شخص قاذف استعداد کرد (یعنی فرمود: شر او را از من دور کنید به طوری که ملامتی متوجه من نشود) و سعد بن معاذ آن پاسخ را داد، و سعد بن عباده با او مجادله کرد، و سر انجام در میان اوس و خزر ج اخلاف افتاد.

و در روایت عمر آمده که بعد از ذکر اختلاف مزبور، این گفت: *يَا لِلْأَوْسِ وَ آنَ گَفَتْ: يَا لِلْخَزْرِ*. پس این دو قبیله دست به سنگ و کفش زده به تلاطم در آمدند، تا آخر حدیث، و اگر آیه قذف قبل نازل شده بود، و حکم حد قاذف معلوم گشته بود، سعد بن معاذ پاسخ نمی‌داد که من او را من کشم، بلکه او و همه مردم پاسخ می‌دادند که *يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَكْمُ قَذْفِ رَا در بَارَهَاشْ جَارِيٌّ كَنْ*، قدرت هم که داری، دیگر منتظر چه هستی؟.

۵. که به این روایات وارد است این است که این روایات تصریح می‌کنند به اینکه قاذفین، عبد الله بن ابی و مسطوح و حسان و حمنه بودند، آن وقت می‌گویند: که رسول خدا (صل‌الله‌علیه و آله و سلم) عبد الله بن ابی را دو بار حد زد، ولی مسطوح و حسان و حمنه را یک بار، آن گاه تعطیل می‌آورند که قذف همه جا یک حد دارد، ولی در خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم دو حد و این خود تناقضی است صریح، چون همه نامبردگان مرتبک قذف شده بودند و فرقی در این جهت نداشتند.

بله در روایات آمده که عبد الله بن ابی "تَوَلَّ كَيْرَةً" یعنی تقصیر عمدہ زیر سر او بوده، و لیکن هیچ یک از امت اسلام تغفته که صرف این معنا باعث این می‌شود که دو حد بر او جاری شود، و عذاب عظیم را در آیه "الَّذِي تَوَلَّ كَيْرَةً هُنْمَنَةً عَذَابٌ عَظِيمٌ" تفسیر به دو حد نکرده‌اند.

تفسیر قمی:

۱. در ذیل آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاؤْ بِالْأِفْكِ عَصِبْيَةً مِنْكُمْ..."؛ عامه روایت کرده‌اند که این آیات درباره عایشه نازل شد، که در جنگ بنی المصطلق از قبیله خزانه نسبت ناروا به او دادند، ولی شیعه روایت کرده‌اند که درباره ماریه قبطیه نازل شده، که عایشه نسبت ناروا به او داد.

بعد می‌گوید: محمد بن جعفر برای ما حدیث کرد که محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضل، برایمان حدیث کرد، که عبد الله بن بکر از زرداره برایمان نقل کرد که گفت: از امام ابی جعفر ۷ شنیدم که می‌فرمود: وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم از دنیا رفت، آن جناب سخت غمگین شد، عایشه گفت: چه خبر شده؟ چرا اینقدر بر مرگ این کودک می‌گیری؟ او که فرزند تو نیوست، بلکه فرزند جریح بود، پس رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم علی ۷ را فرستاد تا جریح را به قتل برساند، علی ۷ با شمشیر حرکت کرد، و جریح مردی قبطی بود که در باغی زندگی می‌کرد، علی ۷ در باغ را کوبید، جریح پشت در آمد که آن را باز کند، همین که علی را غضبناک دید، به داخل باغ گریخت، و در را باز نکرد، علی ۷ از دیوار پرید و وارد باغ شد و او را دنبال کرد، وقتی دید نزدیک است خونش ریخته شود، به بالای درختی رفت، علی ۷ هم به دنبالش بالا رفت، او خود را از درخت پرت کرد، و در نتیجه عورتش نمایان شد، و علی ۷ دید که او اصلا هیچیک از آلت تناسلی مردان و زنان را ندارد، پس نزد رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم برگشت و عرضه داشت یا رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه و سلم هر وقت به من فرمانی می‌دهی که من مانند سیخ داغ در داخل کرک باشم و یا آنکه با احتیاط اقدام کنم؟ حضرت فرمود: نه البته باید که با احتیاط باشی، عرضه داشت به آن خدایی که تو را به حق می‌عوشت فرموده جریح نه از مردان را دارد، و نه از زنان را حضرت فرمود: الحمد لله شکر خدای را که این سوء را از ما اهل بیت بگردانید.

۲. عبد الله بن بکیر: به امام صادق ^۷ عرض کرد: فدایت شوم، اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد مرد قبطی را بکشد، آیا می‌دانست که عایشه دروغ می‌گوید، یا نمی‌دانست؟ و خدا خون قبطی را با خاطر احتیاط علی ^۷ حفظ کرد؟ فرمود: نه، به خدا سوگند می‌دانست، و اگر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی از باب عزیمت و تکلیف حتمی بود، علی بر نمی‌گشت، مگر بعد از کشتن او و یکن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این دستور را طوری داد که هم او کشته نشد و هم عایشه از گناهش برگرداد، ولی از گناهش برگشت، و از اینکه خون مسلمان بی گناهی ریخته می‌شود هیچ باکی نکرد.^{۱۳۴}

مؤلف: البته در این میان روایات دیگری هست که غیر عایشه را هم شریک عایشه در این نسبت ناروا دانسته، و جریح نامبرده خادم ماریه قبطیه و مردی خواجه بوده که مقویس بزرگ مصر او را با ماریه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هدیه فرستاده بود، تا ماریه را خدمت کند.

ولی این روایات هم خالی از اشکال نیست:

۱. برای اینکه داستانی که در این روایات آمده با آیات افک منطبق نمی‌شود، مخصوصاً با آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاءُ بِالْأَفْكَرِ عَصْبَةٌ مِّنْكُمْ..." و آیه "لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِأَفْسِيمٍ خَرَّاً" و آیه "إِذْ تَقْوَيْهُ بِالسِّنَّتِمْ وَ تَقْوَلُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ..." زیراً حاصل این آیات این است که در این داستان جماعتی با هم دست داشته‌اند، و داستان را اشاعه می‌دادند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را رسوا کنند، و مردم هم آن را دهان به دهان می‌گردانند و در نتیجه قضیه منتشر شده، و مدتی طولانی در بین مردم باقی مانده، و این جماعت هیچ حرمتی را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رعایت نکردن، این مطلب کجا و مضمون حدیث فوق کجا؟ خدا می‌داند، مگر اینکه بگوییم در روایات در شرح مفصل داستان، کوتاهی شده.

۲. مقتضای براءت ماریه قبطیه این است که حد خدای را بر عایشه جاری کرد باشد، و حال آنکه جاری نکردن، و هیچ مفری از این اشکال نیست، جز اینکه بگوییم این قصه قبل از نزول حکم قذف واقع شده، و آیه قذف بعد از مدت زمانی نازل شده است.

ولی آنچه در حل اشکال حد بر هر دو صفت از روایات باید گفت- همان طور که گذشت- این است که بگوییم آیات افک قبل از آیه حد قذف نازل شده و با نزول آیه افک هم غیر از براءت مقدوف در صورت اقامه نشدن شاهد و غیر از حرمت این عمل چیزی تشرع نشد، یعنی حد قاذف در آن آیه تشريع نشد، چون اگر حد قاذف قبل از داستان افک تشرع شده بود، هیچ مجوزی برای تاخیر آن، و به انتظار وحی نشستن نبود، و هیچ یک از قاذف‌ها هم از حد رهایی نمی‌یافتد، و اگر هم با خود آیات افک تشرع شده بود، باید در آنها اشاره‌ای به آن شده بود، و لااقل آیات افک متصل به آیات قذف می‌شود، و کسی که عارف به اسلوبهای کلام است هیچ شکی نمی‌کند در اینکه آیه "إِنَّ الَّذِينَ جَاءُ بِالْأَفْكَرِ" تا آخر آیات، هیچ گونه اتصالی با ما قبل خود ندارد، و اینکه هر کس به یکی از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت ناروا دهد دو بار حد دارد، باید در خلال آیات افک که آن همه تشدید و نص تبدید به عذاب در آنها هست به این مسأله اشاره می‌شود، و نشده.

و این اشکال در صورتی که آیه قذف با آیات افک نازل شده باشد شدیدتر است، برای اینکه لازمه چنین فرضی این است که مورد ابتلاء حکم دو حد باشد آن وقت حکم یک حد نازل شود.

مجموع البيان - در ذیل آیه "الْجَبَّيْثَاتِ لِلْجَبَّيْثِينَ وَ الْجَبَّيْثُونَ لِلْجَبَّيْثَاتِ...": در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنچا که می‌گوید: سوم اینکه زنان پلید مال مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و حیائی) از امام باقر و امام صادق ^۷ روایت شده که این آیه مثل آیه "الَّذِي لَا يُنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً" می‌باشد، چیزی که هست بعضی تصمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نیشان کرد، و آن را برای ایشان نپسندید.^{۱۳۵}

خصال - عبد الله بن عمر و ابو هریره: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد، بدن هم به سوی پلیدی می‌گراید.^{۱۳۶}

احتجاج - از حسن بن علي ^۷: در ضمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی ^۷ ناسزا گفتند، فرمود: "الْجَبَّيْثَاتِ لِلْجَبَّيْثِينَ وَ الْجَبَّيْثُونَ لِلْجَبَّيْثَاتِ" و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تو اند." و "الْطَّيَّبَاتُ لِلْطَّيَّبِينَ وَ الطَّيَّبُونَ لِلْطَّيَّبَاتِ..." و این مردان و زنان پاک، علی بن ابی طالب و اصحاب و شیعیان اویند.^{۱۳۷}

۲۷ آیه

تفسیر قمی - عبد الرحمن بن ابی عبد الله - امام صادق عليه السلام در ذیل آیه: "لَا تَدْخُلُوا بَيْوَنًا غَيْرَ بَيْوِتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسْلِمُوا عَلَى أَهْلِهَا": استیناس عبارت است از صدای پا و سلام کردن.^{۱۳۸}

مؤلف: معانی الاخبار- صدوق- محمد بن حسن - امام صادق عليه السلام : همین روایت را نقل کرده است.^{۱۳۹}

مجموع البيان - ابی ایوب انصاری: به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد: که استیناس به چه نحو صورت می‌گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسبیح و حمد و تکبیر گوید و تنحنح کند تا اهل خانه بفهمند.^{۱۴۰}

سپل بن سعد : مردی سر زده وارد یکی از اطاقه‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم داشت سر خود را شانه می‌زد، و فرمود: اگر من بدامن که تو نگاه می‌کردی همان شانه را به دو چشم می‌کوییدم، اینطور استینان کردن همان نگاه کردن و حرام است.

روایت شده:

۱. که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسید آیا از مادرم هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود: آری، گفت: آخر او غیر از من خادمی ندارد، باز هر وقت بر او وارد می‌شوم استینان کنم؟ فرمود آیا دوست داری او را بر هنره بینی؟ آن مرد گفت نه فرمود: پس استینان کن.

۲. که مردی می‌خواست به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آید تنحنح کرد، حضرت از داخل خانه به زنی به نام روضه فرمود: بر خیز به این مرد باد بده که به جای تنحنح بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همین طور گفت. پس فرمود: داخل شو.^{۱۴۱}

مؤلف-

۱. الدرالمنثور: حدیث روایت اولی را ابی ایوب- دومی را از سهل بن سعد- چهارمی را از عمر و بن سعد- ثقیل آورده.^{۱۴۲}

۲. الدرالمنثور- ابن مردويه: که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم پرسید: چرا در هنگام ورود به خانه‌ها باید استیدان کرد؟ فرمود: کسی که قبل از استیدان و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده، و دیگر احترامی ندارد، و می‌شود اذتش نداد.^{۱۴۳}

۶۳

۲۸ آیه

تفسیر قمی- در ذیل آیه: "فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ": امام فرمود: معناش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد.^{۱۴۴}

۲۹ آیه

تفسیر قمی- ذیل آیه "لَيْسَ عَلَيْنَمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا يُبُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ": منظور از این بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بدون اجازه داخل شوی.^{۱۴۵}

۳۰ آیه

کافی- سعد الاسکاف- ابی جعفر^۷: جوانی از انصار در کوچه‌های مدینه به زنی برخورد که می‌آمد- و در آن ایام زنان مقنعه خود را پشت گوش می‌انداختند- وقتی زن از او گذشت او را تعقیب کرد، و از پشت او را می‌نگریست، تا داخل کوچه تنگی که امام آن را زقه بنی فلان نامید، شد، و در آنجا استخوان و یا شیشه‌ای که در دیوار بود به صورت مرد گیر کرده آن را بشکافت، همین که زن از نظرش غایب شد متوجه گردید که خون به سینه و لباسش می‌ریزد، با خود گفت: به خدا سوگند نزد رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم می‌شوم و جریان را به او خبر می‌دهم.

سپس فرمود: جوان نزد آن جناب شد و رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم چون او را بدید پرسید چه شده؟ جوان جریان را گفت پس جیرئیل نازل شد و این آیه را آورد: "فُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُبُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكِيَ الْمُؤْمِنُونَ".^{۱۴۶}

مؤلف: الدرالمنثور- ابن مردويه- علی بن ابی طالب^۷: ظاهر آن این است که مراد از امر به چشمپوشی در آیه شریفه، نیز از مطلق نگاه به زن اجنبی است، هم چنان که ظاهر بعضی از روایات سابق این است که آیه شریفه نیز از نگاه به خصوص فرج غیر است.^{۱۴۷}

کافی- مروک بن عبید- امام صادق^۷: به وی عرض کردم: زنی که به انسان محروم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است؟ فرمود: صورت و کف دو دست، و دو قدمها.^{۱۴۸}

مؤلف: همین روایت- خصال- صدوق- امام صادق^{علیه السلام}: عبارت روایت او چنین است. "صورت و دو کف و دو قدم".^{۱۴۹}

قرب الاستناد حمیری- علی بن جعفر- موسی بن جعفر^۷: نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیر محروم نگاه کند؟ فرمود: صورت و کف دست و محل سوار (دستبند).^{۱۵۰}

کافی- عباد بن صهیب: از امام صادق^۷ شنیدم می‌فرمود: نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی متنبی نمی‌شوند.

و نیز فرمود: زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد، در صورتی است که نگاه عمدى نباشد.^{۱۵۱}

مؤلف: گویا مقصود امام^۷ از جمله در صورتی که عمدى نباشد" ریبه و شهوت است.

خلاص- رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم به امیرالمؤمنین^۷ فرمود: یا علی او لین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسئولیت دارد و جایز نیست.^{۱۵۲}

مؤلف: الدرالمنثور- جمعی از اصحاب جوامع حدیث رسول خدا^{صلی الله علیه وآلہ وسلم} نقل کرده، که عبارتش چنین است: رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم به علی^۷ فرمود: دنیال نگاه به نامحرمان نگاهی دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری.^{۱۵۳}

جوامع الجامع- ام سلمه: نزد رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم بودم، و می‌مونه هم حاضر بود، که پسر ام مکنوم آم، د، و این در موقعی بود که ما را به حجاب امر فرموده بود، به ما فرمود: در پرده شوید، عرضه داشتمی یا رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم این ام مکنوم که نایینا است ما را نمی‌بینند؟ فرمود آیا شما هم ناییناید؟ مگر شما او را نمی‌بینید؟^{۱۵۴}

مؤلف: همین روایت- الدرالمنثور- ابی داود و ترمذی و نسایی و بیهقی- ام سلمه.^{۱۵۵}

۳۱ آیه

کافی- ابو عمر- امام صادق^۷: بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا بر او حرام کرده نتگرد و از آنچه بر او حلال نیست اعراض کند، و ایمان و وظیفه چشم این است. و خدای تبارک و تعالی فرموده: "فُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُبُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ" و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند، و مرد به عورت برادرش نگاه کند، و عورت خود را از اینکه دیگران بینند حفظ کند، و نیز فرموده: "وَفُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُبُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظُنَّ فُرُوجَهُنَّ" و زنان مؤمن را نهی کرده از اینکه به عورت خواهر خود نگاه کند، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کند حفظ نمایند.

آن گاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره "حفظ فرج" آیه‌ای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است.^{۱۵۶}

مؤلف:

۱. همین روایت را- قمی- پدرش- امام صادق^{علیه السلام}

۲. نظیر آن را- قمی- ابی العالیه و ابی زید.^{۱۵۷}

حفص ابن البختی- امام صادق^{علیه السلام}: سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان بیود و نصاری برخنه شود، چون می‌رونند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند.^{۱۵۸}

آیه ۳۲

کافی - عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه: از آن جناب پرسیدم: منظور از "عَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ" کیست؟ فرمود: احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن خواهدند.^{۱۵۹}

کافی - محمد بن جعفر: رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: هر کس از ترس عالم‌مند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عز و جل سوء ظن دارد و خدا می‌فرماید "إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءٍ يُغْنِيهِمُ اللّهُ مِنْ قَصْلِهِ".^{۱۶۰}

مؤلف: در معانی گذشته روایات بسیار زیادی از ائمه اهل بیت رسیده، که هر کس بخواهد باید برای دیدن آنها به کتب حدیث مراجعه نماید.

آیه ۳۳

فیقیه - علاء - ابی عبد اللّه^۷ - در معنای آیه: "فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ حَيْرًا": خیر این است که مسلمان شوند و شهادت به وحدانیت حق و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآلہ وسلم بدنهند، و یک کاری در دست داشته باشند که بتوانند مال المکاتبه را پیردادند و یا صنعت و حرفاهی داشته باشند.^{۱۶۱}

کافی - علاء بن فضیل - امام صادق^۷ - در تفسیر آیه "فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ حَيْرًا وَأَتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللّهِ الَّذِي آتَاكُمْ": اگر نخواستی بیان او را کم کنی، بعضی اقسام او را می‌بخشی، البته بیشتر از مقدار استطاعتی هم نمی‌بخشی، عرضه داشتم: مثلاً چقدر ببخشم؟ فرمود: امام ابو جعفر^۷ از شش هزار درهم هزار درهم را صرف نظر کرد.^{۱۶۲}

مؤلف: مجتمع‌البيان و الدرالمنثور - علی^۷: آن مقدار چهار یک قیمت است^{۱۶۳} و آنچه از ظواهر اخبار استفاده می‌شود این است که حدی برای آن معین نشده، که با اصل قیمت معین از یک ششم و یا یک چهارم و یا غیر آن داشته باشد.^{۱۶۴}

تفسیر قمی - ذیل آیه "وَ لَا تُكْرِهُوا فَقَاتِبِكُمْ عَلَى الْغِيَاعِ إِنْ أَرْدُنَ تَحْصِنَا": عرب و فریش رسمشان این بود که کنیزانی را می‌خریدند و از ایشان ضریب سنگین (نوعی مالیات) می‌گرفتند، بعد می‌گفتند بروید زنا کنید و برای ما پول بیاورید، که خدای تعالی در این آیه ایشان را از این عمل نهی فرمود، در آخر هم فرمود: خداچنین کنیزانی را در صورتی که مجبور به این کار شده باشند می‌آمرزد.^{۱۶۵}

آیه ۳۴

توحید - عباس بن هلال: از حضرت رضا^۷ معنای آیه "اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" را پرسیدم، فرمود: یعنی هادی اهل آسمانها و هادی اهل زمین است.^{۱۶۶}

برقی: منظور هدایت کسانی است که در آسمانها و زمینند.

مؤلف: اگر مراد از این هدایت، هدایت خاص باشد که گفتم به سوی سعادت دینی است که در این صورت کلام امام تفسیر آیه است به مرتبه‌ای از معنا، و اگر مراد از آن هدایت عام باشد که به معنای رساندن هر موجوی است به کمال لایق آن، در این صورت با مطالب گذشته ما منطبق می‌شود.

کافی - اسحاق بن جریر: زنی از من درخواست کرد که او را نزد امام صادق^۷ ببریم، من از آن جناب برایش اجازه خواستم، اجازه داد و زن وارد شد، در حالی که کنیز آزاد شده‌اش نیز با او بود، پرسید بابا عبد اللّه اینکه خدای تعالی فرموده: "رَبِّنَةٌ لَا شَرْقَيَّةٌ وَ لَا غَرْبَيَّةٌ" منظورش چیست؟ فرمود: ای زن! خدای تعالی این مثل را برای درخت نزدہ بلکه برای بني آدم زد.^{۱۶۷}

تفسیر قمی - طلحه بن زید - جعفر بن محمد از پدرش^۷: در تفسیر این آیه فرمود: ابتدا نور خود را ذکر کرد و فرمود: "مَئَلُ نُورِهِ" یعنی هدایتش در قلب مؤمن، "كَمِشْكَاهٌ فِيهَا مِصْبَاحٌ" و مصباح جوف مؤمن است و قندیل قلب او و مصباح نوری است که خدا در قلب مؤمن نهاده و درباره "يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ" فرمود: شجره خود مؤمن است و درباره "رَبِّنَةٌ لَا شَرْقَيَّةٌ وَ لَا غَرْبَيَّةٌ" فرمود: بالای کوه که لا غربیه یعنی شرق ندارد، لا شرقیه یعنی غربی برایش نیست، چون وقتی آفتاب طلوع کند از بالای آن طلوع می‌کند، و چون غروب می‌کند باز از بالای آن غروب می‌کند "يَكَادُ رَبِّنَهَا يُضِيءُ" نزدیک است که نور دل او خودش روش شود، بدون اینکه کسی با او سخنی بگوید (و او را هدایت کند).

"نُورٌ عَلَى نُورٍ" واجی بالای واجی دیگر و سنتی بالای سنتی دیگر، "يَبْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" خدا هر که را بخواهد به واجبات و سنت‌های خود هدایت می‌کند، "وَ يَصْرِبُ اللّهُ الْأَمْتَالَ لِلنَّاسِ" که یکی همین مثلی است که برای مؤمن زده. آن گاه فرمود: پس مؤمن در پنج نور قرار دارد و در آنها آمد و شد می‌کند، مدخلش نور، مخرجش نور، علمش نور، کلامش نور و مصیرش در روز قیامت به سوی پیشتر نور است، من عرضه داشتم: اینها می‌گویند این مثل، مثل برای نور خدا است، فرمود: سبحان اللّه، خدا که مثل ندارد، مگر خودش نفرموده: "فَلَا تَضْرُبُوا لِلّهِ الْأَمْتَالَ" برای خدا مثل نزدیک؟^{۱۶۸}

مؤلف: این حدیث مؤید بیان قبلی ما است که در تفسیر آیه گذراندیم، و امام^۷ در تفسیر آیه به بیان بعضی از فقرات آن اکتفاء کرده به این که پاره‌ای از مصاديق برایش آورده، مثل مصاديقی که در ذیل جمله "يَكَادُ رَبِّنَهَا يُضِيءُ" و ذیل جمله "نُورٌ عَلَى نُورٍ" بیان داشت.

و اما اینکه از در تعجب فرمود: سبحان اللّه خدا مثل ندارد، منظور امام این بوده که مثل در آیه، مثل برای نور خدا که اسم خدا است و بر او حمل می‌شود نیست، چون اگر مثل برای او باشد، لازم می‌آید که درباره خدا قائل به حلول و یا انقلاب شویم، (چون معنای آیه این می‌شود که خدا که نور است در آسمان و زمین حلوک کرد و یا اصلاح خود آسمان و زمین شده) و خدا منزه از این معانی است بلکه مثل مذکور مثل نوری است که خدا به آسمانها و زمین افاضه کرده، و اما ضمیر در جمله "مَئَلُ نُورِهِ" اشکالی پدید نمی‌آورد، چون هیچ عیبی ندارد که ضمیر مذکور به خود خدای تعالی بر گردد و در عین حال معنای صحیح هم محفوظ باشد.

توحید - امام صادق^۷: از آیه "اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَئَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٌ فِيهَا مِصْبَاحٌ" سؤال شد، حضرت فرمود: این مثلی است که خدا برای ما اهل بیت زده که پیغمبر و ائمه: از ادله خدا و آیات اویند، آیاتی که مردم به وسیله آن به سوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و سسن و فرائض هدایت می‌شوند" و لا قوّة الا بالله العلي العظيم".^{۱۶۹}

مؤلف: این روایت از قبیل اشاره به بعضی مصادیق است و آن افضل مصادیق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و طاهرین از اهل بیت آن جنابند، و گرنه آیه شریفه به ظاهرش شامل نیز می‌شود و انبیاء و اوصیاء و اولیاء همه را شامل می‌گردد.
بله، عمومیت آیه این قدر هم نیست که همه مؤمنین را هم شامل شود، چون در وصف مصادیق صفاتی را قید کرده که شامل همه نمی‌شود، مانند اینکه بیع و تجارت ایشان را از خدا غافل نمی‌سازد و معلوم است که غیر نام بر دگان هر قدر هم ایمانشان کامل باشد باز دچار غلت می‌شوند.
روایات متعددی هم از طرق شیعه وارد شده که مفردات آیه نور را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او تطبیق می‌کند این البته صرف تطبیق است نه تفسیر.

دلیل اینکه تطبیق است نه تفسیر اختلاف این روایات است:

روضه کافی - کلینی - جابر از ابی جعفر^۷: آمده که "مشکاة" قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و "صبح" نوری است که علم در آن است و "رجاچه" علی و یا قلب علی^۸ و "شجره مبارکه زیتونه" - که نه شرقی است و نه غربی - ابراهیم خلیل^۹ است، که نه یهودی بود و نه نصرانی، و جمله "یکاد رَبِّنَا يُضْئِنُ" را معنا

توحید - عیسی بن راشد از امام باقر^{۱۰}: آمده است که "مشکاة" نور علم در سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و "رجاچه" سینه علی^{۱۱} است که "یکاد رَبِّنَا يُضْئِنُ وَ لَوْلَمْ تَمَسَّسْنَاهُ نَارٌ" نزدیک است عالم از آن محمد به علم تکلم کند قبل از آنکه سؤال شود، "نُورٌ عَلَى نُورٍ" امامی است که مؤبد به نور علم و حکمت است که بعد از امامی دیگر از آن محمد : قرار دارد.^{۱۲}

کافی - صالح بن سهل همدانی، از امام صادق^{۱۳} علیه السلام: "مشکاة" فاطمه (سلام الله علیها) و صباح حسن و "رجاچه" حسین (علیهم السلام) و "شجره مبارکه" ابراهیم خلیل^{۱۴} و "نه شرقی و نه غربی" یهودی و نصرانی نبودن آن حضرت، و "نُورٌ عَلَى نُورٍ" امامی بعد از امام دیگر است، و "یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" معنایش این است که خدا هر که را بخواهد به سوی این ائمه راهنمایی می‌کند.^{۱۵}

الدرالمثور - ابن مردویه از ابی هریره - رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : در معنای "رَبِّنَا يُضْئِنُ لَا شَرْقِيَّةً وَ لَا غَربِيَّةً" فرمود: قلب ابراهیم است که نه یهودی بود و نه نصرانی.^{۱۶}

مؤلف: این نیز از باب ذکر بعضی مصادیق است که نظیرش از طرق شیعه از بعضی ائمه اهل بیت گذشت.

۳۶ آیه

درالمثور - ابن مردویه از انس بن مالک: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وقتی آیه "فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ" را خواند، مردی برخاست و پرسید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این کدام بیوت است؟ فرمود: بیوت انبیاء. پس ابوبکر برخاست و گفت: یا رسول الله لابد یکی از این بیت‌ها بیت علی و فاطمه است؟ فرمود: بله، از بیترین آن بیوت است.^{۱۷}

مؤلف: همین روایت - مجمع‌البیان - رسول الله.^{۱۸}

تفسیر قمی - جابر - امام باقر^{۱۹}: منظور از این بیوت، بیوت انبیاء است، که بیت علی^{۲۰} نیز یکی از آنها است^{۲۱} و به هر حال این روایت و آن روایت همه از قبیل ذکر بعضی مصادیق است، چنانچه گذشت.

۳۷ آیه

نهج‌البلاغه - علی^{۲۲}: وقتی آیه "رِجَالٌ لَا تُلَمِّبِيمْ تِجَارَةً وَ لَا يَبْيَعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ" را تلاوت کرد، فرمود: و برای ذکر، اهلی است که از دنیای خود به جای هر چیز دیگری ذکر را بر گزیدند، آن چنان که هیچ تجارت و بیع ایشان را در طول زندگی از آن باز نمی‌دارد، ایشان همواره سایرین را نیز بدان دعوت نموده و با تذکر کلمات و اندرزهایی که از محارم خدا نبی می‌کند غافلان را اندرز می‌دهند، امر به عدل و قسط می‌کنند و خود قبل از هر کس فرمانبر آن چیزی هستند که به آن امر می‌کنند و از آنچه دیگران را نبی می‌ایستند. گویی راه دنیا به سوی آخرت را طی کرده، و به ماورای دنیا رسیده و آن را مشاهده کرده‌اند، و گویی که به غیب‌های اهل برزخ در تمام مدتی که در آن ماندگار می‌باشد مشرف هستند و آنها را می‌بینند، و قیامت، عذاب خود را بر آنان محقق ساخته، ولذا پرده آن را برای اهل دنیا کثار می‌زنند، حتی گویی آنان می‌بینند چیزهایی را که مردم نمی‌بینند، و می‌شنوند چیزهایی را که مردم نمی‌شنوند.^{۲۳}

مجمع‌البیان - ذیل آیه "رِجَالٌ لَا تُلَمِّبِيمْ تِجَارَةً وَ لَا يَبْيَعُ" - از ابی جعفر و ابی عبد الله^{۲۴} : این رجال مردمی هستند که وقتی موقع نماز می‌رسد تجارت را رها کرده به سوی نماز روانه می‌شوند، و اینها احرشان عظیم‌تر است از کسانی که اصلاً تجارت نمی‌کنند.^{۲۵}

مؤلف: یعنی تجارت نمی‌کنند، و مشغول ذکر خدایند، هم چنان که در روایات دیگر نیز این طور آمده.

الدرالمثور - ابن مردویه، ابو هریره، ابو سعید خدری - رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ذیل آیه "رِجَالٌ لَا تُلَمِّبِيمْ تِجَارَةً وَ لَا يَبْيَعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ": اینان کسانی‌ند که در زمین به طلب رزق و فضل خدا سفر می‌کنند.

مؤلف: نقل کامل روایت- ابن عباس- رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم: مردمی بودند که در جستجوی فضل خدا مشغول خرید و فروش بودند، و چون می‌شنیدند که ندای نماز را در دادند آنچه در دست داشتند می‌انداختند، و به سوی مسجد از جا برخاسته نماز می‌خواندند.^{۲۶}

۳۹ آیه

مجمع‌البیان - ذیل جمله "وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ": از امیر المؤمنین (علیه افضل الصلاة و السلام) پرسیدند: چگونه خدا در یک حال به حساب همه مردم می‌رسد؟ فرمود: همان طور که در آن واحد رزق همه را می‌دهد.^{۲۷}

۴۳ آیه

روضه کافی - مسعدة بن صدقه - امام صادق ۷ از پدرش از امیر مؤمنان ۷ : رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: خدای تعالیٰ ابرها را غربال باران قرار داد، و ابر تکرگ را آب می‌کند، تا به هر چیز و هر کس می‌رسد صدمه نزند، و آنچه به صورت تکرگ و صاعقه می‌آید عذاب خدا است، که به هر قومی بخواهد می‌فرستد.^{۱۸۱}

۴۵ آیه

تفسیر قمی - ذیل آیه "فَمُنِئْمُ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمُنِئْمُ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمُنِئْمُ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ" - امام ۷ : آنکه با دو پا می‌رود انسان است، و آنچه با شکم می‌رود مارهایند، و آنچه با چهار پا می‌روند چهار پایانند، و امام صادق ۷ اضافه فرمود که: بعضی دیگر هستند که با بیش از چهار پا راه می‌روند.^{۱۸۲}

۴۶ آیه

مجمع البيان - ذیل آیه "وَيَقُولُونَ آمَّا بِاللَّهِ..." - بعضی گفته‌اند: این آیات در شان مردی از منافقین نازل شد که بین او و مردی یهودی مرافعه‌ای بود، یهودی پیشنهاد کرده بود که مرافعه را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم ببرند، ولی منافق حاضر نشد و پیشنهاد کرد که نزد کعب بن اشرف برونند.

بلخی: میان علی و عثمان در خصوص زمینی که عثمان از علی خریداری کرده بود نزاعی رخ داد، و علت آن این بود که در آن زمین سنتیابی بیرون آمد، عثمان آن را عیوب زمین دانسته، می‌خواست به آن جیب معامله را فسخ کند، و علی زیر بار نمی‌رفت، و می‌گفت: میان من و تو رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم حکم باشد حکم بن ابی العاص به عثمان گفت: اگر حکومت را به پسر عم او واگذاری به نفع او حکم می‌کند، زنیهار، تن به حکومت او ندهی، به این مناسبت این آیات نازل شد. این حکایت و یا قریب به آن از امام ابی جعفر ۷ نیز روایت شده.^{۱۸۳}

مولف: تفسیر روح المعانی - ضحاک: نزاع میان علی و مغیره بن واصل بود، و داستان را قریب به همان حکایت بالا آورده.^{۱۸۴}

۴۷ آیه

مجمع البيان - ذیل آیه "إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ..." - ابی جعفر ۷ : منظور در این آیه امیر المؤمنین ۷ است.^{۱۸۵}

۴۸ آیه

الدرالمثبور - ذیل آیه "فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ..." - ابین جریر - سلمة بن یزید چهنی: من عرضه داشتم: با رسول اللہ صلی الله علیه وآلہ وسلم بعد از تو تکلیف ما با امرابی که بر ما حکومت می‌کنند چیست؟ اگر چنانچه احکام خدا را به نفع خود و به ضرر ما تفسیر کنند، و در نتیجه حق ما را که خدا برایمان قرار داده از ما سلب نمایند می‌توانیم با آنان قتال نموده، دشمنشان بداریم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: آنان مسئول وظایف خویش و شما مسئول وظایف خویشید.^{۱۸۶}

مولف: و در معنای این روایت پاره‌ای روایات دیگر نقل شده، لیکن، هیچ شکی نباید کرد در اینکه اسلام با روح احیای حق و امانته باطل که در آن هست هرگز اجازه نمی‌دهد که ستمکاران متاجهار به ظلم بر مردم مسلط شوند، و هرگز اجازه سکوت و تحمل ظلم را از یاغیان فاجر به مردمی که قدرت بر رفع ظلم را دارند نمی‌دهد. در ابحاث اجتماعی امروز نیز روشن شده که استبداد والیان دیکتاتور، و افسار گسیختگی آنان در تحکم و زورگوییشان بزرگترین خطر و پلیدترین آثار را در اجتماع دارد، کهیکی از آنها پدید آمدن فتنه‌ها و آشوب‌ها و جنگها است، در هنگامی که مردم در مقام بر می‌آیند که ستمکاران را به عدالت و حق و دارند.

۴۹ آیه

مجمع البيان - ذیل آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْتَمْ..." :

۱. مفسرین در اینکه "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْتَمْ" چه کسانیند، اختلاف کرده‌اند، و از اهل بیت روایت شده که منظور مهدی از آل محمد است.

۲. عیاشی - علی بن الحسین ۷: وقتی این آیه را تلاوت کرد، فرمود: به خدا سوگند ایشان شیعیان ما اهل بیتند. که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما انجاز می‌کند، و او مهدی این امت است، او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم درباره‌اش فرمود: "اگر از دنیا نماید مگر یک روز خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از عترتم قیام کند، که نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد کند، آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد" و نظیر این روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله ۷ نقل شده.^{۱۸۷}

مولف: از ائمه اهل بیت در این باره اخباری روایت شده، در سابق هم بیان انتیاق آیه بر مضمون این روایات گذشت.

۳. مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْتَمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" عبارت است از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم و اهل بیت او (علیهم الصلوات و السلام).

و خواننده عزیز فهمید که مراد از آیه شریفه عام است، و روایت هم به بیش از این دلالت ندارد، چون در آن فرمود: "به خدا سوگند ایشان شیعیان ما اهل بیتند، که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما انجاز می‌کند...".^{۱۸۸}

نهج البلاغه - امیر المؤمنین: در پاسخ عمر وقتی که از آن جناب پرسید آیا صلاح هست خودم با لشکر اسلام به طرف فارس که برای جنگ تجمع کرده‌اند بروم؟ فرمود: پیشرفت و یا شکست این امر (یعنی دین اسلام) بستگی به نصرت، و یا خذلان کسی ندارد، این دین خداست که همه جا خدا پیروزش کرده و لشکر ش را عزت داده و تأیید کرده است، تا رسید به آنجا که رسیده، و ما پای بند و عده خدایم که فرمود: "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْتَمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَسَتَحْلَفُنَّمِ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَحْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَلْبِهِمْ وَلَيَمْكُنَنَّ لَهُمْ دِيَمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيَسْتَدِلُّنَّمِ مِنْ بَعْدِ حَوْقَمْ أَمْنًا" و خدای تعالی هر وعده‌ای که بدده انجاز می‌کند و لشکر خود را پیروزی می‌بخشد، و در اسلام سپریست مسلمانان حکم رشته تسبیح را دارد، که اگر باره شود، دانه‌ها از هم گسیخته و متفرق می‌شوند، و چه بسیار متفرق شده‌هایی که دیگر جمع نشد، و عرب در امروز هر چند که اندکند، ولی با دین اسلام بسیار شده و با وجودت و اجتماعی

که به دست آورده عزیز و نیرومند گشته، پس تو سر جای خود بمان، و مبادا که حرکت کنی، چون تو به منزله قطب آسیایی، باید که به دست عرب این آسیا را بچرخانی، و آتش جنگ را بدون اینکه خودت می‌باشت کنی خودت از جایت تکان بخوری دشمنانی که در اقطار جزیره العرب هستند از جا کنده می‌شوند، و حرکت می‌کنند، آن وقت دل واپسی تو نسبت به مرکز و زنان و کودکانی که به جای گذاشته‌ای بیشتر از دل واپسیت نسبت به لشکر دشمن خواهد بود، علاوه دشمنان غیر عرب می‌گویند: این بزرگ عرب و ریشه ایشان است، که اگر او را از پای در آورید و این ریشه را قطع کنید برای همیشه راحت می‌شوید، و همین خود اهتمام ایشان را در جنگ و طمع آنان را به پیروزی بیشتر می‌کند.

و اما اینکه رابع به عدد افراد دشمن صحبت کردی، مگر ما در گذشته با کثیر عدد پیروزی می‌وقیت ما نصرت و معاونت خدایی بود.^{۱۸۹}

مؤلف: روح المعانی- با این حدیث: استدلال کرده بر اینکه مراد از "استخلاف" در آیه ظهور و غلبه اسلام و ارتفاع قدر آن در زمان خلفای راشدین است.^{۱۹۰} حال آنکه حدیث از این معانی به کلی اجنبی است، بلکه از اجنبی بودن گذشته، بر خلاف ادعای او دلالت دارد، چون از کلام آن جناب برمن آید که وعده خدا درباره نصرت دین و مؤمنین هنوز تا به آخر انجاز نشده، و مسلمین در آن روز در بین راه آن بودند، چون امام^۷ به عمر دلگرمی داد که "وَاللهِ من جز وعده- خدا به وعده خود وفا می‌کند" و نیز از این حدیث به خوبی برمن آید که در آن روز هنوز دین اسلام به آن تمکنی که خدا وعده داده نرسیده بود، و خوف مسلمین مبدل به امنیت نگشته بود، و چگونه امنیت موعد رسیده بود و حال آنکه به حکم این حدیث مسلمانان در میان دو خوف قرار داشتند، یکی دشمنان داخلی که با حکومت مرکزی پیمان داشتند، که از فرصل استفاده نموده پیمان خود بشکنند، و به زنان و کودکان شیوخون بزنند، یکی هم دشمنان خارجی؟.^{۱۹۱}

آیه ۵۸

کافی - زراره - امام صادق ۷: در تفسیر جمله "مَلَكْتُ أَيْمَانُكُمْ" فرموده: این حکم تنها مخصوص مردان است، نه زنان. زراره می‌گوید پرسیدم؛ پس زنان در این سه هنگام باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه، و لیکن می‌توانند داخل و خارج شوند، و درباره کلمه "مَنْكُمْ" در جمله "وَالَّذِينَ لَمْ يَأْلِفُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ" فرمود: یعنی از خودتان، آن گاه اضافه فرمود که: بر شما است (بر ایشان است- نسخه بدل) که مانند کسانی که بالغ شده‌اند در این سه ساعت استیدان کنند.^{۱۹۲}

مؤلف: در این مسأله که حکم مخصوص مردان است روایات دیگری نیز از امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) رسیده است.^{۱۹۳}

آیه ۵۹

کافی- حریز- امام صادق ۷ : آیه "أَنْ يَضْعَنْ ثَيَابُهُنَّ" را قراءت نموده و فرمودند: مراد از آن جلباب و خمار است، در صورتی که زن سالخورده باشد.^{۱۹۴}

مؤلف: و در این معنی اخبار دیگری نیز هست.

آیه ۶۰

کافی- الدرالمنثور- ابن جریر، و ابن ابی حاتم:

۱. اهل مدینه قبل از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شود رسمشان چنین بود که افراد کور و مریض و چلاق را در غذا با خود شرکت نمی‌دادند، و فکر می‌کردند که افراد کور تشخیص نمی‌دهند کدام لقمه‌ای لذیذتر و بهتر است، مریض هم که نمی‌تواند مانند سالم غذا بخورد، و چلاق هم حریف اشخاص سالم نیست، ولی بعد از بعثت اجازه داده شد که با آنان غذا بخورند.

۲. ثعلبی - ابن عباس: حارث با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عزم جهاد بیرون شد، و خالد بن زید را جاشین خود در امور خانواده‌اش کرد، و خانواده حارث از اینکه با خالد که بیمار بود غذا بخورند ناراحت بودند، پس این آیه نازل شد.

۳. عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم- قتاده: این قبیله که از بنی کنانه بن خزیمه است، در جاهلیت تنها غذا خوردن را ننگ می‌دانستند، حتی پیش می‌آمد که یکی از آنان بر شدت گرسنگی غذا را با خود می‌گردانید تا شاید کسی را پیدا کند که با او غذا بخورد و آب بیاشامد، ولی در اسلام اجازه هر دو قسم غذا خوردن داده شد، و آیه شریفه "لَيْسَ عَلَيْنَا مِنْ جُنَاحٍ أَنْ تَأْكُلُوا حَمِيًّا أَوْ أَشْتَانًا" نازل گردید.^{۱۹۵}

مؤلف: و در معنای این روایت روایات دیگری نیز هست.

کافی:

۱. زراره- امام صادق ۷: در معنای آیه "أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَةً أَوْ صَدِيقَكُمْ"، فرمود: اینها که خدای عز و جل در این آیه نامشان را برده، بدون اجازه از خرما و خورش و طعام یکدیگر می‌خورند، و همچنین زن بدون اجازه از خانه شوهرش می‌تواند بخورد، و غیر اینها نمی‌توانند.^{۱۹۶}

۲. ابی حمزه ثمالی- امام باقر^۷: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردی فرمود: تو و آنچه مال داری ملک پدرت هستی، آن گاه امام فرمود: در عین حال من دوست نمی‌دارم که پدری از مال پسر بردارد، مگر آن مقداری که ناچار از آن است، چون خدا فساد را دوست نمی‌دارد.^{۱۹۷}

۳. محمد بن مسلم- امام صادق^۷: از آن جناب در مورد مردی پرسیدم که پسرش توانگر است، و پدر محتاج؟ فرمود: پدر می‌تواند از مال او بخورد، و اما مادر نخورد، مگر به عنوان قرض.^{۱۹۸}

۴. جمیل بن دراج - امام صادق^۷: زن می‌تواند بخورد، و صدقه دهد، و دوست هم می‌تواند از منزل برادرش بخورد، و صدقه دهد.^{۱۹۹}

۵. ابی ابی عمير- امام صادق^۷: در ذیل جمله "أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَةً": مثل کسی که وکیلی در اموال خود دارد، و او بدون اجازه وی از مال وی می‌خورد.^{۲۰۰}

جمع البيان- ذیل جمله: "أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بَيْوَتِكُمْ": بعض گفته‌اند معناش "من بیوت اولادکم" است، به دلیل اینکه امام به فرزند کسی فرمود: تو و مالت مال پدرت هستی، و نیز همان جناب فرموده: پاکیزه‌ترین رزقی که انسان می‌خورد آن است که از کسبش باشد، و فرزند او نیز از جمله کسب او است.^{۲۰۱}

مؤلف: و در این معنی روایات بسیاری دیگر است.

آیه ۶۲

تفسیر قمی:

کتاب معانی- ابی الصباح: از امام باقر^۷ از معنای آیه "فَإِذَا دَخَلْتُمْ بَيْوَنًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ." پرسیدم، فرمود: این همان سلام کردن شخص به اهل خانه است، وقتی که به خانه وارد می‌شود، و حواب سلام اهل خانه به او است، زیرا همین سلام و علیک، سلام بر خودتان است.^{۲۰۲}

مولف: در تفسیر همین آیه اشاره به این معنا گذشت.

۱. ذیل جمله "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ": این آیه درباره عده‌ای نازل شد که هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را برای امری از امور جمع می‌کرد تا پی کاری یا جنگی که پیش آمده بود بفرستد، بدون اجازه او متفرق می‌شدند، خدای تعالی ایشان را از این رفتار نهی فرمود.
۲. ذیل آیه "فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكُلِّيَقْضِيَ شَأْنِيمْ فَأَذَنْ لَمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ": این آیه درباره حنظله بن ابی عیاش نازل شد، و جربانش چنین بود که او در شبی که فردایش جنگ احـد شروع می‌شد، عروسی کرده بود، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفت تا نزد اهلش بماند، پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد، حنظله نزد اهلش ماند، صبح در حال جنابت به میدان جنگ آمد و شپید شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خود دیدم که ملاکه حنظله را با آب ابرها، و روی تخته‌هایی از نقره در میان آسمان و زمین غسل می‌دادند، و به همین جهت او را غسل الملائکه نامیدند.

رجاءات

۶۹

^۱ مفردات راغب، ماده "فرض"

^۲ مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۲۴ به نقل از اخشن

^۳ مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۲۴

^۴ همان

^۵، هم چنان که در آیه "ما کانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ" (در حکم پادشاه قانونا نمی‌توانست برادر خود را نگهدارد. یوسف/۷/صلی الله علیه وآلہ وسلم) (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۲۴ به نقل از ابن عباس)

^۶ پس آیه شریفه در مقام بیان اعم اغلب است، هم چنان که در آیه دیگر از همین سوره فرموده: "الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَ الْخَيْثَوْنَ لِلْخَيْثَاتِ" (زنان پلید برای مردان پلید، و مردان پلید برای زنان پلیدند. سوره نور آیه ۲/صلی الله علیه وآلہ وسلم) (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۲۵ به نقل از ابن عباس)

یکی دیگر اینکه مراد از آیه شریفه تقبیح اینگونه افراد است، و معنایش این است که لایق به حال مرد زناکار این است که جز زن زناکار و یا بدتر از او را نگیرد و لایق به حال زن زناکار هم این است که جز به مرد زناکار و یا بدتر از او یعنی مشرک، شوهر نکند و مراد از "نكاح عقد" نکاح و ازدواج مشروع است و جمله "وَ حُرُمَ ذِكَرَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" عطف است بر اول آیه، و مراد این است که زنا بر مؤمنین حرام شده، (نه ازدواج با زناکار) (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۸۴) (فرق بین این دو وجه این است که وجه اول صرفا از تمایلات مرد و زن زناکار خبر می‌دهد که اینگونه افراد، پلیدند و وجه دومی وجهی است اخلاقی برای اجتناب از زنا" (مترجم)

ولی این دو وجه از این رو صحیح نیستند که با سیاق آیه و مخصوصاً با اتصال صدر و ذیل آن به یکدیگر که قبل از بدن اشاره رفت سازگار نیستند.

وجه سوم اینکه اصلاً این آیه شریفه نسخ شده، و ناسخ آن آیه "وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ" (سوره نور آیه ۳۲) است. (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۲۵ به نقل از سعید بن مسیب)

جواب این وجه هم این است که نسبت میان آیه مورد بحث و این آیه نسبت عموم و خصوص مطلق است، یعنی این آیه عام است و آیه مورد بحث آن را تخصیص زده، فرموده: اینکه در آنجا به طور عموم گفته شد "دخلتان خود و صالحان از برد و کنیزان خود را همسر دهید" مخصوص است به غیر زناکاران مصر در زنا و در اینگونه موارد که عامی بعد از خاص وارد می‌شود آن را نسخ نمی‌کند.

بله اگر هم بگوییم نسخ شده مناسب‌تر آن است که بگوییم ناسخ آن، آیه ۲۲۱ سوره بقره است، که می‌فرماید: "وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنْ وَ لَآمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبْتُكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعِنْدُهُمْ خَيْرٌ مِّنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبْتُكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ" (زنان مشرک را نکاح مکنید، تا آنکه ایمان آورند، و یک کنیز با ایمان آورند، و یک برد با ایمان بهتر است از یک زن مشرک، هر چند که شما را خوش آید و نیز با مردان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان بیاورند و یک برد با ایمان بسی بهتر است از مردی مشرک، هر چند که شما را خوش آید، چون آنان شما را به سوی آتش می‌خوانند، و خدا شما را به سوی بهشت و آمرزش به اذن خودش دعوت می‌کند. سوره بقره، آیه ۲۲۱)

به این بیان که کسی ادعا کند که این آیه نیز هر چند عامی است بعد از خاص، و لیکن لسان آن لسانی است که تخصیص نمی‌پذیرد و وقتی آیه خاص آن را تخصیص نزد، قهراً آیه عام، ناسخ خاص می‌شود، بعضی از مفسرین هم ادعا کرده‌اند که نکاح کافر با زن مسلمان تا سال ششم از هجرت جایز بوده، بعد از آن در آیه ۲۲۱ سوره بقره تحریم آن نازل شده، پس شاید آیه مورد بحث که مربوط به زانی و زانیه است و ازدواج زن زناکار مسلمان را با مشرک جایز دانسته قبل از نزول تحریم بوده، و آیه تحریم بعد از آن نازل شده (در نتیجه آیه ۲۲۱ سوره بقره ازدواج زناکار با مشرک را نسخ کرده) (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۸۷) البته درباره این آیه اقوال دیگری نیز هست که چون فسادش روش بود متعرض نقل آنها نشدیم.

^۷ مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۲/صلی الله علیه وآلہ وسلم به نقل از حسن

8

^۹ مفردات راغب، ماده "افک"

^{۱۰} مفردات راغب، ماده "عصب"

^{۱۱} روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۱۴

^{۱۲} و اما قول بعضی از مفسرین که گفته‌اند مخاطب به چهار خطاب اول، و یا تنها مخاطب به خطاب دوم و سوم و چهارم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آن زن و مرد متهم است صحیح نیست(روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۱۵)، زیرا مستلزم تفکیک میان خطابهایی است که در ده آیه اول از آیات مورد بحث قرار دارند، چون بیشتر خطابهای مذکور که بیست و چند خطاب است متوجه عموم مؤمنین است، و با این حال بدون شک معنا ندارد چهار و یا سه خطاب اول آن، متوجه افراد معینی باشد.

بدتر از این حرف سخن بعضی دیگر است که گفته‌اند: خطابهای چهارگانه و یا سه‌گانه‌ای که گفته شد، به مؤمنینی است که از این پیش آمد متاثر شده بودند، چون علاوه بر اینکه همان اشکال تفکیک در سیاق لازم می‌آید، گراف گویی نیز هست، (چون نه وجهی برایش متصور است و نه دلیلی بر آن هست). (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۳۱ به نقل از حسن)

^{۱۳} پس معلوم شد که جمله مذکور فایده‌ای را افاده می‌کند و آن طور که بعضی پنداشته و گفته‌اند از باب تسلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، و یا تسلیت آن جانب و مؤمنین متاثر از این پیشامد نیست، چون سیاق با تسلیت سازگار نیست.

^{۱۴} و اما قول مفسری که گفته: مراد از "خیر بودن این پیشامد برای متهمین"، این است که خدا به خاطر این تهمت اجرشان می‌دهد، هم چنان که مرتکبین آن را رسوا می‌کنند(روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۱۵)، درصورتی درست است که خطاب در آیه متوجه خصوص متهمین باشد، و خواننده محترم در نظر دارد که گفتمیم چنین نیست".

^{۱۵} سوره آل عمران، آیه ۲ صلی الله علیه و آله وسلم

^{۱۶} سوره نساء، آیه ۷۹

^{۱۷} گوش و چشم و پوستشان علیه ایشان شهادت می‌دهند به آنچه می‌کردند. سوره حم سجده، آیه ۲۰

^{۱۸} گوش و چشم و قلب و همه اینها مسئول آن بوده‌اند، سوره اسری، آیه ۳ صلی الله علیه و آله وسلم

^{۱۹} امروز مهر بر زبانها می‌زنیم (چون احتیاج نداریم که زبان آنان اقرار کند) بلکه دستشان با ما حرف می‌زنند، و پاهاشان گواهی می‌دهند به آنچه که کسب می‌کردند. سوره پس، آیه صلی الله علیه و آله وسلم ۵

^{۲۰} سوره حمد، آیه ۴

^{۲۱} تو از این معنا در غفلت بودی، ما پرده غفلت را بر داشتیم، اینک امروز تیز می‌بینی. سوره ق، آیه ۲۲

^{۲۲} و ایمان آوردید تا از گناهاتان ببخشاید. سوره احقاف، آیه ۳۱

^{۲۳} هر که از زن و مرد عمل صالح کند در حالی که مؤمن باشد، ما ایشان را به حیاتی طیب زنده نموده، اجرشان را بهتر از آنچه می‌کردند می‌دهیم. سوره نحل، آیه ۹۷

^{۲۴} بعضی از مفسرین گفته‌اند: "جمله "لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" تعلیل است برای مطلبی محفوظ و تقدير آن" به شما چنین گفته شده تا شاید متذکر مواعظ خدا بشوید و بدانید که علت و فلسفه این دستورات چیست" می‌باشد(روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۳) می‌باشد (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۳) صلی الله علیه و آله وسلم)، و بعضی دیگر گفته‌اند تقدير جمله "حتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسْتَأْنِسُوا"، "حتی تسلموا و تستأنسوا" می‌باشد (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۳) صلی الله علیه و آله وسلم)، ولی خواننده بی اعتباری آن را خود درک می‌کند.

^{۲۵} و چه بسا بعضی گفته باشند که مراد از متعاع، معنای اسمی کلمه است، یعنی اثاث و چیزهایی که برای خرید و فروش عرضه می‌شود، مانند تیمچه‌ها و بازارها که صرف ساخته شدنش برای این کار اذن عام برای دخول است، ولی این وجه خالی از بعد نیست(مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۳) صلی الله علیه و آله وسلم)، چون لفظ آیه از افاده آن قادر است.

^{۲۶} کشاف، ج ۳، ص ۲۲۹ و روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۳۸

^{۲۷} مفردات راغب، ماده "فرج"

^{۲۸} - ان شاء الله - به زودی در سوره ذاریات آیه ۲۳ که می‌فرماید: "فَوَرَبُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطَقُونَ" بحثی درباره معنای وسعت رزق خواهد آمد.

^{۲۹} سوره توبه، آیه صلی الله علیه و آله وسلم ۰

^{۳۰} در این آیه و آیات سابق چند بحث فقهی مهم است که باید به کتب فقهی مراجعه شود.

^{۳۲} مفردات راغب، ماده "شکا".

^{۳۳} هیچ چیز نیست مگر آنکه خدای را حمد و تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. سوره اسراء، آیه ۴۴

^{۳۴} می‌خواهند نور خدای را با دهنهاشان خاموش کنند، ولی خدا نور خود را تمام و تکمیل خواهد کرد. سوره صرف، آیه ۸

^{۳۵} آیا کسی که مرده بود، و ما او را زنده کردیم، و برایش نوری قرار دادیم، که با آن نور در میان مردم مشی می‌کند، مثلش مثل کسی است که در ظلمتهاي باشد که از آن بیرون شدنی نباشد. سوره انعام، آیه ۱۲۲

^{۳۶} تا به شما دو برابر از رحمت خود دهد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید. سوره حديد، آیه ۲۸

^{۳۷} آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام استعداد و وسعت داده، و در نتیجه دارای نوری از پروردگارش شده. سوره زمر، آیه ۲۲

^{۳۸} و مراد از آن قرآن نیست، هم چنان که بعضی (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۴۳ به نقل از ابن عباس) پنداشته‌اند برای اینکه آیه، در مقام توصیف عموم مؤمنین است که قبل از نزول قرآن چه وضعی داشتند و بعد از آن چه وضعی به خود گرفتند، علاوه بر این در چند جای قرآن صریحاً این نور را وصف مؤمنین خوانده از آن جمله فرموده: "لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ" (سوره حديد، آیه ۱۹) و نیز فرموده "يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا" (پروردگارا نور ما را تکمیل و تمام کن، سوره تحریم، آیه ۸۰) و معنا ندارد که قرآن وصف مؤمنین باشد، و اگر به اعتبار معارفی که قرآن برای آنان کشف می‌کند در نظر گرفته شود، باز به همان معنایی که ما گفتمی بر می‌گردد.

^{۳۹} و اما گفتار بعضی از مفسرین که گفته‌اند: مراد از جمله "لا شَرْقِيَّةٌ وَ لا غَربِيَّةٌ" این است که درخت مذکور درخت دنیاپی نیست تا در مشرق و یا در مغرب بروید بلکه درخت بهشتی است(مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۴۳ به نقل از حسن) و همچنین گفتار بعضی دیگر که گفته‌اند: مراد این است که این درخت از درختان مشرق معمور و مغرب معمور دنیا نیست، بلکه از درختان شام است در میان مشرق و مغرب قرار دارد که زیست آن بهترین زیست است(همان، به نقل از ابن زید)، قابل قبول نیست، چون از سیاق فهمیده نمی‌شود.

^{۴۰} کشاف، ج ۳، ص ۲۴۱

^{۴۱} و آن مثلهای را برای مردم می‌زنیم ولی جز عالمان آن را به طور کامل نمی‌فهمند. سوره عنکبوت، آیه ۴۳

^{۴۲} مساجدی که نام خدا در آنها بسیار بردۀ می‌شود سوره حج، آیه ۴۰

^{۴۳} مفردات راغب، ماده "تجارة"

^{۴۴} مفردات راغب، ماده "بیع"

^{۴۵} مفردات راغب، ماده "قلب"

^{۴۶} ذات پاک خدا از آنچه که به او نسبت می‌دهند متره است، جز بندگان پاک با اخلاص. سوره صفات، آیه ۱ صلی الله علیه و آله وسلم.

^{۴۷} و معنای حمد در تفسیر سوره حمد گذشت.

^{۴۸} روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۷

^{۴۹} پردهات را از مقابلت برداشتم به همین جهت امروز دیدهات نیز می‌بیند. سوره ق، آیه ۲۲

^{۵۰} از ناحیه خدا حقایقی بر ایشان کشف شد که هیچ احتمالش را نمی‌دادند، سوره زمر، آیه ۴۷

^{۵۱} سوره زمر، آیه صلی الله علیه و آله وسلم

^{۵۲} روزی که مؤمنین را می‌بینی در حالی راه می‌روند که نورشان از پیش رو و دستشان در حرکت است. سوره حديد، آیه ۱۲

^{۵۳} آنکه در این سرا کور است در آخرت هم کور است. سوره اسراء، آیه ۷۲

^{۵۴} و دلهایی که در این روز خرم و به سوی پروردگارشان نظر افکنند. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳

^{۵۵} حاشا که ایشان در امروز از دیدن پروردگارشان در پرده‌اند. سوره مطففين، آیه ۱۵

^{۵۶} ایشان رای است در آن سرا هر چه که بخواهند، و نزد ما بیش از این هم هست. سوره ق، آیه ۳۵

^{۵۷} ایشانند متقيان و نزد خدا است برای ایشان هر چه که بخواهند، و پاداش نيكوکاران اين طور است. سوره زمر، آيات ۳۳ و ۳۴

^{۵۸} يا جنت خلد که پرهیزگاران وعده داده شدند، و پاداش و بازگشتگاه ایشان است، برای ایشان است آنچه بخواهند جاودانه. سوره فرقان، آيات ۱۵ و ۱۶ صلی الله علیه و آله وسلم

^{۵۹} برای ایشان است در آنجا هر چه که بخواهند، خدا متقيان را اين چنین پاداش می‌دهد. سوره نحل، آیه ۳۱

^{۶۰} هر نفسی در برابر آنچه کرده پاداش می‌گيرد. سوره نحل، آیه ۱۱۱

^{۶۱} پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آن حق است. سوره ذاريات، آیه ۲۳

^{۶۲} و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستشان طاغوت است که همواره از نور به سوی ظلمت بیرون‌شان می‌کند. سوره بقره، آیه ۲۵۷

^{۶۳} مانند کسی که در مثل در ظلمتهایي قرار دارد که بیرون شدن برایش نیست، سوره انعام، آیه ۱۲۲

^{۶۴} نه، بلکه آنچه می‌کردند در دلهايشان اثر گذاشت نه، ایشان آن روز از پروردگارشان در پرده‌اند. سوره مطففين، آيات ۱۴ و ۱۵

^{۶۵} و از بعضی از مفسرین بر می‌آید که مراد از جمله "مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ ... " همه موجودات است- چه دارای عقل و چه بی عقل- و اگر به لحظ عقلاً آورده به این مناسبت بوده که اصولاً تسبیح از شئون و وظایف دارندگان عقل است و یا برای این خاطر بوده که بر قوت آن دلالت، اشاره کرده باشد، از باب تشبيه زبان حال به زبان قال (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۴۸)

ولی این نظر با استناد علم به غير ذوي العقول نمي‌سازد، چون در همين آيه به صاحبان تسبیح و نماز نسبت علم داده و فرموده: "همه به تسبیح نماز خود علم دارند".

^{۶۶} آيا نمي‌بیني که خدا آسمانها و زمین را خلق کرده. سوره ابراهيم، آیه ۱۹

^{۶۷} و در تفسیر آيه "وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" (سوره اسراء، آیه ۴۴) بحث در تفسیر سوره حم سجده به زودی خواهد آمد ان شاء الله.

و اينکه بعضی گفته‌اند که: ضمیر در جمله "قَدْ عَلِمَ" به خدا بر می‌گردد نه به نامبردگان در آيء(مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۴۸) صحیح نیست، زیرا سیاق و مخصوصاً جمله بعد از آن که می‌فرماید: "وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعُلُونَ- وَ خُدَا دَانَا سَبَبَ بِهِ آنچه می‌کنند" با اين نظریه نمي‌سازد.

نظیر اين حرف در نادرستی، قول بعضی دیگر است که گفته‌اند: "اگر علم را به همه نامبردگان در آيء نسبت داده از باب مجاز، و غير عالم را به منزله عالم گرفتن است، به خاطر اينکه بيشتر دلالت کند بر تسبیح و تنزیه خدا! (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۸۸)

^{۶۸} پروردگار از ذريه آدم پیمان گرفت، و خود ایشان را عليه خودشان گواه ساخت، که آيا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا شهادت می‌دهیم، و ما اين کار را کردیم تا اينکه روز قیامت بهانه نیاورند که پروردگارا ما از اين غافل بودیم. سوره اعراف، آیه ۱۷۲

^{۶۹} ما پرده از برابرت برداشتم در نتيجه امروز چشمت تيز بين شده. سوره ق، آیه ۲۲

^{۷۰} سوره اعراف، آیه ۱۵ صلی الله علیه و آله وسلم

^{۷۱} اما کسانی که ايمان آورده و عمل صالح کردن خدا ایشان را داخل رحمت خود می‌کند. سوره جاثیه، آیه ۳۰

^{۷۲} اي کسانی که ايمان آورده‌اید بترسید از خدا و به رسول او ايمان آورید، تا از رحمت خود دو سهم به شما بدده، و برایتان نوري قرار دهد. سوره حديد، آیه ۲۸

^{۷۳} آگاه باش که مرجع همه امور خدا است. سوره شورى، آیه ۵ صلی الله علیه و آله وسلم

^{۷۴} و اين بابی دقیق از توحید است که ان شاء الله در بحث آتی مقداری روش می‌گردد.

هیچ شک و تردیدی نداریم در اينکه آنچه از موجودات که در عالم هست همه معلوم خدا و منتهی به واجب تعالی است و اينکه بسياري از آنها- و مخصوصاً ماديات- در موجود شدنشان متوقف به وجود شرایطي است که اگر آنها قبلاً وجود نداشته باشند، اين گونه موجودات نيز وجود نخواهند یافت، مانند انساني که

فرزند انسانی دیگر است، او در موجود شدنش متوقف بر این است که قبل از مادرش موجود شده باشد، و نیز متوقف است بر اینکه بسیاری دیگر از شرایط زمانی و مکانی تحقق یافته باشد، تا همگی آن شرایط دست به دست هم داده زمینه برای پیدایش یک فرزند انسان فراهم گردد، و این هم از ضروریات است که هر یک از این شرایط جزئی از اجزای علت تامه است، نتیجه می‌گیریم که خدای تعالیٰ جزئی از اجزای علت تامه وجود یک انسان است.

بله! خدای تعالیٰ خودش به تنها علت تامه مجموع عالم است، چون مجموع عالم جز به خدا به هیچ چیز دیگری احتیاج و توقف ندارد، و همچنین علت تامه است برای صادر اول یعنی اولین موجودی که از حق صدور یافت و خلق شد و بقیه اجزای این مجموع،تابع آن است.

و اما سایر اجزای عالم، خدای تعالیٰ نسبت به هر یک، جزء علت تامه است، چون واضح است که یک موجود احتیاج به موجودات دیگر دارد، که قبل از اویند، و جنبه شرایط و معدات را برای به وجود آمدن این موجود دارند.

این در صورتی است که هر موجودی را تک تک و جداگانه در نظر گرفته و به تنها بخدا تعالیٰ نسبت دهیم.

البته در این باره نظریه‌ای دقیق‌تری هم هست، و آن این است که بدون هیچ شکی می‌بینیم که در میان تمامی موجودات هستی یک ارتباط وجودی هست، چون بعضی علت بعض دیگرند، بعضی شرط و یا معبد بعضی دیگرند، و ارتباط در میان علت و معلول، شرط و مشروط، و معبد و مستعد قابل انکار نیست، و این ارتباط باعث شده یک نوع اتحاد و اتصال در میان موجودات برقرار شود، در نتیجه دست بر سر هر موجودی بگذاریم با اینکه او را جدای از سایر موجودات می‌بینیم، ولی می‌دانیم که این جدایی به طور مطلق و از هر جهت نیست، بلکه اگر وجود متعین او را در نظر بگیریم می‌بینیم که در تعیین مقید به تمامی موجوداتی است که دست به دست هم داده، و او را متعین کرده است.

مثلاً انسان که در مثال گذشته او را فرزند فرض کردیم از نظر وجه قبلی موجودی بود مستقل و مطلق ولی موجودی شد متوقف بر علل و شرایط بسیار، که خدای تعالیٰ یکی از آنها است، پس از نظر این وجه هویتی است مقید به تمامی موجوداتی که در تعیین او دخالت دارند، مثلاً حقيقة زید که پسر پدری به نام جواد، و مادری به نام فاطمه است، و در فلان روز از تاریخ و در فلان نقطه از کره زمین به دنیا آمد، و چند خواهر و برادر قبل از او بوده‌اند، و چند تن دیگر بعد از او متولد شده‌اند، و چه کسانی مقارن وجود او به وجود آمده‌اند، همه این نامبرده‌گان و آنچه نام برده نشد، و در تعیین این فرد از انسان دخالت دارند در تشکیل حقیقت زید دست دارند.

پس حقیقت زید عبارت است از چنین چیزی، و این هم از بدیهیات است که چنین حقیقتی دارد، جز به واجب به هیچ چیز دیگری توقف ندارد، و چون چنین است پس خدای تعالیٰ علت تامه او است، و علت تامه هم چیزی است که توقفی بر غیر خود و احتیاجی به غیر مشیت خود ندارد، و قدرت او تبارک و تعالیٰ نسبت به اوی مطلق است، و مشروط و مقید به چیزی نیست و این همان حقیقتی است که آیه شریفه "يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" به آن اشاره می‌کند.

^{۷۵} سوره حمد، آیه ۷

^{۷۶} می‌خواهند میان خدا و رسولانش جدایی بیندازنند. سوره نساء، آیه ۱۵۰

^{۷۷} ما کتاب را به حق به تو نازل کردیم تا در میان مردم به آنچه خدا نشانت داده حکم کنی. سوره نساء، آیه ۱۰۵

^{۷۸} سخن را نرم نگویند تا طمع کند آن کس که در قلبش مرض است. سوره احزاب، آیه ۳۲.

^{۷۹} اگر منافقین و بیماردلان و دروغپردازان مدینه دست بر ندارند تو را بر آنان می‌شورانیم. سوره احزاب، آیه صلی الله علیه و آله وسلم.

^{۸۰} مفسرین در کلماتشان بحث در پیرامون تردید و اضراب را طول داده‌اند، و به گمانم آنچه ما آوردیم کافی باشد، و اگر کسی نخواهد به این مقدار اکتفاء کند باید به تفاسیر مفصل مراجعه نماید.

^{۸۱} و فرق ایندو روشن است، مثلاً یک وقت می‌گوییم تنها زید رستگار است، معناش این است که دیگران رستگار نیستند، و یک وقت می‌گوییم زید تنها رستگار است معناش این است که غیر از رستگاری چیزی ندارد" مترجم

^{۸۲} اگر می‌خواستند بیرون شوند قبل از خود را آماده می‌کردند، و لیکن خدا از بیرون آمدنشان برای جهاد کراحت داشت، ناگزیر از حرکت بازشان داشت، و گفته شد بنشینید با نشستگان، چون اگر هم بیرون می‌شدند جز اخلال ادراک شما ثمره‌ای نداشتند. سوره توبه، آیات ۴ صلی الله علیه و آله وسلم و ۴۷

^{۸۳} بعضی از مفسرین گفت‌اند: مراد از "خروج" بیرون شدن از خانه و اموال است، در صورتی که رسول بدان حکم کند. و جمله "طاعَةً مَعْرُوفَةً" مبتدای است برای خبر مذکوف، و تقدیر آن "طاعَةً مَعْرُوفَةً للنبي خیر من اقسامكم" طاعت پیغمبر به نحو پسندیده بهتر است از سوگند خوردن‌تان"، می‌باشد.

و معنای آیه این است که با غلیظترین سوگند به خدا قسم خوردن که اگر به ایشان امر کنی و علیه آنان در مناعتشان حکم نمایی که از خانه و اموال خود بیرون شوند، حتماً بیرون خواهند شد، به ایشان بگو: سوگند نخورید، برای اینکه پیغمبر را به خوبی اطاعت کردن بهتر از سوگند خوردن به خدا است و خدا دانا است به آنچه می‌کنید. (تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۲۲)

ولی این حرف صحیح نیست، زیرا هر چند که اتصال آیه را به ما قبل تأکید می‌کند و وجه قبلی این فایده را ندارد، ولی متأسفانه با تصریحی که قبلاً منی بر دادعوت به سوی حکم خدا و رسول و تن دادن به حکم بین آنان کرده بودند نمی‌سازد، چون با این اعراض صریح از حکم خدا و رسول او، دیگر معنا ندارد که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سوگند بخورند که اگر ما را امر کنی که از دیار و اموال خود بیرون شویم بیرون خواهیم شد، و این ناسازگاری خیلی واضح است.

مگر آنکه بگوییم آنان که سوگند خورند غیر از کسانی بودند که دعوت خدای را رد کردند و از حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اعراض نمودند که در این صورت اشکال متوجه حمل "لیخرجن" بر این معنا می‌شود، چون دلیلی بر چنین حمل در دست نیست.

^{۳۴} می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای قرار دهم، سوره بقره، آیه ۳۰

^{۳۵} ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم، سوره ص، آیه ۲ صلی الله علیه و آله وسلم

^{۳۶} سوره نمل، آیه ۱ صلی الله علیه و آله وسلم

^{۳۷} زمین از آن خدا است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را ارث می‌دهد، و سرانجام از آن پرهیزگاران است. سوره اعراف، آیه ۱۲۸

^{۳۸} زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵

^{۳۹} کسانی که کافر شدند به رسولان خود گفتند: به طور مسلم شما را از سزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر آنکه به کیش ما برگردید، پس پروردگارشان به ایشان وحی فرستاد که به طور قطع ستمکاران را هلاک خواهیم کرد، و بعد از ایشان شما را در زمین سکونت خواهیم داد، این روش ما است نسبت به کسی که از مقام من بترسد، و از عذاب من بهراسد. سوره ابراهیم، آیه ۱۴

^{۴۰} اما قول کسی که گفته: مراد از مستخلفین قبیل از ایشان، بنی اسرائیل است که خدا بعد از هلاک کردن فرعون و لشگریاش سر زمین مصر و شام را به ایشان ارث داده، و در آن مکتتشان داد، هم چنان که درباره آنان فرمود: "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ" (اراده کردیم بر کسانی که در زمین به دست کفار ضعیف شدند، منت نهیم، و ایشان را پیشوایان و وارثان نموده، و در زمین مکنت دهیم. سوره قصص، آیات ۵ و صلی الله علیه و آله وسلم) (روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۲۰۳) حرف صحیحی نیست.

زیرا آیه مورد بحث از مردمی خبر می‌دهد که بعد از ارث بردن زمین، اجتماعی صالح تشکیل دادند و قوم بنی اسرائیل بعد از نجاتشان از فرعون و لشگریش، هرگز از کفر و نفاق و فسق خالص نگشته‌ند، و مصدق "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" نشده، و به نص قرآن کریم در آیاتی بسیار هرگز و در هیچ دوره‌ای چنین روزی به خود ندیدند، و با اینکه اجتماع ایشان همواره از کفار و منافقین و صالحان و طالحان مشکل می‌شده، دیگر معنا ندارد که استخلاف ایشان را مثل بزند برای استخلاف "الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ".

و اگر مراد از تشبیه اصل استخلاف ایشان، به استخلاف خلفای قبیل از ایشان - که فرضًا بنی اسرائیل باشند چه خوب و چه بد - بوده باشد، در این صورت احتیاجی نبود که مجتمع اسرائیلی را پیش بکشد، و به آنان تشبیه کند و حال آنکه امتهای موجود در زمان نزول آیه و قبل از آن بسیار قوی تر و پرجمعیت‌تر از بنی اسرائیل بودند مانند روم و فارس و کلده و غیر ایشان، هم چنان که در آیه "إِذْ جَعَلَكُمْ خَلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمٍ نُوحٍ" (چنان که شما را خلیفه بعد از قوم نوح قرار داد. سوره اعراف، آیه ۷۴) و آیه "إِذْ جَعَلَكُمْ خَلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ" (چنان که شما را خلفای بعد از قوم عاد قرار داد. سوره اعراف، آیه ۹) بدون هیچ تشبیه‌ای این امت را جانشینان امتهای قبیل دانست، و حتی کفار از این امت را هم خلفای اقوام پیشین خواند و فرمود: "وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ" (خدا کسی است که شما را خلیفه‌های زمین قرار داد. سوره انعام، آیه ۱ صلی الله علیه و آله وسلم) و نیز فرمود: "هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَأُنَيِّلِهِ كُفُرَهُ" (او کسی است که شما را خلیفه‌های زمین قرار داد پس هر کس کفر بورزد کفرش علیه خود او است. سوره فاطر، آیه ۳۹)

حال اگر بگویی چرا جایز نباشد که تشبیه در آیه مورد بحث، تشبیه به بنی اسرائیل باشد؟ آن گاه حق این مجتمع صالح را با جمله بعدی اش اداء نموده و بفرماید: "لَيَمَكِنَ لَهُمْ دِينَهُ ...؟"

در جواب می‌گوییم: بله، اشکالی ندارد، جز اینکه همان طور که گفتیم، بنابراین دیگر وجهی ندارد که امت اسلام از میان همه امم تنها جانشین بنی اسرائیل باشند، و جانشینی این امت تنها به جانشینی بنی اسرائیل تشبیه گردد.

^{۴۱} در این دین اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه معجزات و بیاناتی بر صحت و حقایقت آنچه به سویشان آمد قائم شد. و این به خاطر ستمگری و سر پیچی از دین بود. سوره بقره، آیه ۲۱۳

^{۴۲} مفسرین در این آیه شریفه اختلافاتی شدید و زیادی دارند.

بعضی گفته‌اند: درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده، و خدا وعده‌ای را که به ایشان داد منجز کرد، و زمین را در اختیار ایشان قرار داد، و دین ایشان را تمکین داد، و ترس ایشان را مبدی به امنیت کرد، آری بعد از در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در ایام خلفای راشدین، اسلام را پیش برد، و عزت داد، و در نتیجه آن ترسی که مسلمین از کفار و منافقین داشتند، از میان برفت.

و مراد از استخلاف ایشان استخلاف خلفای چهارگانه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم، و یا تنها خلفای سه‌گانه اول است، و اگر استخلاف را به همه نسبت داده، با اینکه همه مسلمین خلیفه نبودند، و خلافت مختص به سه و یا چهار نفر بود، از قبیل نسبت دادن چیزی است که مخصوص به بعض است به همه، مثل اینکه می‌گویند: بنی فلان کشته شدند، با اینکه بعضی از آنان کشته شدند. (تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۵۲)

بعضی دیگر گفتهداند که: این آیه شامل عموم امت محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم می‌شود، و مراد از استخلاف امت وی و تمکین دین ایشان و تبدیل خوفشان به امنیت این است که زمین را به ایشان ارث داد، آن چنان که به امت‌های قبل از اسلام ارث داد.

و یا مراد استخلاف خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم، و تمکین اسلام و شکست دادن دشمنان دین می‌باشد، که خدای تعالیٰ بعد از رحلت آن جناب وعده خود را وفا کرد، و اسلام و مسلمین را یاری نموده، شهرها و اقطار عالم برای آنان فتح شد. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۲)

بنابر این دو قول، آیه شریفه از پیشگویی‌های قرآن خواهد بود، چون خبر از اموری داده که هنوز در عالم تحقق نیافتد، و حتی آن روز امیدش هم نمی‌رفت.

بعضی دیگر گفتهداند: این آیه مربوط به مهدی موعود (علج الله تعالیٰ فرج‌الشیریف) است، که اخبار متواتر از ظهورش خبر داده، و فرموده که: زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد، و مراد از "الذین آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم و ائمه اهل بیت او است.

^{۹۳} و اینکه بعضی از مفسرین گفتهداند: "مراد تنها ترس از دشمنان خارجی است، هم چنان که همه ترس مسلمانان صدر اول از کفار و مشرکین بود، که می‌خواستند نور خدا را خاموش ساخته و دعوت حقه دین را باطل سازند" (کشاف، ج ۳، ص ۲۵۱) حرف صحیحی نیست، و دلیلی بر گفتار خود ندارند، چون لفظ آیه مطلق است، و هیچ فرینه‌ای که مدعای آنان را اثبات کند در آن نیست، علاوه بر این آیه شریفه در مقام امتنان است، و این چه متنی است که خدا بر جامعه‌ای بگذارد که دشمن خارجی را بر آنان مسلط نکرده، در حالی که داخل آن جامعه را فساد احاطه کرده باشد، و از هر سو بلاهای گوناگون آن جامعه را تهدید کند، نه امنیتی در جان خود داشته باشند، و نه در عرض و نه در مال، تنها قدرت حاکمه بر آن اجتماع حریت داشته، و طبقه ستمگر در رفاه و پیشرفت باشند!

^{۹۴} سوره اسراء، آیه ۷.

^{۹۵} پس چون وعده پروردگارم برسد، خدا آن را ویران می‌کند، و وعده پروردگار من حق است. سوره کهف، آیه ۹۸

^{۹۶} قیامت چه سنگین است در آسمانها و زمین، و به سر وقت شما نمی‌آید مگر ناگهانی. سوره اعراف، آیه ۱۸۷

^{۹۷} این وجهی است که می‌توان برای آیه تصور کرد، و اما تطبیق آیه با دوره خلفای راشدین و یا سه نفر اول و یا تنها دوره علی ۷ هیچ وجهی ندارد.

^{۹۸} مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۴

^{۹۹} مفسرین در این فصل از آیه و در فصل قبلی آن اختلاف شدیدی دارند، که ما صلاح در آن دیدیم که از ایجاد آن و غور و بحث از آن صرف نظر کنیم، چون معنایی که ما برای این دو فصل آوردهیم معنایی است که از سیاق استفاده می‌شود.

^{۱۰۰} از اینجا معلوم می‌شود اینکه بعضی گفتهداند: "مراد از دعای رسول، خطاب کردن او و صدا زدن او است، که مردم آن جناب را مثل سایر مردم صدا نزنند، بلکه با مردم فرق گذاشته او را محترمانه صدا نزنند، مثلاً، نگویند یا محمد، و یا ابن عبد الله، بلکه بگویند یا رسول الله" (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۸) معنای درستی نیست.

و همچنین تفسیر دیگری که بعضی کرده‌اند که: مراد از دعا، نفرین کردن آن جناب است، که نفرین او را مثل نفرین سایرین ندانند، که در حقیقت آیه شریفه مردم را نهی می‌کند از اینکه خود را در معرض نفرین آن جناب قرار دهنده، یعنی او را به خشم در نیاورند، چون خدا نفرین او را بی اثر نمی‌گذارد(روح‌المعانی، ج ۷، ص ۱۵۸). و وجه ضعف و نادرستی این دو معنا این است که ذیل آیه با آنها سازگاری ندارد.

^{۱۰۱} بعضی از مفسرین گفتهداند: "ضمیر در" عن امره "به خدای سبحان بر می‌گردد، و در آیه شریفه هر چند که امری از ناحیه خدا وجود ندارد تا ضمیر بدان برگردد، و لیکن همان نهی که کرد و فرمود: "دعای رسول را چون دعای یک نفر عادی قرار ندهید" در حقیقت در معنای امر و به صورت نهی است، چون معنایش این است که دعوت او را بپذیرید، و کلمه "بپذیرید" امر است(روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۲۲) اصلی الله علیه وآلہ وسلم)، و از میان این دو وجه وجه اولی بهتر است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه "لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ يَبْيَكُمْ كَدُعَاءَ بَصْبِيكُمْ بَعْضًا" از قول امام ۷ گفته: یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم را مثل یک فرد عادی صدا نزنید و در روایت ابی الجارود از ابی جعفر ۷ آمده که در معنای آیه مذکور می‌فرمود: نگویید: یا محمد، و یا ابا القاسم، بلکه بگویید: یا نبی الله، و یا رسول الله. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۰)

مؤلف: نظیر این حدیث از ابن عباس روایت شده، و لیکن در سابق گفته‌یم که ذیل آیه شریفه با این معنا آن طور که باید سازگار نیست.

- ^{١٠٣} اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷
- ^{١٠٤} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۵
- ^{١٠٥} تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۰، ح ۳۳
- ^{١٠٦} اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷
- ^{١٠٧} فروع کافی، ج ۵، ص ۳۵۴، ح ۱
- ^{١٠٨} فروع کافی، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۳
- ^{١٠٩} همان، ح صلی الله علیه وآلہ وسلم
- ^{١١٠} الدرالمنتور، ج ۵، ص ۱۹
- ^{١١١} همان
- ^{١١٢} مجمع البیان، ج ٧، ص ١٢ صلی الله علیه وآلہ وسلم
- ^{١١٣} الدرالمنتور، ج ٥، ص ٢١
- ^{١١٤} تهذیب الاحکام، ج ١٠، ص ٧٢
- ^{١١٥} مجمع البیان، ج ٧، ص ١٢٨
- ^{١١٦} الدرالمنتور، ج ٥، ص ٢١
- ^{١١٧} اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۲
- ^{١١٨} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰
- ^{١١٩} امالی صدقوچ ص ۲۷ صلی الله علیه وآلہ وسلم ح ۱ صلی الله علیه وآلہ وسلم
- ^{١٢٠} الاختصاص، ص ۲۲۲
- ^{١٢١} اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵ صلی الله علیه وآلہ وسلم، ح ۲
- ^{١٢٢} مجمع البیان، ج ٧، ص ١٣٣
- ^{١٢٣} الدرالمنتور، ج ٥، ص ۳۵.
- ^{١٢٤} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰
- ^{١٢٥} آیا کسی که مؤمن است مثل کسی است که فاسق است؟ هرگز برابر نیستند سوره سجده، آیه ۱۸
- ^{١٢٦} مگر ابلیس که از جن بود و از امر پروردگارش فسوق ورزید. سوره کهف، آیه ۵۰
- ^{١٢٧} و اما کسی که نامهاش را به دست راستش دهند آنان کتاب خود را می خوانند، و حتی یک نخ کوچک هم ظلم نمی شوند. سوره اسری، آیه ۷۱
- ^{١٢٨} اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲، ضمن ح ۱
- ^{١٢٩} استعذار یعنی کسی بگوید اگر فلاپی را به سبب کار ناشایسته اش کیفر کنم چه کسی عذر و انگیزه مرا درک می کند و مرا به خاطر کیفر دادن او نکوهش نمی کند
- ^{١٣٠} الدرالمنتور، ج ٥، ص ۲۵

^{۱۳۲} از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او خوش باور و (سر تا پا) گوش است، بگو خوش باور بودن او به نفع شما است او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی که از شما که ایمان آورده‌اند، و آنها که فرستاده خدا را آزار می‌دهند عذاب دردناکی دارند. سوره توبه، آیه صلی الله علیه وآلہ وسلم ۱

^{۱۳۳} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹

^{۱۳۴} تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۲۷ ح ۳

^{۱۳۵} مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۵

^{۱۳۶} الخصال، ص ۳۱، ح ۱۱۰

^{۱۳۷} احتجاج، ج ۱، ص ۴۱۵

^{۱۳۸} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۱

^{۱۳۹} معانی الاخبار، ص ۱ صلی الله علیه وآلہ وسلم ۳

^{۱۴۰} مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۵

^{۱۴۱} همان، ص ۱۳ صلی الله علیه وآلہ وسلم

^{۱۴۲} الدرالمنتور، ج ۵، ص ۳۸ و ۳۹

^{۱۴۳} الدرالمنتور، ج ۵، ص ۳۹

^{۱۴۴} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰

^{۱۴۵} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۱

^{۱۴۶} کافی، ج ۵، ص ۵۲۱ ح ۵

^{۱۴۷} الدرالمنتور، ج ۵، ص ۴۰

^{۱۴۸} کافی، ج ۵، ص ۵۲۱ ح ۲

^{۱۴۹} الخصال، ص ۳۰۲ ح ۷۸

^{۱۵۰} قرب الاسناد، ص ۱۰۲

^{۱۵۱} کافی، ج ۵، ص ۵۲۴ ح ۱

^{۱۵۲} الخصال، ص ۳۰ صلی الله علیه وآلہ وسلم

^{۱۵۳} الدرالمنتور، ج ۵، ص ۴۰

^{۱۵۴} جواع الجامع، ص ۳۱۴

^{۱۵۵} الدرالمنتور، ج ۵، ص ۴۲

^{۱۵۶} اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰

^{۱۵۷} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۱

^{۱۵۸} نور الشلیلین، ج ۳، ص ۵۹۳ به نقل از فقیه

^{۱۶۰} فروع کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۳.

^{۱۶۱} کافی، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۵.

^{۱۶۲} نور الثقلین، ج ۳، ص صلی الله عليه وآلہ وسلم ۰۰ به نقل از فقیه

^{۱۶۳} کافی، ج صلی الله عليه وآلہ وسلم، ص ۱۸۹، ح ۱۷

^{۱۶۴} مجمعالبيان، ج ۷، ص ۱۴۰ و الدرالمنثور، ج ۵، ص ۴ صلی الله عليه وآلہ وسلم

^{۱۶۵} و در ذیل جمله: "وَ فِي الرِّقَابِ" (سوره توبه، آیه صلی الله عليه وآلہ وسلم)، در جلد نهم این کتاب روایتی از عیاشی گذشت که به مکاتب از سهم فی الرقباً چیزی از زکات داده می‌شود. (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۷ صلی الله عليه وآلہ وسلم)

^{۱۶۶} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲

و در مجمعالبيان در ذیل جمله "لِتَبَثُّفُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" گفته که بعضی گفته‌اند: عبد الله بن ابی شش کنیز داشت و آنان را مجبور می‌کرد به زنا دادن، همین که آیه "تحریم زنا" نازل شد کنیزان او نزد رسول خدا صلی الله عليه وآلہ وسلم آمدند و از آن جانب تکلیف خواسته و از وضع خود شکوه کردند، پس آیه شریفه نازل شد. (مجمعالبيان، ج ۷، ص ۱۴۱)

مؤلف: در اینکه عبد الله بن ابی کنیزانی داشت و آنان را به زنا اکراه می‌کرد، روایات دیگری هست، که الدرالمنثور آنها را نقل کرده، و این روایت را هم آورده. الدرالمنثور، ج ۵، ص ۴ صلی الله عليه وآلہ وسلم) و اما اینکه این جریان بعد از نزول تحریم زنا باشد ضعیف است، برای اینکه زنا در مدینه تحریم نشد، بلکه در مکه و قبل از هجرت تحریم شد، و بلکه حرمت آن از همان آغاز ظهور دعوت حقه از ضروریات این دین به شمار می‌رفت، و در تفسیر سوره انعام گذشت که حرمت فواحش که یکی از آنها زنا است از احکام عامه‌ای است که اختصاص به شریعت اسلام نداشت.

^{۱۶۷} توحید صدوق، ص ۱۵۵، ح ۱

^{۱۶۸} کافی، ج ۳، ص ۹۱

^{۱۶۹} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳

^{۱۷۰} توحید صدوق، ص ۱۵۷، ح ۲

^{۱۷۱} توحید، ص ۱۵۸، ح ۴

^{۱۷۲} اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۵.

^{۱۷۳} الدرالمنثور، ج ۵، ص ۴۹

^{۱۷۴} الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۰

^{۱۷۵} مجمعالبيان، ج ۷، ص ۱۴۴

^{۱۷۶} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۴

^{۱۷۷} نهج البلاغه ص صلی الله عليه وآلہ وسلم ۴۴

^{۱۷۸} مجمعالبيان، ج ۷، ص ۱۴۵

^{۱۷۹} الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۲

^{۱۸۰} مجمعالبيان، ج ۷، ص ۱۴ صلی الله عليه وآلہ وسلم

^{۱۸۱} روضه کافی، ج ۸، ص ۲۰۰، ح ۳۲ صلی الله عليه وآلہ وسلم

^{۱۸۲} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷

^{۱۸۴} روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۱۹۴

^{۱۸۵} مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۵۰

^{۱۸۶} الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۴

^{۱۸۷} مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۵۲

^{۱۸۸} و در الدرالمنثور است که ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، از براء روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ..." گفته است: درباره ما نازل شد، که در خوفی شدید قرار داشتیم. (الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۵)

مؤلف: ظاهر این روایت این است که مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا" صحابه‌اند، ولی خواننده محترم توجه فرمود که آیه هیچ‌گونه دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه بر خلاف آن دلالت می‌کند.

و نیز در همان کتاب است که ابن منذر، طبرانی، در "اوسط" حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، ابن مردویه، بیهقی در "دلائل" و ضیاء در "المختاره"، از ابی بن کعب روایت کرده‌اند که گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم و یارانش به مدینه وارد شدند، و انصار ایشان را با آغوش باز پذیرا گشتنند، عرب یک‌دل و یک جهت علیه ایشان قیام نمودند، به طوری که هیچ وقت جرأت نمی‌کردند اسلحه را از خود دور سازند، شب و روز را با اسلحه به سر می‌برندند، و همیشه می‌گفتند: هیچ احتمال می‌دهید روزی برسد که ما آسوده و مطمئن شویم و جز خدا از هیچ کس نترسیم؟ در چنین حالی این آیه نازل شد که "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ..." (الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۵)

مؤلف: این روایت به بیش از این دلالت ندارد که سبب نزول آیه شریفه این جریان بوده، و اما اینکه مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا" چه کسانی است؟ از روایت استفاده نمی‌شود، و همچنین خدا در چه زمانی و عده خود را انجاز می‌کند؟ آیه از آن ساكت است. و نظیر آن روایتی دیگر است که وقتی آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ..." نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: بشارت بر این امت، که خدا و عده بلندی، و رفت، و دین، و نصرت، و تمکین، در زمین به ایشان داد، پس هر کس از شما عمل آخرت را برای دنیاپاش کند در آخرت هیچ بهره‌ای نخواهد داشت. زیرا صرف بشارت آن جناب به امت به اینکه جانشین در زمین خواهند شد مستلزم این نیست که مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا" در آیه تمامی فرد فرد امت و خصوص صحابه و یا چند نفر معدود از ایشان باشد.

^{۱۸۹} نهج‌البلاغه فیض، ص ۴۴۲، خطبه ۱۴ صلی الله علیه وآلہ وسلم

^{۱۹۰} تفسیر روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۲۰۲

^{۱۹۱} و در الدرالمنثور است که ابن مردویه از ابی الشعراء روایت کرده که گفت: من با حذیفه و ابن مسعود نشسته بودم، حذیفه گفت: نفاق از بین رفت، و منافقین دست از نفاق برداشته کار را یک طرفی کردن، یا مسلمان شدند، و یا صراحتاً به کفر برگشتند، زمان رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم نفاق می‌کردند، (چون جرأت بر اظهار کفر نداشتند)، این مسعود خنده دید و گفت: این سخن را به چه دلیل می‌گویی؟ گفت: به دلیل آیه "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ..." (الدرالمنثور، ج ۵ ص ۵۵)

مؤلف: ای کاش کسی از حذیفه می‌پرسید منافقین زمان رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم چه شدند؟ با اینکه به شهادت کتاب عزیز و ادله تاریخی، یک ثلث اهل مدینه از منافقین بودند، و تازه همه منافقین تنها در مدینه بودند، بلکه بیشترشان آن جا بودند و گرنه در اطراف نیز وجود داشتند، چطور شد آیا با رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم نفاق هم از دل آنان برفت؟ و یا آنها یعنی که همواره منتظر حادثه و آرزومند گرفتاری برای مسلمانان بودند، و همواره سنگ بر سر راه آنان می‌انداختند، با رحلت آن حضرت ناگهان رأیشان برگشت، و از نفاق دست برداشتند؟

^{۱۹۲} کافی، ج ۵ ص ۵۲۹ ح ۲.

^{۱۹۳} در الدرالمنثور است که سعید بن منصور و ابن ابی شیبیه و ابو داود و ابن مردویه، و بیهقی، در "سنن" خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که در ذیل آیه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَسْتَأْذِنُوكُمْ" گفته است: آیه اذن از جمله آیاتی است که بیشتر مردم به آن عمل نکرند، ولی من همواره به این دخترم- کنیزی کوتاه قد بالای سرش ایستاده بود- یادآوری می‌کنم که از من اجازه بگیرد، و سپس بر من وارد شود. (الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۵ صلی الله علیه وآلہ وسلم)

و در تفسیر قمی درباره همین آیه از قول امام ۷ گفته: خدای تعالی مردم را نهی کرد از اینکه در این سه هنگام- که ذکر فرموده- داخل خانه کسی بشوند، چه اینکه پدر باشد یا خواهر و یا مادر و یا خادم، مگر به اذن ایشان، و آن سه وقت عبارت است از، بعد از طلوع فجر و ظهر و بعد از عشاء، و غیر این سه هنگام را مطلق گذاشته و فرموده "لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنُاحٌ بِمَدْهَنٍ" یعنی بعد از این سه هنگام "طَأَفُونَ عَلَيْكُمْ بِعَضْكُمْ عَلَى بَعْضٍ". (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۸)

و در مجمع‌البيان در ذیل آیه مورد بحث گفته: معنایش این است که: به غلامان و کنیزان خود دستور دهید وقتی می‌خواهند به شما و در محل خلوت شما وارد شوند، از شما اجازه بگیرند (نقل از ابن عباس) بعضی دیگر گفته‌اند: تنها عبید مورد نظرند، (نقل از ابن عمر)، البته به این مضمون از امام ابی جعفر و ابی عبد الله ۷ نیز روایت شده. (مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۵۴)

مؤلف: با این روایات و با ظهور خود آیه روایتی که حاکم از علی ۷ نقل کرده ضعیف می‌شود، و آن این است که مراد زنانند، و اما مردان باید استیزان کنند.

در الدرالمنثور است که ابن ابی شیبیه، و ابن مردویه، از ابن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: اعراب بر شما مسلمانان غلبه نکنند در نامیدن نماز عشاء به نماز عتمه، چون این نماز در کتاب خدا عشاء نامیده شده، کلمه عتمه مربوط به دوشیدن شتران در آن هنگام است.

مؤلف: نظیر این روایت از عبد الرحمن بن عوف به این عبارت نقل شده، که رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: اعراب در مراسم نماز شما بر شما غلبه نکنند، که خدای تعالی فرموده: "وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ" و عتمه مربوط به شتران است. (الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۷)

^{۱۹۴} فروع کافی، ج ۵، ص ۵۲۲ ح ۴.

^{۱۹۵} الدرالمنثور، ج ۵، ص ۵۸

^{۱۹۶} فروع کافی، ج صلی الله علیه وآلہ وسلم، ص ۲۷۷ ح ۲

^{۱۹۷} کافی ج ۵، ص ۱۳۵، ح ۳.

^{۱۹۸} کافی، ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۱

^{۱۹۹} کافی، ج صلی الله علیه وآلہ وسلم، ص ۲۷۷ ح ۳

^{۲۰۰} کافی، ج صلی الله علیه وآلہ وسلم، ص ۲۷۷ ح ۵

^{۲۰۱} مجمع‌البيان، ج ۷، ص ۱۵ صلی الله علیه وآلہ وسلم

^{۲۰۲} معانی الاخبار، ص ۱ صلی الله علیه وآلہ وسلم